

نورالدین کیانوری

تحلیل مسائل
و
جوانب گوناگون
انقلاب

پرسش و پاسخ

شماره ۴ (۱۴)

سال ۱۳۵۹



انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

کیانوری، نورالدین
تحلیل مسائل و جوانب گوناگون انقلاب
جلسات "پرسش و پاسخ" اردیبهشت ماه ۱۳۵۹
شماره ۴ (۱۴)، چاپ اول

حق چاپ و نشر برای شرکت خاص انتشارات توده محفوظ است

بها ۹۰ ریال

در این شماره:

دو پرسش یک دانش‌آموز پیشگام (دربارهٔ بستن دفتر پیشگام و

- رویزیونیسم) ۵
- بازهم افسانهٔ سازش "دو ابر قدرت" ۸
- ما هیچ مخالفتی با توسعهٔ مناسبات سالم ایران با چین نداریم ۱۲
- به چه مجوزی می‌خواستید افسران حزبی را به مصدق معرفی کنید؟ ۱۳
- منطق بزرگداشت شهدا و قهرمانان حزب و جنبش ۱۶
- چرا برای شرکت در دولت لیبرال بازرگان تلاش می‌کردید؟ ۱۶
- برای سرنوشت انقلاب ایران دلواپس نیستید؟ ۱۸
- فیدل کاسترو و پیام حمایت از انقلاب ایران ۲۰
- شایعهٔ تایید چریک‌های فدایی از سوی ویتنام و کوبا ۲۰
- چرا با انقلاب فرهنگی موافقت کردید؟ ۲۱
- حزب تودهٔ ایران و مسئلهٔ اجرای اصلاحات ارضی ۲۳
- چرا گالاهای غربی ارزان‌تر و مرغوب‌تر از گالاهای ساخت شوروی است؟ ۲۵
- آیا ورود به سوسیالیسم تنها با رهبری پرولتاریا امکان‌پذیر است؟ ۳۰
- دربارهٔ گروه جدید الاحداث "فرقهٔ دموکرات آزاد" ۳۱
- دربارهٔ نقش حزب جمهوری اسلامی ۳۳
- اگر چریک‌های فدایی توده‌ها را جذب کنند شما چه می‌کنید؟ ۳۵
- آیا نفوذ دادن افراد حزبی به درون ساواک زیان‌آور نبود؟ ۳۷
- حزب تودهٔ ایران و شیوه‌های مبارزهٔ انقلابی ۳۹

- ۴۳ ریشه‌های مبارزه با شوروی و افغانستان و دورنمای خطرناک آن
- ۵۰ سمت‌گیری انقلابی کشورهای عضو جبهه پایداری
- ۵۳ آیا در ایران بورژوازی ملی وجود دارد؟
- ۵۷ به جای حمایت لفظی عملاً به انقلاب یاری دهید
- ۶۰ بازهم چریک‌ها و مسئله راه‌رشد غیر سرمایه‌داری
- ۶۵ معیار اصلی تمایز طبقاتی و کشفیات "راه‌کارگر"!!
- ۷۰ رابطه مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه مجموعه سرمایه‌داری
- ۷۲ آیا ایران راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش گرفته است؟
- ۷۴ انقلاب الجزایر پس از ۱۵ سال به گجا رسیده؟
- ۸۰ چرا درباره شوروی زیاد می‌نویسید؟
- ۸۹ "سوسیال امپریالیسم" یعنی چه؟
- ۹۲ مبارزه درون حزبی در هر لحظه الزامی نیست
سرنوشت آینده جبهه متحد خلق - انقلاب ایران وایدئولوژی
- ۹۳ مذهبی آن
- ۹۸ تفاوت میان استعمار و استعمار نو چیست؟
- ۱۰۲ یوگسلاوی در آینده به چه راهی خواهد رفت؟
نحوه کمک انقلابی کشورهای سوسیالیستی به جنبش‌های
- ۱۰۴ ضد امپریالیستی
- ۱۱۱ درباره اوضاع داخلی آلبانی
- ۱۱۳ جبهه متحد خلق و مسئله پیروزی و شکست انقلاب‌ها
- ۱۱۵ آیا سیاست و نگرش حزب توده ایران غیر طبقاتی است؟
- ۱۱۸ چرا حزب توده ایران نتوانست سهم مهمی از انقلاب بگیرد؟
- ۱۲۲ بازهم دشنامی از سر عصبانیت
- ۱۲۲ چریک‌های فدایی و جنبش کمونیستی جهان

دو پرسش يك دانش آموز پیشگام (در باره بستن دفتر پیشگام و روزیونیسم)

س: آقای کیانوری! من یک دانش آموز "پیشگام" هستم و می خواهم بدانم اگر شما یک نیروی مترقی چپ هستید، چرا وقتی دفتر سازمان دانشجویان "پیشگام"، و کلا "تمام دفاتر سازمان های سیاسی" چپ "را بستند، از این گروه ها پشتیبانی نکردید؟ خواهش می کنم جواب مرا بدهید و ضمناً "توضیح دهید که "روزیونیسم" یعنی چه؟

ج: این دوست عزیز "پیشگام"، از مامی خواهد که معنای روزیونیسم را توضیح دهیم. دوست عزیز "پیشگام"! شما اگر تنها به کتاب "واژه نامه" سیاسی "که ما چاپ کرده ایم، نگاهی می انداختید، آن راورق می زدید و بخش حرف "ر" را پیدا می کردید، و توضیح زیر واژه "روزیونیسم" را می خواندید، می توانستید آن را یاد بگیرید، این سؤال شما نشان می دهد که از میان این همه مسائل، تنها یک مساله برایتان مطرح است و هر روز هم همان را می شنوید و می خوانید و به خوردتان می دهند. در نشریه "کار" دائماً به کلمه روزیونیسم برمی خورید که آن را برای هر چیزی و هر کسی به کار می-

برند. واژه رویونیسم معنای بسیار ساده‌ای دارد. یعنی تجدیدنظرطلبی در اصول، در توضیح این مفهوم باید افزود که پس از مارکس، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در جنبش کارگری کشورهای اروپای غربی، یک جریان انحرافی "سوسیال دموکراسی" پیدا شد که مبلغان آن شروع به تجدیدنظر در احکام عمده انقلابی مارکس کردند و راه‌سازش و همزیستی مسالمت‌آمیز طبقاتی با سرمایه‌داری را در پیش گرفتند که به سیاست تمام احزاب "سوسیال دموکرات" کنونی تبدیل شد. حزب "لیبرالیست" در انگلستان، حزب "سوسیال دموکرات" در آلمان غربی، حزب "سوسیال دموکرات" سوئد، حزب "سوسیالیست" فرانسه و سایر احزاب "انترناسیونال دوم" و "بین‌الملل-سوسیالیست" که امروز شهرت پیدا کرده است. مارکسیست‌های راستین، این احزاب و جریان‌ها را، که رهبران‌شان نیز امثال آقای "برنشتین" بودند، رویونیست نامیده‌اند. در همان زمان نیز خود انگلس و طرفداران واقعی مارکس در جنبش سوسیال دموکراسی آلمان علیه این جریانات انحرافی مبارزه می‌کردند. اما باید گفت که بزرگ‌ترین مبارزه علیه رویونیسم را، لنین پیش برد. پیش از لنین نیز، امثال پلخانف‌ها بودند که از مارکسیسم انقلابی، در برابر این جریانات دفاع می‌کردند. این است معنای رویونیسم. و اما حتی‌ها که از همه واژه‌ها و اصطلاحات، برای هدف‌های ناسیونالیستی و شوونیستی خود استفاده می‌کنند، گفتند که سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی که از اصل همزیستی مسالمت‌آمیز دفاع می‌کند، عبارت است از "رویونیسم" در لنینیسم. این اصطلاح از همین‌جا باقی ماند و به تمام مائوئیست‌ها و ترجه‌های یوک سراسر جهان، و نیز تمام گروه‌های چپ‌گرا، سرایت کرد و منتقل شد. به اعتقاد این گروه‌های مائوئیستی و این گروه‌های چپ‌گرا، جز خود آنها، همه "رویونیست" هستند. در مواضع پیشین چریک‌های فدائی خلق، تمام جنبش‌های کمونیستی جهان، رویونیست بودند. ما اسناد و مدارک گذشته سازمان چریک‌های فدائی خلق را داریم که در

آنها، امثال گروه آنارشیست "بادر-ماینهوف" - همان ده تا پانزده تروریست آلمانی - را، انقلابیون راستین "مارکسیست - لنینیست" معرفی کرده اند و تمام جنبش های کارگری و کمونیستی جهان - یعنی ۷۵ حزب کمونیست - را "ویزیونیست" دانسته اند. البته امروز چریک ها در مواضع خود تغییرات زیادی داده اند و دیگر این اعتقادات را ندارند. اما ریشه های این نظریات، هنوز باقی است به همان شکل کامل خود و با همان محتوی، منتها کمی در لفافه.

اما درباره این که چرا وقتی دفتر دانشجویان "پیشگام" و دفاتر سایر گروه ها را بستند، ما در برابر آن موضعی نگرفتیم، باید بگویم که: رفقا، ما پیش از این جریانات به همه سازمان ها و گروه ها هشدار دادیم و توصیه کردیم که ضد انقلاب دارد تدارک تحریکات عظیمی را می بیند، ما در همان آغاز این جریان، در اعلامیه ای که بی درنگ منتشر ساختیم، گفتیم و به شما هشدار باش دادیم که، تحریک و توطئه عظیمی در جریان است و باید هشیار بود و امکان نداد که این تحریکات توطئه آمیز به نتیجه برسد، و سیر بعدی حوادث نشان داد که ارزیابی ما درست بوده است. اما این که نیروها چنین به جان یکدیگر افتادند و مهاجمین ریختند و گرفتند و زدند و چاقوکشی کردند، مساله ای بکلی فرعی است که حاصل افتادن دزدان ضد انقلاب است. دوستان "پیشگام" از این سو در این دام افتادند، و تعداد بسیار زیادی از مبارزان مسلمان ناآگاه نیز از آن سو. ما در اعلامیه خود نوشتیم که صرف نظر از این که انگیزه های دو طرف در این جریان چه بوده است، مسلم این است که در انتهای هر دو طرف، عوامل وابسته به امپریالیسم عمل می کرده اند. گروه های مختلفی در طرف "چپ" بودند: "پیشگام"، "راه کارگر"، "مبارزان و مبارزین"، "رزمندگان و رزمندگان" و "گروه اشرف دهقانی" و غیره. حدود ۳۵ گروه و سازمان در این "قیام بزرگ" شرکت داشتند. حالا کدام یک از این گروه ها، سرشان به کجا مربوط بوده است، ما نمی دانیم. چیزی را که می دانیم این است که سالم ترین این گروه ها "پیشگام" بوده است.

آن‌ها نیز در یک دام جدی ضد انقلاب افتادند، که البته ما قبلاً "به آن‌ها هشدارباش داده بودیم. اما خوب، هر که خریزه می‌خورد، باید پای لرزش هم بنشیند! رفقا به این خریزه، به عنوان یک "قیام بزرگ"، اشتباهی فراوانی داشتند.

اما به طوری که بعضی از دوستان ما که با سایر دانشجویان "پیشگام" ارتباط دارند، نقل می‌کنند، در زمینه تحلیل این جریان، لااقل در درون سازمان دانشجویان "پیشگام" راجع به صحت این نظر و نتایج که از آن گرفته شده، اختلاف نظرهای جدی وجود دارد و قضیه چنین نیست که دوستان در این جا اعلام می‌کنند.

باز هم افسانه سازی "دو ابر قدرت"

س: آیا ملاقات "گرومیکو" و "ماسکی" سازی درباره افغانستان به دنبال نخواهد داشت؟ حزب توده ایران ملاقات این دو شخصیت سیاسی را چگونه می‌بیند؟ منابع خبری گزارش می‌دهند که در این ملاقات امکان سازش بر سر مساله افغانستان و ایران وجود دارد. امکان این سازش به ویژه با قطع حملات "پراودا" به آمریکا تقویت شده است، لطفاً نظرتان را در این زمینه بیان دارید.

ج: دوستان، یکی از ابزارهای تبلیغاتی ضد کمونیست‌ها در جهان، که آمریکایی‌ها توانسته‌اند آن را به ویژه در ایران به کار ببرند و بدین وسیله تعدادی از نیروهای واقعا "انقلابی اسلامی و حتی غیر اسلامی رابه سوی خود، بکشند، همین تر "سازش دو ابر قدرت" است. بر اساس این "تر" گویا آمریکا و شوروی می‌خواهند جهان را میان خود تقسیم کنند. این همه شواهد و دلایل محکم در دست است و همه از صبح تا غروب نظایر آن را می‌بینیم و می‌شنویم که امپریالیسم جهانی با چنگ و دندان می‌کوشد اتحاد شوروی را تکه تکه کند و

کشورهای سوسیالیستی را نابود سازد ، امپریالیسم جهانی ، این همه علیه سوسیالیسم پایگاه برپایمی دارد . هنوز همه رادارهای مرزی ما ، در مرز ایران و اتحاد شوروی ، به سوی شمال است و در جنوب آمریکایی ها از هر گوشه ای که بخواهند وارد می شوند ، آن وقت این ها کورند و هیچ یک از آنها را نمی بینند و تنها گوششان به "آسوشیتد پرس" و "رویتر" و غیره است . امپریالیسم آمریکا که داغ ننگ و رسوائی جهانی بر پیشانی اش خورده است می کوشد با پخش این افسانه "سازش دوا بر قدرت" که رهبران خائن پکن برای هموار کردن راه سازش با آمریکا آن را اختراع کردند از حیثیت و اعتبار کشورهای سوسیالیستی که پشتیبانان تزلزل ناپذیر جنبش های ضد امپریالیستی و رهائی بخش ملی هستند بکاهد و خلق های محروم را نسبت به این یار و یاور بزرگ و نیرومند خود دچار سوءظن سازد . دستور برژینسکی از طرف کارتر به وزارت خارجه هم درست در همین جهت بود . "تا میتوانید سوءظن موجود میان ایران و همسایگانش یعنی اتحاد شوروی را دامن بزنید" . مبداء انتشار "سازش دوا بر قدرت" خود محافل آمریکائی هستند .

من خیلی صریح می توانم بگویم که ما پیش از این که این "تز" در مطبوعات ایران مطرح شود ، در یک نامه خصوصی به یکی از اعضای شورای انقلاب که مورد احترام ما هست ، نوشتیم که محافل وابسته آمریکائی می خواهند این تئوری را به کار بیندازند ، شما توی چاله نیفتید . اما آن ها متاسفانه در این دام افتادند و حرف ما را گوش نکردند . اگر حالا بود ، شاید بیشتر گوش می کردند . آن ها اخیراً "توجه بیشتری به این مساله دارند که ماحرف های نادرست نمی زنیم . بهر حال ، در آن زمان توی این چاله افتادند و گفتند شوروی وارد افغانستان شده و آمریکا نیز خیلی راحت می تواند بیاید ایران را بگیرد ، زیرا "دوا بر قدرت" شوروی و آمریکا بر سر ایران و افغانستان با یکدیگر معامله کرده اند . حالا اگر شوروی هر روز پنجاه بار هم اعلام کند که به هیچ وجه اجازه نخواهد داد امپریالیسم آمریکا به ایران دست اندازی کند ،

لابد کافی نیست و اصلاً " به آن توجه نمی‌کنند ،

به این ترتیب ، می‌بینیم که این برداشت ، برداشت دیروز و امروز نیست . برداشتی است که چینی‌ها ده - پانزده سال پیش ، زمانی که تئوری "سازش" شوروی با امپریالیسم را اختراع کردند ، مطرح ساختند . پانزده سال پیش ، چینی‌ها تئوری "سه‌جهان" خود را اعلام کردند و گفتند " یک جهان " ، جهان "ابرقدرتها" است که با یکدیگر ساخته‌اند ، جهان دیگر "جهان دوم" است - کشورهای نظیر ژاپن و آلمان غربی - که تحت سلطه "ابرقدرتها" هستند ، و یک جهان هم ما هستیم ، یعنی چین و سایر کشورهای "جهان سوم" . براساس این تئوری ، اعلام داشتند که چین و تمام کشورهای "جهان سوم" باید با کشورهای "جهان دوم" علیه "ابرقدرتها" ، متحد شوند . پس این تئوری ، چیز تازه‌ای نیست و مال پانزده سال پیش است ، بعدهم به افتضاح کشیده شد ، یعنی پس از مدتی ، دیگر کسی به آن گوش نداد . هواداران تئوری "سه‌جهان" ، این تئوری را به ایران آوردند و پیاده کردند . یعنی هیستری ضد شوروی و بیماری هاری ضد توده‌ای خود را با این تئوری پوسیده و رنگ‌ده "سه‌جهان" درهم آمیخته و با تمام نیرو چنین تبلیغ کردند که "ابرقدرتهای آمریکا و شوروی با یکدیگر ساخته‌اند و می‌خواهند منافع ایران را میان خود تقسیم کنند ، شوروی در آن جهت کار می‌کند که آمریکا به جنوب ایران حمله ببرد ، تا خود بتواند شمال ایران را بگیرد ! خوب ، پاسخ این عناصر این است که شما چقدر بی اطلاع - و در غیر این صورت ، مغرض - هستید ! همه می‌دانند که در کنفرانس تهران ، چرچیل و روزولت به اتحاد شوروی پیشنهاد تقسیم ایران را دادند . این یک واقعیت تاریخی است که در تاریخ ، و نیز منابع غربی ، ثبت شده است که یکی از پیشنهادهای رسمی آمریکا و انگلستان به استالین ، عبارت بود از تقسیم ایران به سه منطقه . یعنی منطقه جنوب تحت تسلط آمریکا و انگلستان ، و منطقه شمال - همان‌جا که ارتش سرخ حضور داشت - در اختیار شوروی قرار گیرد و میان تهران و قزوین نیز یک منطقه فاصل ، یک چوب‌پنبه ، باشد که مناطق دوگانه مذکور با یکدیگر برخوردی

نداشته باشند. استالین این پیشنهاد را رد کرد و گفت امکان ندارد اتحاد شوروی بر سر استقلال یک کشور بانبروهای امپریالیستی سازش کند. در آن شرایط نیز، یعنی سال ۱۹۴۳، شوروی از تدارکات ساختن بمب اتمی آمریکا و انگلیس اطلاع داشت، و می دانست که پس از جنگ، تناسب نیروها چه قدر به سود امپریالیسم است و خود شوروی چه وضع دشواری دارد. در آن روزها که هنوز کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی به وجود نیامده بودند و هنوز نتیجه جنگ معلوم نبود و شرایط آن قدر برای غرب مثبت بود، اتحاد شوروی زیر بار این سازش و تقسیم ایران نرفت، زیرا خصلت کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی، سازش بر سر تقسیم کشور دیگری را نمی پذیرفت و نمی پذیرد، و گرنه امپریالیسم حاضر بود در این زمینه امتیازات بسیاری به اتحاد شوروی بدهد. امپریالیسم حاضر بود ده ها و ده ها میلیارد دلار به اتحاد شوروی هدیه بدهد و اتحاد شوروی از پشتیبانی کوبای انقلابی صرف نظر کند، تا آمریکا این هسته انقلاب سوسیالیستی را در جنوب آمریکا از بین ببرد. حاضر بود حتی برلن و خیلی جاها و چیزهای دیگر را بدهد. دولت اتحاد شوروی تمام قدرت نظامی خود را به حفظ کوبای کوچک اختصاص داد. این کشور برای حفظ استقلال کوبا تا پای جنگ اتمی پیش رفته است. فیدل کاسترو می گوید ما از آن جا مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری اتحاد شوروی را عمیقاً درک می کنیم که این کشور آن چه را طی شصت سال زحمت ملت خود به دست آورده بود، برای حفظ استقلال میهن مادر معرض خطر قرارداد و به آمریکا اخطار کرد که حمله به کوبا، به منزله حمله به اتحاد شوروی است.

به این دلایل است که ما معتقدیم کسانی که این گونه استدلال های نادرست را می کنند، یا از سیاست و تاریخ جهان بسیار بی اطلاعند - و بسیار تأسف آور است که چنین ناآگاهی در مدارج مهم قدرت قرار می گیرند - و یا این که به معنای کامل مغرض هستند و می خواهند حقایق تاریخ جهان را تحریف کنند. به همین جهت، ما اطمینان مطلق داریم که اتحاد شوروی، بزرگترین

حامی و پشتیبان جنبش‌های ضدامپریالیستی است ، به‌هیچ قیمتی از حمایت انقلاب ضدامپریالیستی و عمیقاً " خلقی ایران که ضربهٔ مهلکی به‌امپریالیسم زده است دست نخواهد کشید ، و تالچهای که ایران در همین موضع ضد امپریالیستی و خلقی و مترقی قرار دارد ، این موضع را رها نخواهد کرد ، چه برسد به این‌که حاضر شود مثلاً " بر سر افغانستان با امپریالیسم کنار بیاید ، و دست از پشتیبانی همه‌جانبه از انقلاب ایران که برایش این قدر ارزش جهانی قائل است بردارد . اتحاد شوروی در دورانی که حکومت ایران ، حکومت شاه و سرمایه‌داران و مالکین وابسته بود ، و علاوه بر این ، خود در موضع فوق‌العاده نامناسب تر و نامساعدتری قرار داشت ، و از لحاظ قدرت جهانی در برابر امپریالیسم هوز بسیار ضعیف بود ، حاضر نشد علیه منافع و استقلال ایران با امپریالیسم سازش کند ، چه رسد به حالا که به هیچ‌وجه به چنین سازش‌هایی نیاز ندارد .

ماهیچ مخالفتی با توسعهٔ مناسبات سالم ایران با چین نداریم

س: نظر شما دربارهٔ فروش نفت ایران به جمهوری خلق چین چیست؟

ج: ما با مسأله توسعه تجارت خارجی با کشورهای جهان ، بر اساس شناسایی حقوق ایران و در نظر گرفتن منافع متقابل ، هرگز مخالفتی نداشته‌ایم و معتقدیم که ، روابط خارجی ایران باید به‌طور برابر و مساوی ، و بر پایه شناسایی حقوق طرفین با تمام جهان برقرار باشد . اگر امپریالیست‌ها نیز حقوق ما را در حد متعارف و لازم به رسمیت بشناسند ، ما از معامله با آن‌ها هیچ گونه بایی نداریم . کشورهای سوسیالیستی نیز با کشورهای سرمایه‌داری معاملاتی دارند و این معاملات جزو روند جهان کنونی است و نمی‌تواند هم وجود نداشته باشد . آن‌چه را که ما با آن مخالفیم برقراری سلطهٔ خارجی بر اقتصاد ایران است که به سلطهٔ سیاسی منجر خواهد شد ، یعنی آن‌گونه مبادلات

اقتصادی که منافع ملی ما را زیر پا بگذارد تا منافع کشور دیگری تامین شود .
 به این ترتیب ، ما هیچگونه مخالفتی با فروش نفت به دولت چین نداریم
 و در صورتی که چین حاضر باشد به همان قیمتی که دیگران نفت ما را می خرید ،
 بخرد ، حتی اگر زیاد هم بخواهد ، و مثلاً " به ژاپن هم بدهد - این امکان ممکن است
 وجود داشته باشد ، کما این که مثلاً " اسرائیل نیز در یک دوره ای نفت ایران را از یک
 راه سوم به دست می آورد - معد لک ما با معاملات برابر به هیچ وجه مخالف
 نیستیم و آن را تایید می کنیم . آنچه ما با آن مخالفیم ، این است که سیاست
 ما بازیچه طبع کور و تنگ نظرانه پاره ای از سیاستمداران قرار گیرد که با همان
 حقه بازی های رهبری چین در مناسبات با آمریکا ، می خواهند از راه سوم ما را بار
 دیگر به دامان امپریالیسم بیندازند ، یعنی حالا که نمی توان امپریالیسم
 آمریکا را مستقیماً " به اینجا بازگرداند ، از راه چین مناسبات خود را با امپریالیسم
 آمریکا برقرار سازیم و بهبود بخشیم ! و البته این راه خطرناکی است . امپریالیسم
 آمریکا که ما او را از در بیرون راندیم ، از این طریق کوشش خواهد کرد از پنجره
 و از هر راه ممکن دیگری - حتی از سوراخ راه آب ! - وارد شود .
 ما در سرمقاله شماره آینده " دنیا " که هفته آینده منتشر خواهد شد ، این
 مساله را در همین چارچوب مورد بحث قرار داده ایم .

به چه مجوزی می خواهید افسران حزبی را به مصدق معرفی کنید ؟

س : آقای کیانوری ! در جزوه " دکتر مصدق و حزب توده ایران " آمده است که شما به دکتر مصدق پیشنهاد کرده اید که لیست افسران طرفدار حزب را برای تصدی مقام های مهم فرماندهی در اختیار او بگذارید . این کار به اجازه چه کسی و برای چه بوده است ؟ اگر مصدق این افراد را می گرفت و همه را اعدام می کرد ، شما در برابر این مسئولیت چه می کردید ؟

" یکی از هواداران حزب توده ایران "

ج: عین این مطلب، در نشریه "کار" نیز آمده است. به نظر من کسی که این پرسش را کرده است، نمی‌تواند هوادار حزب توده ایران باشد. قرار ما این بود که هرکسی هر سئوالی می‌کند، با شجاعت و شهامت امضای درست خود را در زیر آن بنویسد.

ببینید رفقا، با این‌که از اظهارات نماینده کادر مرکزی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در گردهمایی روزنامه اطلاعات چنین برمی‌آید که این سازمان حداقل در حرف، به آن مسائلی که حزب توده ایران در یک سال اخیر مطرح ساخته و اشتباهاتشان را به آن‌ها گوشزد کرده، تقریباً توجه پیدا کرده‌اند، و در ارزیابی‌های نادرست خود نسبت به انقلاب ایران و دستاوردهای آن تجدید نظر کرده و دریافته‌اند که از جنبه ضدامپریالیستی همین نظام موجود باید پشتیبانی کرد، و مساله عمده انقلاب ما همین مبارزه با امپریالیسم است و نه مساله دیگری، و سرانجام ظاهراً دارند مواضع خود را تصحیح می‌کنند، با این همه، گویا فتوئدالیسم حاکم بر نشریه "کار" باز هم موجب می‌شود که هرکس هرچه دلش خواست در آن بنویسد. و گاه این دشنام‌گویی‌ها و تحریفات به قدری زنده است که ما از آن در شگفتیم. گویا نقش عمده‌ای که نشریه "کار" برای خود قایل است، مبارزه علیه حزب توده ایران است، نه علیه دشمنان اصلی انقلاب ایران. و اما در پاسخ به این پرسش، باید بگویم که با این "اگر و مگر"ها نمی‌توان زندگی کرد. بپردازتن به احکامی از قبیل این‌که "اگر شما این کار را می‌کردید، چنین یا چنان می‌شد"، نمی‌توان تصمیم گرفت، نمی‌توان بررسی درست مسائلی از این قبیل رایج انجام رساند. این دوست پرسش‌گر ما، توجه نکرده است که در این جزوه، اصلاً دادن لیست اعضای سازمان افسری حزب توده ایران به مصدق مطرح نشده است. این دوست هیچ زحمتی برای درک مطلب به این سادگی به خود نداده و آن قدر با بغض و خشم و کینه مساله را مطرح کرده که به سادگی به تحریف آن پرداخته است. حقیقت قضیه این است که ما به دکتر مصدق گفته‌ایم افرادی که شما در راس ارتش گذاشته‌اید، آدم‌های تسلیحاتی هستند. ما در ارتش دوستانی داریم که آماده‌ایم به شما معرفی کنیم، تا آن‌ها را مثلاً به جای "دفتری" در راس کار قرار دهید. این تمام مطلبی است که ما در آن شرایط به دکتر مصدق پیشنهاد کرده‌ایم و در این جزوه نیز آورده‌ایم. خوب، کجا گفته‌ایم که ما می‌خواستیم برای این کار از اعضای سازمان افسری حزب استفاده کنیم؟ بغض و کینه‌ای که این افراد یا گروه‌ها نسبت به حزب توده ایران دارند،

چنان که در یک سال گذشته دیده ایم، رویه‌ای است که رفته رفته به یک سنت تبدیل شده است. من در بحث با یکی از دوستان طرفدار چریک‌های فدایی خلق که با حرارت از مواضع این سازمان دفاع می‌کرد، گفتم وضع سازمان چریک‌های فدایی خلق طوری شده است که پیوسته تمام آن چیزهایی را که حزب توده^۶ ایران حداقل از یک سال پیش به این طرف گفته است، می‌پذیرد. (زیرا در مورد مسائل قبلی تقریباً همه را قبول کرده است و در جزوهای هم که منتشر کرده گفته شده است که در گذشته راه سازمان راه غیرپرولتری و نادرست بوده و درحقیقت راه خرده بورژوازی را دنبال می‌کرده است) مثلاً همین شما اکنون می‌پذیرید که شرکت نکردن در رفراندوم جمهوری اسلامی ایران اشتباه بوده است. اما کارتان به جایی رسیده است که می‌گویید حزب توده^۶ ایران از مواضع "اپورتونیستی" به مسائل و شناخت‌هایی دست می‌یابد که سازمان چریک‌های فدایی خلق از مواضع انقلابی و پرولتری، هشت ماه یا یک سال بعد به همان مواضع دست می‌یابد!! (خنده^۶ حضار) ماه سازمان چریک‌های فدایی خلق توصیه کردیم که: رفقا، حالا شما بیاید هشت ماه، یا یک سال، این کار را جلو ببندازید، به "اپورتونیسم" نزدیک شوید و زودتر به حرف‌هایی که حزب توده^۶ ایران به شما می‌زند، گوش کنید. و یا لااقل این فاصله را که گاهی سه ماه، هشت ماه و یا یک سال طول کشیده است، کم‌تر کنید! ما به آن‌ها توصیه کردیم که رفقا، شما کوشش جدی بکنید و این فاصله را به حداقل برسانید، ما نیز خواهیم پذیرفت که شما هرچه دلتان می‌خواهد بگویید. بگویید هرچه حزب توده^۶ ایران امروز مطرح کرده، از مواضع "اپورتونیستی" است، ولی ما از مواضع انقلابی، همان‌ها را تایید می‌کنیم. ما حرفی نداریم! ما حاضریم این دلخوشی را هم به شما بدهیم که این حرف‌ها را بزنید. اما نظریاتی را که درستی آن‌ها در تاریخ نشان داده شده است واقعاً بپذیرید، و این امکان را به نیروهای امپریالیستی و انحصارطلب راست ندهید که، از موضع‌گیری‌های نادرست شما، برای کوبیدن جنبش واقعی کمونیستی در ایران، سوءاستفاده کنند.

برداشت ناسالمی که در این پرسش به چشم می‌خورد، نمونه^۶ روشنی است از عناصری که نمی‌خواهند این بیماری سیاسی درمان شود. این ارزیابی، از سوی یکی از هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق صورت گرفته است که ظاهراً حتی روزنامه^۶ خودشان را نیز نمی‌خواند، و در نتیجه خبرنگار دارد که در درون خود سازمان چریک‌های فدایی خلق، در زمینه^۶

موضوع گیری های سیاسی، تغییراتی پیدا شده است*.

منطق بزرگداشت شهدا و قهرمانان حزب و جنبش

س: چرا امسال به مناسبت سالروز شهادت رفیق روزبه مراسم بزرگداشتی برگزار نکردید؟

ج: رفقا، حزب ما تصمیم گرفته است که تنها یک بار در سال، و آن هم در روز شهادت دکتر تقی آرانی، مراسم بزرگداشتی به عنوان روز شهادی تمام جنبش توده‌ای و انقلابی، برگزار کند. اصولاً در هیچ‌جای دنیا چنین رسمی وجود ندارد که هر سال، برای یک‌یک شهدا مراسم برپا کنند. حتی برای مرگ لنین نیز هر سال تشریفات قابل نمی‌شوند. برای روز تولد او نیز هر سال جشن نمی‌گیرند. این جشن، هر ده سال یک بار برگزار می‌شود. مانند امسال، که صد و دهمین سال تولد لنین بود. این‌گونه مراسم، اغلب در روزهای تولد برپا می‌شود و برای روزهای مرگ، تنها همان یک بار، مراسمی برای یادآوری ترتیب داده می‌شود.

ما نیز تصمیم گرفته‌ایم که در مورد شهادی خود از همین شیوه استفاده کنیم. اگر می‌بینید که در سال گذشته، این بزرگداشت‌ها برگزار شد، به مناسبت نخستین سال پس از آزادی بود. سال پیش، نخستین سالی بود که امکان چنین یادآوری‌هایی را به ما بخشیده بود. به همین جهت ما نیز مراسم بزرگداشت شهدای حزب را برگزار کردیم. از این پس دیگر رفته رفته باید به روال منطقی بازگردیم.

چرا برای شرکت در دولت لیبرال بازرگان تلاش می‌کردید؟

س: آیا شرکت در دولت‌های ضد خلقی، از نقطه نظر تئوری مارکسیسم-لنینیسم پذیرفتنی است؟ اگر پاسخ مثبت است کلاسک‌های مارکسیست - لنینیست در کدامیک از آثارشان این موضوع را تصریح کرده‌اند؟ در همین رابطه، آیا می‌توان دولت بازرگان را تا حدی به این‌که عمدتاً لیبرال بود، خلقی تلقی کرد؟ و اگر خلقی نبود، آیا تلاش حزب

* این پرسش و پاسخ پس از انعقاد اجلاس انجام گرفته است.

برای شرکت و همکاری در این دولت از موضع لنینی درست بوده است یا نه؟

ج: بهتر بود بخش آخر سؤال را اول مطرح می‌کردید و درستی آن راه اثبات می‌رساندید، تا من در مورد بقیه‌اش صحبت کنم! آخر رفقا، ما کی تلاش کرده‌ایم که در دولت بازرگان شرکت کنیم؟ این ادعا به کلی بی‌پایه و نادرست است. در مورد بقیه پرسش نیز، بهتر است این دوست ما خودش برود به مجموعه آثار کلاسیک‌های مارکسیست و لنینیست مراجعه کند. من سؤال او را اصلاً جدی نمی‌گیرم، زیرا ادعای او بیش از حد نادرست است. دیگر این‌که دولت بازرگان، دولتی بود که مآلاً سیاست خود را انقلابی نشان می‌داد و در آغاز نیز با چهره و ژست انقلابی روی کار آمد. این دولت ادعا داشت که محصول انقلاب ضد امپریالیستی و خلقی ایران، با تمام شعارهای آن است. اما به انقلاب ایران پشت پا زد و سیاست دیگری، مغایر با آن، در پیش گرفت.

با این همه، باید گفت که حتی می‌توان در چنین دولتی شرکت کرد، سپس خیانت این دولت و یا رهبری آن را آشکار ساخت و در جهت سرنگونی آن کوشید. در کشورهای دموکراسی توده‌ای، دموکراسی خلقی، در اروپای شرقی، کمونیست‌ها نخست در بسیاری از دولت‌ها شرکت کردند. بعد که رهبران این دولت‌ها رفته رفته سیاست ضدانقلابی در پیش گرفتند، منفرد شدند، از انقلاب کنار گذاشته شدند و به کلی در جهت ضدانقلاب قرار گرفتند، کمونیست‌ها روی کار آمدند. به عنوان مثال، کمونیست‌ها در حکومت "بنش" که یک حکومت بورژوازی و مرکب از یک ائتلاف ملی بود، شرکت کردند. بنابراین، می‌توان در شرایط خاصی در یک حکومت ائتلاف ملی که بورژوازی لیبرال نیز یکی از اعضای شرکت کننده در آن باشد، شرکت کرد. چرا؟ زیرا در یک دوره معین تاریخی، چنین حکومتی، ضد خلقی نیست. پس تمام ادعاهایی که این دوست عزیز در پرسش خود گنجانده، نادرست است. این مسأله نیز که ما تنها پایان سیاست بازرگان را مورد ارزیابی قرار دهیم و آغاز آن را رها کنیم، کار نادرستی است. نظیر انحراف دولت بازرگان از سمت‌گیری انقلابی، در بسیاری از دولت‌های دیگر نیز که با چهره کاملاً انقلابی و ملی روی کار آمده‌اند، دیده شده است. حزب کمونیست عراق در دولت همین آقای صدام حسین شرکت کرده است. اما صدام حسین در آن زمان، چنین سیاستی نداشت. پس از این‌که این سیاست خائنانه کنونی خود را در پیش گرفت، حزب

کمونیست عراق نیز از همکاری با دولت سرباز زد و از آن خارج شد و حتی برای سرنگونی آن دولت به مبارزه مسلحانه زد. پس حتی اگر برای حزب توده ایران در دولت پس از انقلاب، شرایطی وجود می داشت که می توانست در دولت ائتلاف ملی پس از سرنگونی شاه شرکت کند، و بعد بخش عمده و تعیین کننده این دولت به سوی راست منحرف می شد، و حتی به مواضع خائنانه ای نسبت به نهضت گرایش پیدا می کرد، نمی توانست دلیل نادرستی شرکت حزب توده ایران یا هر حزب کمونیست دیگری در آن لحظه در دولت باشد. به این دلیل، ما برای این گونه پرسش های قالبی پیش ساخته که برای گرفتن یک پاسخ مشخص مطرح می شوند، ارزش تئوریک قایل نمی شویم. این گونه پرسش ها، اگر صادقانه مطرح شده باشند، نشان دهنده بی توجهی و بی دقتی نسبت به مسائل مشخص است، و اگر غیر صادقانه باشند، دیگر باید آن را به حساب سؤال کننده گذاشت و با آن برخورد دیگری داشت.

برای سرنوشت انقلاب ایران دلواپس نیستید؟

س: آقای کیانوری! پس از سلام زیاد، به جرات می توانم ادعا کنم که چون توده ای نسبتا پیری هستم، از جوانی شمارا خوب به یاد دارم. پس از سال های متمادی و غیبت کبرای حزب، هیچ امیدی به آینده و به رژیم حاکم یا به تعبیر شما: "دموکرات های انقلابی" و آینده انقلاب ندارم. اکنون چند روز است که دیگر نامه "مردم" را در محیط کارم نمی فروشم و به مشتریان می گویم: "زین هم زمان سست عناصر دلم گرفت، شیر خدا و رستم دست نام آرزو است." با این شلوغی و گرانی و بی تفاوتی مردم از یک سو، و نفوذ لیبرال ها و مائوئیست ها و ساواکی ها در تمام ارگان های کشوری و لشگری و نهادهای انقلابی، که بافته ها را پنبه می کنند از سوی دیگر، و با آن تحلیل های سراسر دروغ و کین توزانه نسبت به کشورهای سوسیالیستی، و به ویژه اتحاد شوروی، که از رادیو - تلویزیون پخش می شود، سخنرانی های آن چنانی غفاری، رفسنجانی و انحصار طلبی رژیم و ناچیز شمردن خطر تسلط مجدد امپریالیسم آمریکا و ارتجاع و هزاران اما و چرای دیگر، رفیق عزیز! آیا احساس دلواپسی نمی کنید و نگران سرنوشت انقلاب و امام نیستید؟ لطفا جواب دهید. متشکرم.

ج: خوب، رفیق پیرمردگرامی ما! به نظر می رسد که شما وازدهاید. اگر به گفته های خود اعتقاد دارید و این مسائل شما را نگران می کند، باید

بدانید که ما اکنون باید با تمام قوا بکوشیم جلو این پدیده‌های خطرناک احتمالی را بگیریم، نه این که ما هم به خانه برویم، پای سفره بنشینیم و مثلا کاهو و سکنجبین بخوریم و آرزوی "شیرخدا" و "رستم دستان" بکنیم! بالاخره، این "شیرخدا" و "رستم دستان" از کجا باید بیایند؟ ببینید، این نشانهٔ روحیهٔ وازدگی عناصری است که دیگر جرات مبارزه ندارند و آمادگی فداکاری را از دست داده‌اند. این برای ما تأسف‌آور است. اما خوب، در برابر این پدیده، پدیده‌های مثبت دیگری نیز وجود دارد. سئوالی که یکی از رفقای کوچک ما مطرح کرده است و اکنون آن را برایتان می‌خوانم، یکی از این نمونه‌ها است:

"من دانش‌آموز سال سوم راهنمایی هستم. در کتاب‌های درسی ما، بویژه کتاب تاریخ، از تنها چیزی که اثری نیست، انقلاب است. به عنوان نمونه در صفحه ۱۰۶ کتاب تاریخ ما آمده است که: "ساواک در سال ۱۳۳۵ با همکاری عده‌ای از رهبران حزب توده تاسیس شده." و در صفحه ۹۵ همان کتاب، از شیخ محمد خیابانی، کلنل محمد تقی خان پسیان و میرزا کوچک خان جنگلی، به عنوان آشوب‌گر و تجزیه طلب یاد شده است. همچنین نیروی سوم خلیل ملکی و حزب زحمتکشان بقایی را استقلال طلب و آزادی‌خواه، خوانده‌اند. آیا بهتر نبود که انقلاب فرهنگی را نخست از کتاب‌های درسی دبیرستانی شروع می‌کردند، تا این قدر واقعیات تحریف نشود؟ خواهش می‌کنم در نامهٔ "مردم" در این مورد توضیح دهید."

"یک رفیق کوچک شما"

این، نشانهٔ واقعیت جوشان و پراز زندگی جامعهٔ ما است. این دو نمونه، عکس یکدیگرند. این، نشانهٔ نسل بالنده و رو به رشد است، و آن، نشانهٔ نسل میرا و رو به زوال. شما ببینید که یک بچهٔ کلاس سوم راهنمایی، چقدر مطلب می‌داند! قاعدتا برای دانستن این مسائل باید خیلی کتاب خوانده باشد. تا بتواند این چنین بفهمد، بشناسد و درک کند که شیخ محمد خیابانی که بوده است و کلنل محمد تقی خان پسیان چه نقشی در تاریخ ایران داشته است. در غیر این صورت، مطمئنا نمی‌توانست در این موارد چنین نظر بدهد. حزب ما، روی همین افراد حساب می‌کند و سیاست خود را نه بر پایهٔ نمونه‌های اول، بلکه بر پایهٔ نمونه‌های دوم استوار می‌سازد. ما تردید نداریم که همین نمونه‌ها هستند که ایران را به استقلال و آزادی و رفاه و پیشرفت اجتماعی خواهند رساند.

فیدل کاسترو و پیام حمایت از انقلاب ایران

س: رفیق کیانوری، علی‌رغم پیام نوروزی امام، رفیق فیدل کاسترو پیامی برای ایشان فرستاده است مبنی بر این‌که انقلاب ایران می‌تواند روی پشتیبانی مادی و معنوی کوبا حساب کند. به راستی چرا رفیق کاسترو از امام خمینی پشتیبانی مشروط نکرده و از پیام نوروزی ایشان برافروخته نشده است؟ نکند رفیق کاسترو دنباله رو خرده‌بورژوازی و بدتراز آن، دنباله رو حزب توده ایران شده است؟ آیا نباید به او گفت: رفیق کاسترو، شما دیگر چرا؟!

ج: خوب، رفیق، نکند خود تو دنباله‌رو جای‌بدی هستی؟! (خنده حضار) البته ما بسیار خوشحالیم که رفیق کاسترو که انقلابی بزرگی است و سیاست جهانی را به خوبی درک می‌کند و به عنوان یک مقام برجسته سیاسی و رئیس جبهه کشورهای غیرمتعهد، یک مسئولیت بسیار سنگین جهانی دارد، درست دارای همان ارزیابی از انقلاب ایران است که حزب توده ایران، و نه آن ارزیابی که "سازمان پیکار" و "پیش‌تاز" و "پیشگام" و غیره، برای خود دارند.

شایعه تأیید چریک‌های فدایی از سوی ویتنام و کوبا

س: - بطوری که شنیده‌ایم، حزب کمونیست ویتنام تقاضا کرده است که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به جای حزب توده ایران در جلسات رسمی احزاب کمونیست برادر شرکت کند. اگر چنین باشد، نظر شما در این باره چیست؟
(عده‌ای از هواداران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران)

ج: ما به ایشان تبریک می‌گوییم، و هیچ حرفی نداریم. بفرمایید، این گوی و این میدان! این شما و این هم جلسات رسمی احزاب کمونیست برادر! این روزها، از این جوک‌های بامزه زیاد گفته می‌شود. این نشان

دهنده^۱ نقطه^۲ضعفی است که رفقای چریک ما در خود می بینند. می گویند - و درست هم می گویند- که هرکس چیزی را زیاد ادعا می کند، نقطه^۳ضعفش را باید در همان جا جستجو کرد. شما روزنامه های ایران را نگاه کنید. وقتی می خواهند از کسی تجلیل کنند، می نویسند که فلانی شخصی است پاک و منزه که دزدی نمی کند و رشوه نمی گیرد. خود این مساله نشان می دهد که این دستگاه اداری مانده از دوران طاغوت، پیر از دزد، رشوه گیر و کلاش است. به همین جهت، اگر آدمی پیدا شود که دزدی نکند و رشوه نگیرد، یک پدیده^۴استثنایی تلقی می شود و مورد تجلیل قرار می گیرد. شما اگر یک جامعه^۵بورژوازی - مثلاً سوئد - را که در آن شاید از این گونه فسادها کم تر دارد در نظر بگیرید، می بینید که از این شعارها در آن هیچ خبری نیست. در چنین جامعه های، راجع به همچو چیزهایی بحث نمی کنند. اگر روزی گذارتان به سوئد افتاد و دیدید در جایی پلاکارد زده اند که "ما طرفدار این هستیم که همه پاک و درست و تمیز باشند و دزدی نکنند"، باید بدانید که اتفاقاً در همین زمینه ها، کار خراب است!

به این ترتیب، به نظرم این مطلبی که پاره ای از دوستان چریک یکی دو هفته است که زیاد مطرح می کنند، نشان دهنده^۶چنین واقعیتی است. از جمله^۷این مطالب، یکی این است که گویا در حزب کمونیست شوروی، فراکسیون^۸ی به وجود آمده که طرفدار سازمان چریک های فدایی خلق ایران است! و دیگر این که گویا حزب کمونیست ویتنام و حزب کمونیست کوبا، دوتایی، به نمایندگی از سوی خانواده^۹احزاب کمونیست برادر پیشنهاد کرده اند که سازمان چریک های فدایی خلق وارد خانواده^{۱۰}احزاب کمونیست جهان شود! مابه آن ها تبریک می گوئیم. زیرا بدون شک، باید در موضع گیری های کنونی خود خیلی تجدید نظر کرده باشند که توانسته باشند چنین آرمان و آرزویی را در برابر خود قرار دهند. و صد البته اگر به این آرزو دست یافتند ما صمیمانه به آن ها بخاطر چنین افتخار بزرگی تبریک خواهیم گفت.

چرا با انقلاب فرهنگی موافقت کردید؟

س: چرا شما که مارکسیست - لنینیست هستید، با انقلاب فرهنگی موافقت کردید و گفتید که با این جریان - منتها در چارچوبی که خود به

ج: رفقا، ما انقلاب فرهنگی را خیلی پیش از این‌ها مطرح کرده بودیم. ما در تحلیل‌های خود با دقت تمام گفته بودیم که تسلط امپریالیسم برکشوری مانند ایران از پنج کانال مختلف صورت گرفته است: کانال سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیک. ما ضمن این تحلیل‌ها گفتیم که "استقلال"، یعنی گسستن تمام این بندهای تسلط، یعنی ایجاد تغییرات بنیادی در مناسبات ایران با کشورهای امپریالیستی، و انقلاب در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیک. اگر این تغییرات بنیادی صورت نگیرد، نمی‌توان از تامین استقلال میهن سخن گفت.

به این ترتیب، ما در شمار پیش‌قراولان این جریان هستیم، و از چهل سال پیش تاکنون بارها این مساله را مطرح کرده‌ایم که، انقلاب فرهنگی یکی از اجزاء اصلی انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران است. خوب، آیا ما از انقلاب فرهنگی همان چارچوبی را در نظر داریم که این روزها از سوی گروه‌های افراطی اسلامی مطرح شده است؟ هرگز! ما در تحلیل خود، در همان اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران، گفته‌ایم که انقلاب فرهنگی را در چارچوب جهان‌بینی خود می‌بینیم که عبارت است از ریشه‌کن ساختن همه آثار تسلط فرهنگی امپریالیسم بر فرهنگ جامعه ایران. ما گفتیم که حمله به چهار تادانگاه را بدون توجه به این که هم اکنون ۱۵۰ هزار دانشجوی ایرانی، در اروپای غربی و آمریکا هستند که از صبح تا غروب تحت تاثیر فرهنگ امپریالیستی قرار دارند و ۹۰ درصدشان، به تمام معنا با طرز تفکر و فرهنگ امپریالیستی وارد جامعه ایران خواهند شد، نمی‌توان انقلاب فرهنگی نامید. ما گفتیم بسیار اندکند آن‌هایی که بتوانند در برابر این تبلیغات عظیم امپریالیستی، از خود مقاومت درونی نشان دهند و به آن آلوده نشوند. چرا برای آن‌ها تدبیری نمی‌اندیشید؟ و تازه، انقلاب فرهنگی که تنها منحصر به دانشگاه‌ها نیست. انقلاب فرهنگی، بر زمینه مادی و فنی مناسبی که باید برای آن تدارک دیده شود باید در تمام زندگی و شئون جامعه پیاده شود. با چنین شیوه‌ای انقلاب فرهنگی، تکمیل و امتداد انقلاب اجتماعی است. شما همین تابلو مغازه‌ها را در خیابان‌ها نگاه کنید! ببینید چه نام‌های عجیب و غریبی بر خود گذاشته‌اند. اصلاً بویی از فارسی و ایرانیت

برده‌اند. مثلاً دراگ استور نایس! (Drugstore Nice!) آن کارگر بینوایی که از برابر این مغازه می‌گذرد، از آن چه می‌فهمد؟ این کلمات را تنها آمریکایی‌ها و آمریکارفته‌ها می‌فهمند و همان‌ها نیز این‌ها را به‌جامعه ما تحمیل کرده‌اند. شاید شما ندانید، اما دراگ استور نایس یعنی "عطاری زیبا"! خوب، بدون شک اگر همچو چیزی روی تابلو آن می‌نوشتند خیلی زشت و وحشتناک می‌شد و کسی برای خرید به آنجا نمی‌رفت و هرکس هم می‌رفت، می‌بایست چهاربرابر قیمت جنس خریداری شده را نیز از یارو بگیرد!

به این ترتیب، انقلاب فرهنگی باید در تمام زمینه‌ها اجرا شود. شما به‌هریک از ادارات بروید، خواهید دید که نصف بیشتر واژه‌ها و اصطلاحاتی که به کار می‌برند، آمریکایی و انگلیسی است. از قبیل "کنسل کردن" و غیره. اصلاً انگار فارسی را از یاد برده‌اند. دوسوم کلمات و اصطلاحات عادی فنی در بانک‌ها، انگلیسی است. این پدیده، یک پدیده عام است که تسلط و آقای امپریالیسم آمریکا و انگلستان را بر سراسر زندگی مردم و جامعه ما نشان می‌دهد: یعنی چهارتا کلمه انگلیسی بلد باش، تو دیگر جزو اقشار بالا و روشن هستی! البته ضایعه تنها محدود به این عرصه و مساله اسامی مغازه‌ها و نام‌ها نیست. این تنها جلوه کوچکترا از یک نوع تسخیرشدگی فرهنگی است. به همین جهت است که ما معتقدیم تسلط فرهنگی امپریالیسم باید در مقیاسی وسیع، و در تمام اشکال نفوذ خود در ایران مورد بررسی قرارگیرد و عمیقاً ریشه‌کن شود، از آن جمله در زمینه‌های دانشگاه، تدریس، شیوه تدریس، برنامه تدریس و همه آموزگاران و استادانی که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها در برخورد با امپریالیسم دارای طرز تفکر تسلیم طلبانه و سازشکارانه هستند.

حزب توده ایران و مسئله اجرای اصلاحات ارضی

س: حزب توده ایران در زمینه قانون اصلاحات ارضی، به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین پیشنهاد تشکیل کمیته‌های دهقانی را داده است. خواهش می‌کنم روشن بفرمایید که حزب توده ایران در این مورد چه اقدامات عملی انجام داده است؟ به علاوه، وزارت کشاورزی اعلام کرده است که هرگونه عمل خودسرانه در جهت مصادره اراضی و اموال

مالکان، بدون شرکت عوامل دولتی، عملی است ضدانقلابی و باعث بروز تشنج خواهد شد. با توجه به این مساله، لطفاً بفرمایید که آیا حزب توده ایران از این طرح خود دست برخواهد داشت؟

ج: ببینید، بخش‌های این پرسش، با یکدیگر همخوان نیستند. در بخش اول آن گفته می‌شود که "حزب توده ایران در زمینه اصلاحات ارضی به دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین، پیشنهاد تشکیل کمیته‌های دهقانی داده است." بسیار خوب، این درست است. ما این پیشنهاد را کرده‌ایم. اما در کجای این پیشنهاد گفته‌ایم که خود دهقانان، با تشکیل این کمیته‌ها، بروند و بدون نظر دولت و محافل حاکمه محلی، زمین‌ها را مصادره کنند؟ ما همچو چیزی نگفته‌ایم. اگر ما در این پیشنهاد گفته بودیم: "کمیته‌های خود را تشکیل بدهید و بروید اراضی را مصادره کنید و میان خود تقسیم کنید!" حرف شما درست بود. ولی ما گفته‌ایم این کمیته‌ها را تشکیل دهید برای این‌که بتوانید با تمام نیرو فشار وارد بیاورید تا قانون اصلاحات ارضی که دارای جنبه‌های بسیار مثبتی است، دقیقاً پیاده شود. به این ترتیب، میان پیشنهاد ما برای وادار کردن کمیسیون هفت نفری، وزارت کشاورزی، دولت و مجلس، به این‌که اصلاحات ارضی را اجرا کنند و خواست‌های دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین را برآورند، با بیانیه وزارت کشاورزی، تضادی وجود ندارد. این یک عمل مثبت و انقلابی است. باید در همه جا دهقانان را تجهیز کرد تا کمیته‌های خود را تشکیل دهند و با این عمل خود در برابر ضدانقلاب فئودالی و مالکیت بزرگ که دارد متشکل می‌شود و نیروهای خود را برای مقابله با اصلاحات ارضی سازمان می‌دهد، مقاومت کنند و به یاری نیروهایی که اصلاحات ارضی را پیاده می‌کنند، بشتابند. اکنون در این زمینه، یعنی کار پیش بردن اصلاحات ارضی، امکاناتی وجود دارد. اگر کمیته‌های دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین تشکیل شود و با تمام نیرو به عناصری در دستگاه دولت، به آن خطی که رضا اصفهانی می‌کوشد پیش ببرد، به نیروی قابل ملاحظه‌ای از مبارزانی که در سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و کمیته‌ها خدمت می‌کنند و جنبه‌های خلقی دارند و طرفدار اصلاحات ارضی هستند، کمک کنند، یک نیروی عظیم خلقی به آن‌ها خواهند بخشید تا بتوانند کار خود را در جهت اصلاحات ارضی که ما خواستار آن هستیم، پیش ببرند.

به این جهت، ما در این مساله تناقضی نمی‌بینیم. البته این‌جا و آن‌جا، برخوردهایی پیش خواهد آمد. این امر بستگی دارد به چگونگی اقدام کمیته‌های دهفانی و شرایط محل. در شرایطی که دهقانان در برابر مالکین بزرگ و ضدانقلاب قرار می‌گیرند، باید از آن‌ها پشتیبانی کرد. اما در جاهای دیگری که ممکن است با اقدامات شتاب‌زده خود در راه پیشبرد نقشه‌هایی که در آن‌جا دارد اجرا می‌شود، دشواری بیافرینند، باید به آن‌ها توصیه کرد که از اقدامات یک طرفه و شتاب‌زده اجتناب کنند. تمام این‌ها، به شرایط محلی بستگی دارد. ما به اعضای حزب در این زمینه دستور مشخصی داده‌ایم. طبق این دستور، آنها باید ببینند که در هر جا شرایط و اوضاع چگونه است و بر حسب همان شرایط موضع‌گیری کنند. ما نمی‌توانیم یک موضع‌گیری واحد و سرتاسری برای تمام مناطق ایران تعیین کنیم. زیرا زمین و مسائل ارضی که در سرتاسر ایران مطرح است، در همه جا یکسان نیست و میان مناطق گوناگون، اختلافات بسیار زیادی وجود دارد.

چرا کالاهای غربی ارزانتر و مرغوب‌تر از کالاهای ساخت شوروی است؟

س: چرا کالاهای کشورهای سوسیالیستی نسبت به کالاهای مشابه در آمریکا و اروپای غربی و حتی ژاپن، از مرغوبیت کم‌تر و کیفیت پایین‌تری برخوردار است؟

ج: در این زمینه پرسش‌های دیگری نیز شده است که مثلا چرا پس از سال‌ها، هنوز در شوروی فلان نارسایی وجود دارد و غیره، که پاسخ آن‌ها را به‌طور کلی در مسائل مربوط به کشورهای سوسیالیستی داده‌ایم. اگر برخی از دوستان امکان سفر به این کشورها را دارند، بهتر است از این امکان استفاده کنند، به کشورهای سوسیالیستی بروند و مسائل را از نزدیک ببینند تا بسیاری از این مسائل برایشان حل شود. اما برای کسانی که چنین امکانی ندارند، مختصری در این باره توضیح می‌دهم. واقعیت این است که در کشورهای سوسیالیستی برخی از کالاها نسبت به کالاهای مشابهی که در کشورهای سرمایه‌داری تولید می‌شود، نامرغوب‌تر است. به نسبت درآمد ماهیانه متوسط مردم قیمت برخی از کالاها، گران‌تر از قیمت کالاهای مشابه در کشورهای سرمایه‌داری

است. به عنوان مثال، قیمت یک دست لباس در شوروی، نسبت به درآمد یک کارگر، بیشتر از قیمت همان یک دست لباس بسیار گشتنگ‌تر در آلمان غربی، نسبت به درآمد یک کارگر است. این یک واقعیت است و هیچ کس نمی‌تواند منکر آن شود. اگر کسی نیز این واقعیت را انکار کند، تعصب به خرج داده و به اصطلاح خاصه خرجی کرده است. این واقعیتی است که یک تلویزیون ساخت شوروی، از یک تلویزیون گروندیک ساخت آلمان غربی اندکی نامرغوب‌تر است. البته اکنون رفته رفته از لحاظ کیفیت، دارند برابر می‌شوند. اما قیمت این گونه اجناس، نسبت به حقوق کارگران، هنوز بیش از کشورهای غربی است. اما چرا چنین است؟ این مسأله‌ای است که باید در مجموعه اقتصاد کشورهای سوسیالیستی، در طی سال‌ها، مورد بررسی قرار گیرد. ما در نامه "مردم" آماری از تولیدات کشور شوروی را چاپ کردیم که نشان می‌داد این کشور در مهم‌ترین اقلام تولید، نه تنها در مجموعه تولید، بلکه در تولید سرانه نیز، از ایالات متحده آمریکا و بالطبع از سایر کشورهای غربی جلو افتاده است. اما خوب، باید دو عامل را نیز در این جا به حساب آورد. یکی این که اتحاد شوروی باید از درآمد خود میلیاردها دلار به جنبش‌های انقلابی سراسر جهان، یعنی به جبهه جهانی ضدامپریالیستی کمک کند، اما امپریالیسم نه تنها درآمد داخلی خود را لازم نیست صرف چنین کاری بکند، بلکه صدها میلیارد دلار از ثروت سایر کشورهای جهان را نیز چپاول می‌کند و به غارت می‌برد. بنابراین، برای تامین مخارج خود در زمینه تسلیحات و غیره، فشار کم‌تری بر طبقه کارگر و به طور کلی مردم کشور خود وارد می‌سازد و این کاری است که استعمار در تمام تاریخ خود با غارت منابع کشورهای دیگر انجام داده است. اگر به تجارت آلمان غربی نگاه کنیم، می‌بینیم که این کشور در سال بیش از ۶۰ میلیارد مارک آلمان غربی اضافه سود از تجارت خارجی دارد که امسال شاید این مبلغ به حدود ۱۰۰ میلیارد مارک (یعنی حدود ۶۰ میلیارد دلار) رسیده باشد. این تنها سودی است که یک کشور، یعنی آلمان غربی، از تجارت خارجی خود یعنی از فروش اتومبیل و ماشین آلات و کالاهای مصرفی به دست می‌آورد. باید توجه داشت که امپریالیسم مواد اولیه را از طریق تسلط غارتگرانه‌ای که بر اقتصاد کشورهای در حال رشد دارد، به قیمت فوق‌العاده ارزان به دست می‌آورد و کالاهای کشورهای "جهان سوم" را به قیمت فوق‌العاده

ناچیز خریداری می‌کند. این گونه مبادلات، مبادلات یک طرفه و غارتگرانه است. اما کشورهای سوسیالیستی از آن‌جا که چنین روابط غیرعادلانه‌ای با کشورهای دیگر ندارند، برای بالا بردن سطح و کیفیت کالاهای مورد مصرف، نمی‌توانند به میزان بیشتری سرمایه‌گذاری کنند و از این نظر خود را به سطح جهانی برسانند. زیرا ناگزیرند به کشورهای دیگر و جنبش‌های آزادیبخش سراسرجهان، کمک‌های تسلیحاتی و غیره نیز بکنند. این‌گونه کمک‌ها، بخش مهمی از محصول کار کشورهای سوسیالیستی را می‌گیرد. من تنها یک نمونه را برای شما توضیح می‌دهم: دانشگاه لومومبا را در مسکو، که ده‌ها هزار دانشجوی کشورهای "جهان سوم" در آن به طور رایگان تحصیل می‌کنند، با دانشگاه‌های آمریکا مقایسه کنید. تنها برای ۵۰ هزار دانشجوی ایرانی که در آمریکا مشغول تحصیلند به حساب یک هزار دلار برای هر دانشجو در هر ماه، ایالات متحده آمریکا هر سال ۶۰۰ میلیون دلار از درآمد ملی ما را غارت می‌کند. یعنی سالی حدود ۱ میلیارد دلار از ثروت ملی ما برای دانشجویانی که در آمریکا اروپا تحصیل می‌کنند، به این کشورها می‌رود. اما در اتحاد شوروی، مخارج دانشجویانی که به طور رایگان تحصیل می‌کنند، از بازده کار همان کشاورزان و کارگرانی تامین می‌شود که نمی‌توانند تلویزیونی به خوبی و مرغوبیت تلویزیون‌های کشورهای غربی داشته باشند. به دیگر سخن این زحمتکشان با گذشتن از مزایای زندگی بهتر، به تمام جوانانی که نمی‌توانند برای تحصیل به آمریکا بروند کمک می‌رسانند - زیرا از خانواده‌های سرمایه‌داران نیستند، بلکه به سیاهان فقیر نامیبیا و سایر محرومان جهان تعلق دارند - می‌گویند بیایید در کشور ما تحصیل کنید. کمک‌به جنبش‌های آزادیبخش ملی نیز، بخش عمده‌ای از درآمد اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را در تمام دوران بعد از انقلاب اکتبر، به خود اختصاص داده است. در سال ۱۹۳۵ که انقلاب اسپانیا آغاز شد، داوطلبان شوروی در اسپانیا می‌جنگیدند. مالیفسکی معزوف، سردار بزرگ جنگ دوم جهانی، به عنوان یک کمونیست، فرمانده نیروهای نظامی داوطلب در اسپانیا بود و در کنار انقلابیون اسپانیا می‌جنگید. بخش عمده تجهیزات و سلاح‌های انقلابیون اسپانیا به طور مخفی، از راه‌های عجیب و غریب (از جمله دریا) بوسیله اتحاد شوروی تامین می‌شد. اما چون اسپانیا در محاصره کشورهای سرمایه‌داری انگلستان، آلمان و ایتالیا قرار داشت، انقلاب در آن‌جا شکست خورد. بنابراین،

می‌بینیم که یکی از بزرگ‌ترین هدف‌های اتحاد شوروی از ابتدای پیدایش، کمک به جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان بوده است. این کمک در مورد ویتنام به حداکثر میزان خود رسید. شما حتماً آن پیام معروف ستایش‌آمیز رفیق له‌دوان را دربارهٔ این کمک‌ها شنیده‌اید و یا خوانده‌اید. همین هفته پیش بود که قرار داد تازه‌ای میان کوبا و شوروی در مسکو امضا شد که براساس آن، شوروی کمک‌های خود را به کوبا، به میزان $1/5$ برابر افزایش داد. شوروی ناگزیر است در برابر فشار امپریالیسم، با توجه به نیروی وحشتناکی که در جهان دارد و غارتی که به عمل می‌آورد، به کشورهای دوست و جنبش‌های آزادیبخش کمک کند. تمام این‌ها، هزینه‌هایی است که کارگران و دیگر زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی از محصول کار خود می‌پردازند.

اما در کشورهای سرمایه‌داری، وضع برعکس است. شما ببینید که امپریالیسم تنها از ۸۰۰ میلیون تن نفت خاورمیانه که از خلیج فارس می‌گذرد، چه سودی می‌برد. اگر فرض کنیم که سود انحصارهای امپریالیستی از منابع نفتی تنها برابر سودی باشد که به صاحبان نفت پرداخته می‌شود، دیده می‌شود که امپریالیست‌ها تنها از نفت خلیج فارس بیش از یک‌صد میلیارد دلار در سال سود خالص می‌برند. اگر سودهای جنسی آن، مبادلات با کشورهای دیگر و انواع و اقسام سودهای دیگر را نیز به حساب آوریم میزان غارت امپریالیستی از "دنایای سوم" سر به چند صد میلیارد و حتی بیشتر می‌زند. کشورهای سوسیالیستی، بنا به ماهیت غیرغارتگرانه خود از این امکانات کشورهای سرمایه‌داری برخوردار نیستند و به همین دلیل، نمی‌توانند کالاهایی به مرغوبیت کالاهای کشورهای غربی تولید کنند. این واقعیت تنها پیامد تحمیلی است که امپریالیسم برای تدارک نیروی دفاعی به جبههٔ جهانی ضد امپریالیستی می‌نماید و درست به همین علت است که کشورهای سوسیالیستی با تمام نیرو در جهت تامین صلح جهانی و جلوگیری از مسابقهٔ تسلیحاتی مبارزه می‌نمایند.

این افسانه را که گویا کشورهای سوسیالیستی نمی‌توانند از نظر تکنیک به پای کشورهای سرمایه‌داری برسند، فضاوردانی که اکنون در آن بالاها، در سفینه‌ها و آزمایشگاه‌های فضایی پرواز می‌کنند و هر شب پیام می‌فرستند، شکسته‌اند. اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی، در هیچ زمینهٔ علمی، از امپریالیسم عقب نیستند. این واقعیتی است که نخستین هواپیمای جت فشفشه‌ای را اتحاد شوروی ساخت. نخستین کارخانهٔ برق اتمی را اتحاد

شوروی برپا کرد. نخستین ماهواره و نخستین انسان (یوری گاگارین) را اتحاد شوروی به فضا فرستاد. نخستین آزمایشگاه بزرگ فضایی که دو سال است در آسمان کار می‌کند، ساخت اتحاد شوروی است که مسافت‌های فضایی را مثل راه شاه عبدالعظیم خودمان می‌پیماید و می‌آید و می‌رود! نخستین زیردریایی اتمی و نخستین یخ شکن مناطق قطبی را اتحاد شوروی ساخت. تمام این‌ها نشان می‌دهد که در این‌جا نه مسأله علم و تکنیک، بلکه تنها سرمایه‌گذاری مطرح است. برای حل بسیاری از مسائل درزمینه‌های کشاورزی، صنعت، تولید وسایل مصرفی زیبا و ظریف از لحاظ علمی و فنی مسأله‌های وجود ندارد. مسأله، تنها داشتن سرمایه کافی است، که کشورهای سوسیالیستی فعلاً چنین سرمایه‌ای ندارند. زیرا علی‌رغم این‌که این کشورها تولید قابل توجهی دارند، امپریالیسم سبب می‌شود که این کشورها بخشی از درآمد خود را در رشته‌های غیرمصرفی و غیرتولیدی و ساختن وسایل و تجهیزات برای دفاع صرف کنند. فرض می‌کنیم امپریالیسم آمریکا ۵۰ میلیارد دلار از پولی را که از غارت کشورهای دیگر به‌چنگ آورده است، برای تهیه یک اسلحه جدید مانند بمب نوترونی صرف کند. خوب، سوسیالیسم ناگزیر است مقاومت خود را در برابر این اسلحه جدید بالا ببرد و امنیت خود را در برابر آن تضمین کند. بودجه این کار را از کجا باید تامین کند؟ ناگزیر از همان بودجه مربوط به خانه، لباس، تلویزیون و غیره.

اما علی‌رغم این فشار تسلیحاتی که به کشورهای سوسیالیستی وارد می‌شود، باید رفت و دید که در این کشورها چه کارهایی انجام گرفته و برای مردم و برای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا درزمینه امور اجتماعی و رفاهی و بهداشت و امکانات آموزشی و غیره، چه اقدامات عظیمی انجام گرفته است. این واقعیتی است که در جمهوری‌هایی نظیر تاجیکستان و ازبکستان که تا ۵۰ سال پیش نظیر سیستان و بلوچستان ما بوده‌اند، تعداد پزشک برای هر صد نفر از ساکنین بیش از کشورهایمانند سوئیس و فرانسه و آلمان غربی و انگلستان می‌باشد. این واقعیتی است که تعداد دانشجویان در سراسر جمهوری‌های آسیایی شوروی به نسبت سرانه صد، از تمام کشورهای اروپایی مانند فرانسه، انگلستان، آلمان و سوئیس، بیشتر است. این واقعیتی است که تعداد دانشجویان در شوروی، از مجموعه دانشجویان انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی، بلژیک، هلند و غیره و غیره بیشتر است، درحالی که جمعیت کل این کشورها به

مراتب از جمعیت شوروی زیادتر است. این‌ها است آن واقعیت‌های اجتماعی که برتری نظام سوسیالیستی را بر نظام غارتگرانه سرمایه‌داری انحصاری نشان می‌دهد، نه شلوار جین مرغوب‌تر و کفش پاشنه‌داری! به همین جهت، ما فکر می‌کنیم که کوشش برای شناختن و شناساندن سوسیالیسم واقعی، با تمام دشواری‌ها و گرفتاری‌هایی که با آن روبرو است، یک وظیفه ملی است. این وظیفه هرانقلاب و هرنیروی ملی در سراسر جهان است. چرا؟ زیرا در جهان دوجبهه وجود دارد: یا راه سرمایه‌داری است، یعنی راهی که شاه رفت، راهی که سادات و ضیاءالحق و ملک‌حسن می‌روند، یا راه دیگری که در جهان گشوده شده و راه غیرسرمایه‌داری نامیده می‌شود. مردم جهان، باید با نتایج واقعی و انسانی راه رشد غیرسرمایه‌داری جهانی یعنی راهی که سمت‌گیری سوسیالیستی دارد آشنا شوند. تمام نیروهای واقعا ملی در کشورهای امپریالیسم‌زده وظیفه دارند که مردم را با دستاوردهای سوسیالیسم آشنا سازند. باید به آن مدعیان هواداری از سوسیالیسم علمی که از زیر این وظیفه شانه خالی می‌کنند گفت: ناقلاها! چرا بار تمام این دشواری را به عهده توده‌ای‌ها می‌گذارید؟! روی سخنم با آن دوستان هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق است که با همین امضاء، چندتا سؤال کرده‌اند.

آیا ورود به سوسیالیسم تنها با رهبری پروتاریا امکان پذیر است؟

س: در کتاب اولیانوفسکی - مسائل معاصر آسیا و آفریقا - نوشته شده است که دموکراسی انقلابی می‌تواند انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند. آیا این درست است؟

ج: به نظر من، اگر این دوست عزیز دوباره به کتاب مراجعه کند و جمله مورد نظر خود را یک بار دیگر بخواند، خواهد دید که اندکی بی‌توجهی به خرج داده است. در این کتاب گفته شده است که دموکراسی انقلابی می‌تواند سمت‌گیری سوسیالیستی را برگزیند، اما پیروزی انقلاب سوسیالیستی تنها با رهبری ویا بهتر بگوئیم سرکردگی طبقه کارگرامکان پذیراست. یعنی تحولات بنیادی سوسیالیستی، بدون رهبری سیاسی و عملی طبقه کارگر و حزبش عملی نیست. در این زمینه باید نقش رهبری

جهانی طبقه کارگر در مجموعه جنبش انقلابی جهان را نیز در نظر گرفت .

س: رفیق کیانوری! آیا این درست است که گفته‌اید خرده‌بورژوازی با پذیرفتن رهبری جهانی طبقه کارگر، بدون وجود رهبری پرولتاریا در داخل کشور، قادر است کشور را به سوسیالیسم برساند؟

ج: من همین الان به این مساله جواب دادم که چنین نیست . خرده بورژوازی هرگز نمی‌آید اعلام کند که من رهبری جهانی پرولتاریا را پذیرفته‌ام . همچو چیزی غیرممکن است . ما گفته‌ایم که با تاثیر عملی اعمال رهبری انقلابی پرولتاریای پیروزمند جهان، بطور غیرمستقیم، درقشرهای توده‌ای دموکراسی انقلابی، امکان شرکت این نیروها در سمت‌گیری سوسیالیستی و پیشروی به سوی سوسیالیسم، زیاد است . و در شرایط مشخص تاریخی، حتی ممکن است در این مرحله تحولی نیز در این جریان شرکت کنند . اما این شرایط، شرایط کنونی ایران نیست . حتی شرایط کنونی خاورمیانه هم نیست . پدید آمدن چنین شرایطی، بستگی دارد به مجموعه تحولات جهانی و سنگین‌تر شدن وزنه‌جمهه انقلابی سوسیالیستی جهان . آن‌چه اکنون می‌توانیم بگوییم، این است که خرده‌بورژوازی انقلابی، می‌تواند سمت‌گیری سوسیالیستی را برگزیند، اما تحول قطعی و بنیادی جامعه به سوی سوسیالیسم، بدون تردید با رهبری سیاسی طبقه کارگر امکان پذیر است .

درباره گروه جدید الاحداث ((فرقه دمکرات آزاد))

س: رفیق کیانوری، در آذربایجان، به اصطلاح "فرقه دموکرات آزاد، جدا از حزب توده ایران"، به طور مخفیانه در تاتاقکی تشکیل شده است . دلیل این کار آن‌ها، مربوط می‌شود به کنفرانس وحدت سال ۱۳۳۹ . این گروه می‌گوید: "نماینده کدام آذربایجانی حکم ادغام فرقه دموکرات آذربایجان و حزب توده ایران را داده است؟" لطفا در این باره توضیح بدهید .

ج: من در یکی از صحبت‌هایم گفتم که در فضای دموکراسی، هر

کسی آزاد است هر ادعایی که می‌خواهد بکند. این ادعاها را مردم باید ارزیابی کنند و بپذیرند یا نپذیرند. ما می‌بینیم که حتی در جوامع غیردموکراتیک نیز یکباره افرادی پیدا می‌شوند و ادعای پیغمبری می‌کنند. خوب، مردم بی‌درنگ این گونه افراد را مورد ارزیابی قرار می‌دهند و آن‌ها را سرانجام به عنوان دیوانه، روانه تیمارستان می‌سازند. افرادی هستند که می‌آیند و می‌گویند: آقا، ما میکرب سرطان و داروی آن را کشف کرده‌ایم. عده‌ای فریب می‌خورند و بیمارشان را می‌برند پیش آن‌ها. بعد از مدتی می‌فهمند که یارو شارلاتان و کلاهبردار بوده‌است. می‌ریزند کتک مفصلی به او می‌زنند. یارو هم پول‌ها را برمی‌دارد و فرار می‌کند. این فرد در واقع از حماقت عده‌ای، سوءاستفاده کرده‌است.

خوب، در زمینه سیاست نیز چنین پدیده‌هایی پیدا می‌شوند. هر گروه و گروهکی ادعا دارد که هر چه می‌گوید، عین حقیقت است. چنان ادعاهایی می‌کنند که گویی رهبران ترانسیونال جهان هستند. شما به ادعاهای این گروهک‌ها نگاه کنید. همین احزاب دو اشکوبه و سه اشکوبه، یا حزب کمونیست کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و سرمایه‌داران! را خوب نگاه کنید. این گروهک‌ها معتقدند که سوسیالیسم در تمام جهان شکست خورده است و تنها در آلبانی به "پیروزی" رسیده است! برآستی، بدیخت سوسیالیسم که در دوران ما در تاریخ انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در تمام کشورها، در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی با شکست روبرو شده و تنها در آلبانی واقعا "پیروز" شده است!

خوب، این‌ها حق دارند چنین ادعایی بکنند، زیرا از لحاظ قانونی و دموکراتیک، مانعی در برابر آن‌ها نیست. ما به هیچ وجه این افراد را به عنوان دیوانه‌های زنجیری به دارالمجانین معرفی نمی‌کنیم. این‌ها، دیوانگان ویژه‌ای هستند. می‌توانند در خیابان‌ها راه بروند و چنین ادعاهایی بکنند، آزادند. و اما در مورد این گروهک جدید- الاحداث در آذربایجان، باید بگویم که اگر خلق آذربایجان به دنبال آن رفت، آن وقت ما این مساله را مورد ارزیابی قرار خواهیم داد. ولی ما معتقدیم که خلق آذربایجان و انقلابیون آن، بدون تردید دنبال این گروهک‌های بیمار نمی‌روند.

این بیماری، انواع و اقسام فراوانی دارد. خودبینی، یک بیماری واقعی روانی است. گروه‌ها و افرادی که به این بیماری مبتلا هستند، خود را در مرکز کائنات می‌بینند و برای هیچ جریان دیگری غیر از خود،

ارزش مثبتی قائل نیستند. این بیماری روانی، در شرایط ویژه کنونی ایران، بسیار حاد و شدید است. این را جدی می‌گوییم و به هیچ وجه شوخی نیست. در ایران کنونی، با این وضع زندگی، شاهد این هستیم که بیماری‌های روانی درصد بسیار بالایی را به خود اختصاص داده است. البته این بیماری، همیشه از آن انواعی نیست که باید مبتلایان به آن را روانه تیمارستان کرد. انواع و اقسام دیگری نیز دارد. به هر حال، این گروهی که مخفی است و جرات ندارد، می‌تواند با اطمینان خاطر تمام علنی شود. اصلاً بیخودی مخفیانه تشکیل شده است. در صورت علنی شدن ضدانقلاب بی‌درنگ از او پشتیبانی خواهد کرد، به او نیرو خواهد داد و اتافک او را به مکان بزرگ‌تری تبدیل خواهد کرد و علاوه بر این، از جاهای دیگری نیز نیرو خواهد گرفت. زیرا علیه حزب توده ایران فعالیت می‌کند!

درباره نقش حزب جمهوری اسلامی

س: اکنون حزب جمهوری اسلامی به یکی از عوامل اساسی تخریب وحدت خلق و تضعیف مبارزه ضدامپریالیستی بدل شده است. این حزب، نقشی مشابه نقش جناح راست جبهه ملی در زمان مصدق به عهده گرفته است.

ج: سؤال، حتی تمام نشده است! البته من این دوست سؤال کننده را نمی‌شناسم. اما اشتباهها، یک جا واژه حزب را با "ز" و جای دیگر با "ذ" نوشته است. اگر در دفعات آینده، هر دو را با "ز" بنویسد، بهتر است. امیدوارم این خرده‌گیری مرا، یک خرده‌گیری ملانقطی به حساب نیاورید. البته اگر سؤال کننده رفیق کارگری باشد، ایرادی به او وارد نیست. ولی اگر از دانشجویان "پیکار"ی است، باید کمی به درس فارسی خود توجه کند!

و اما، بپردازیم به اصل سؤال. من درباره حزب جمهوری اسلامی در دفعات پیش نیز گفته‌ام که این حزب حتی در درون رهبری خود، طیف ناهمگونی است، بنابراین، نمی‌توان حکم کرد که عامل اساسی تخریب وحدت خلق و تضعیف مبارزه ضدامپریالیستی است. به عقیده ما، برخی از مسئولان حزب جمهوری اسلامی درسیاست و در

مبارزه^۵ ضد امپریالیستی، در این شرایط فوق العاده بفرنج اوضاع سیاسی ایران، کم تجربه اند. بسیاری از اشتباهات آنان را باید تابع دو عامل دانست: یکی عامل انحصار طلبی افراطی مذهبی آنها و یکی هم عامل کم تجربگی سیاسی آنها در زمینه^۶ درک نکردن خطر عمده و جهت عمده^۷ مبارزه. باید به این هردو عامل توجه داشت. چرا؟ زیرا در پاره‌ای از این افراد، گاه عامل دوم می‌تواند اثر تعیین کننده‌ای داشته باشد و در پاره‌ای دیگر از آنها، عامل اول. روش ما نسبت به گروه رهبری حزب جمهوری اسلامی، همین روش "تفکیک" است. یعنی برای هر یک از آنها ارزیابی معینی داریم و به طور مستقل با آنها برخورد می‌کنیم. البته، صرف نظر از مجموعه^۸ عملی که انجام می‌دهند، زیرا در این زمینه نیز برای خود ارزیابی معینی داریم. ما به هیچ وجه معتقد نیستیم که حزب جمهوری اسلامی در مجموع خود به عامل "تخریب" وحدت خلق و تضعیف مبارزه^۹ ضد امپریالیستی تبدیل شده است. به نظر ما در حزب جمهوری اسلامی نیز، مانند نهادهای انقلابی دیگر جامعه^{۱۰} کنونی ما، هم نیروهای مثبت وجود دارد و هم نیروهای منفی. این یک واقعیت است زیرا اگر امپریالیست‌ها توانستند در نخستین هیات وزیران انقلاب امثال امیرانظام‌ها، نزیه‌ها و مراغه‌ای‌ها، و در ارتش جمهوری اسلامی امثال درباردار علوی‌ها را در پست‌های حساس بگنجانند، دلیلی ندارد که نتوانند در چنین نهادها و سازمان‌های اجتماعی که در هایشان باز است و معلوم نیست کسانی که وارد آنها می‌شوند چه عناصری هستند، عناصری از خود را جای دهند. تمام تجربیات تاریخی ما موعید این واقعیت است. مادر این زمینه، نمونه‌های بسیار چشم‌گیر دیگری نیز داریم، مانند گروه مظفریقایی - مکی - حائری - زاده در جبهه^{۱۱} ملی که اکنون چهره^{۱۲} واقعی سرسپردگی‌شان به امپریالیسم آمریکا عیان گردیده است و در همین دوران سال‌های اخیر نمونه^{۱۳} بختیار را داریم. کسانی مانند شاپور بختیار، ابوالفضل قاسمی توانستند خود را مدت ۳۵ سال در بخشی از رهبری جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران جا بزنند. البته بختیار رسوا شد و فرار کرد. اما جانشین او نیز، مانند خود او، و بلکه بدتر از او از آب درآمد. برای بختیار، هنوز پرونده^{۱۴} ساواکی بودن در نیامده است. او تنها در سازمان "سیا" و "این‌تیلجنت سرویس" پرونده دارد. اما در مورد آقای ابوالفضل قاسمی، یعنی معاون آقای شاپور بختیار و رهبر حزب ایران پس از ایشان، یک پرونده^{۱۵} کامل

ساواکی روشد. یعنی آقای قاسمی دیگر سطحش خیلی پائین تر است! شاپور بختیار باز هم سطحش کمی "بالتر" بوده است!

به این ترتیب، ما معتقدیم که وقتی حزبی مانند حزب زحمتکشان مظهر بقایی و یا "حزب جمهوری خلق مسلمان" ممکن است واقعا به تمامی ساخته دست امپریالیسم باشد، و شخصیت‌های مذهبی بنامی در آن تاثیر و دخالت داشته باشند، دلیلی در دست نیست که درون حزب جمهوری اسلامی و سایر گروه‌های سیاسی نیز، عوامل منفی راه نیافته باشند و از شیوه‌های فوق‌العاده مودیان در جهت تحریک و تخریب عمل نکنند. تمام این امکان‌ها و احتمالات ما را وامی‌دارد که یکباره حکم درست صادر نکنیم و منتظر بمانیم و ببینیم که روند حوادث، در سیاست این گونه احزاب و سازمان‌ها چه تحولاتی به وجود خواهد آورد، و آیا در سیاست آن‌ها نیز تغییراتی پیدا خواهد شد یا نه. در این مراحل فوق‌العاده حساس است که می‌توان سنگ محک را به کار انداخت و مشخص کرد که این احزاب و گروه‌ها، دقیقا دارای کدام سمت‌گیری سیاسی هستند.

اگر چریک‌های فدایی توده‌ها را جذب کنند شما چه می‌کنید؟

س: چرا برخی از مردم عامی هر وقت که صحبت از حزب توده^۶ ایران به میان می‌آید می‌گویند: ما آن را تجربه کرده‌ایم و می‌دانیم که زیر و بالایش چیست؟ بادر نظر گرفتن این مساله، فکر نمی‌کنید سازمان چریک‌های فدایی خلق مردم را جذب کند - که اکنون نیز کرده است - و در آینده قدرت به دست آن‌ها بیفتد؟ اگر چنین شود، برخورد حزب توده^۶ ایران با آن‌ها چه خواهد بود؟

ج: من می‌توانم خیلی صریح بگویم که اگر روزی اکثریت مردم ما از چریک‌های فدایی خلق، با همان مواضعی که این سازمان امروز به آن معتقد است، پشتیبانی کنند، حزب توده^۶ ایران به آن‌ها همان پیشنهادی را خواهد کرد که اکنون به رهبری مبارز انقلاب اسلامی ایران، به هواداران خط امام خمینی که اکثریت خلق پشتیبان آن‌ها هستند، می‌کند. یعنی به آن‌ها نیز پیشنهاد جبهه^۶ متحد همه نیروهای خلق برای تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب ایران را خواهد داد. ممکن است برخورد آن‌ها نیز با ما همین باشد و یا خصمانه‌تر با ما رفتار کنند: ما را بگیرند، به

زندان بیفکنند و اعدام کنند. این را دیگر باید از چریک‌های فدایی خلق سؤال کرد که با ما چه رفتاری خواهند داشت. اما من تصور می‌کنم که این دوست ما اندکی در ارزیابی خود زیاده روی کرده است. زیرا سازمان چریک‌های فدایی خلق، بویژه در دوران اخیر، بخشی از نیروهای بالقوه خود را ازدست داده و بخش تازه‌ای از نیروها را به دست آورده است. یعنی نیروها و عناصر چپ واقعی را ازدست داده و در میان راست‌گرایان هوادار پیدا کرده است. بی‌دلیل نیست که اکنون گرایش دانشجویان "پیشگام" به "راه کارگر"، "گروه اشرف" و "پیکاری‌ها"، بسیار قوی‌تر شده است. آنچه من گفتم مربوط به تمام چریک‌ها است و نه تنها سازمان چریک‌های فدایی خلق. زیرا سازمان چریک‌های فدایی خلق که به "خط دوم" مشهور است وهسته مرکزی سازمان مخفی چریک‌ها است، از تمام بخش‌های دیگر چریک‌ها مثبت‌تر است و از جهت برداشت‌های اجتماعی، نسبت به بخش‌های دیگر، به شناخت‌های درست‌تری دست یافته است. و البته، این مساله نسبی است. اما بخش‌هایی از نیروهایی که حول محور سازمان چریک‌های فدایی خلق قرار گرفته‌اند، در حال گریز از مرکز این سازمان هستند و روز به روز از این رهبری دورتر می‌شوند. زیرا سیاست آن‌ها چندان ماجراجویانه است که برخی از شناخت‌های درست رهبری مرکزی برای آن‌ها قابل درک وهضم نیست. به این ترتیب، سازمان چریک‌های فدایی خلق، اکنون به چند سازمان تقسیم شده و درآینده بازهم به تعداد این سازمان‌ها افزوده خواهد شد. حالا درآینده، این روند جدایی به چه شکل انجام خواهد گرفت، مساله‌ای است که مانی‌توانیم پیش بینی کنیم. ولی مافکر می‌کنیم که اگرهسته مرکزی این سازمان بتواند جوانه‌هایی از واقع بینی را که اخیرا در برخی از موارد به آن‌ها دست یافته است تقویت کند و بارور سازد، به فرض این‌که بخشی از طیف هواداران خود را - که جنبه‌های بسیار شدید حادثه جویی و آتارشیستی دارند- ازدست بدهد، و از جهت کمی محدودتر شود، مسلما از جهت کیفی به موقعیت مناسب‌تری دست خواهد یافت. اما همه این‌ها به همان هسته مرکزی بستگی دارد. ما از فعل و انفعالات درونی آن‌ها اطلاع دقیقی نداریم. اما برخی از پدیده‌ها، این‌جا و آن‌جا به چشم می‌خورد که نشان دهنده پیدایش شناختی واقع بینانه در درون آن‌ها است. ممکن است این شناخت، بر جنبه‌های دیگر تاثیر بگذارد و بر آن‌ها غلبه کند.

آیا نفوذ دادن افراد حزبی به درون ساواک زیان آور نبود؟

س: آیا کار آن چند نفری که به درون ساواک فرستادید، به زیان حزب نبوده است؟ آیا آن‌ها به هر حال ناگزیر به خبرچینی و کارهایی از این قبیل نبوده‌اند؟ و دیگر این که چرا شعار "لیست ساواکی‌ها را منتشر کنید!" مدتی است در نامه "مردم" دیده نمی‌شود؟

ج: خوب، برای دوستان ما که تجربه کار دشوار مخفی، در دوران مبارزه با دشمن را نداشته‌اند، درک این مسائل کمی سخت است. ببینید، در دوران سابق، یعنی در رژیم شاه مخلوع، ما توسط سازمان افسری خود در درون ستاد اصلی دشمن، یعنی رکن دوم ستاد ارتش، افسران جوانی را پیدا کردیم که صرفاً به خاطر گذران زندگی این شغل را انتخاب کرده بودند، اما در لحظه معینی، به این حقیقت دست یافته بودند که در این دستگاه فاسد جنایات هولناکی انجام می‌گیرد. احساسات پاک و انسانی آن‌ها در برخورد با این حقایق به جوش آمده بود و در همین زمان با سازمانی آشنا شده بودند که علیه این نظام فاسد و جنایتکار مبارزه می‌کرد. در نتیجه آشنایی با این سازمان - سازمان افسری حزب توده ایران - به حزب ما روی آوردند. خوب، در این حال، سیاست حزب ما چه می‌بایست باشد؟ آیا باید به آن‌ها می‌گفتیم: بی‌درنگ به ادارات محل خدمت خود بروید و رسماً اعلام کنید که مثلاً من سرگرد فلان، عضو رکن دوم ستاد ارتش، از امروز اعلام می‌کنم که نظریات توده‌ای دارم و دیگر نمی‌خواهم به این دستگاه خدمت کنم؟ (خنده حضار) خوب، به نظرم، می‌بایست هم او و هم حزبی را که به او چنین دستوری داده بود، فوراً به دارالمجانین می‌فرستادند! زیرا اگر ما با دشمنی مبارزه می‌کنیم که او را دشمن خلق می‌دانیم، باید او را از درون خود او تضعیف کنیم. افسری که در چنین دستگاهی مشغول به کار است، می‌تواند کمک‌های ذیقیمتی به جنبش بکند، زیرا در یک سازمان متعلق به دشمن کار می‌کند، نه یک سازمان دوست. مادرزمانی که گروهی با ادعای "مارکسیستی" سازمان مجاهدین خلق را در هم می‌شکست، به آن‌ها گفتیم که فرض می‌کنیم شما "مارکسیست" شده باشید. خوب، شما باید از این سازمان انقلابی دوست خارج شوید و رسماً اعلام کنید

که به چه موضعی دست یافته‌اید. این روش، نسبت به یک سازمان دوست صادقانه است. اما این روشی که شما در برابر یک سازمان دوست درپیش گرفته‌اید، ناجوانمردانه و توطئه‌گرانه است.

اما شیوه کار در مورد سازمانی که دشمن خلق است، تفاوت می‌کند. این روش، روش تمام سازمان‌ها، احزاب و انقلابیون جهانی نسبت به سازمان‌های دشمن خلق است. اگر به تمام نبردهای سراسرتاریخ‌نگاهی بیفکنیم، می‌بینیم که در تمام آن‌ها کوشش به عمل می‌آمده است تا از درون جبهه دشمن اطلاعاتی کسب کنند. این اطلاعات، جهت مبارزه با دشمن اهمیت فراوانی داشت. اگر ما بتوانیم در سازمان‌های دشمن افرادی را پیدا کنیم که در نتیجه برخورد با واقعیات و دستیابی به شناخت درست به سوی جنبش روی آورند، و آن‌ها را بپذیریم و از کمک‌های آن‌ها - در همان موضعی که هستند - به سود جریان مثبت انقلابی استفاده کنیم، کار بسیار صحیح و درستی انجام داده‌ایم. ما در آن دوران، چنین کارهایی کرده‌ایم. برای ما اهمیت بسیار داشت که بتوانیم افرادی را به درون سازمان‌های دشمن، مانند ساواک، بفرستیم. زیرا می‌خواستیم از نوع فعالیت آن‌ها علیه خودمان آگاهی پیدا کنیم. می‌خواستیم بدانیم که چگونه می‌خواهند ما را از میان ببرند، در سازمان‌های مخفی ما رخنه کنند، آن‌ها را کشف کنند و متلاشی سازند. مابرای این‌که بتوانیم به شیوه کار آن‌ها پی ببریم، ناگزیر بودیم از همین راه‌ها استفاده کنیم. فرض کنید ساواک به یکی از دوستان ما که کسی او را نمی‌شناخت، به دلیل یک رشته برخوردها، برای "همکاری" مراجعه می‌کرد. آن دوست از ما می‌پرسید که چکار کنم؟ مسلم است که ما روی این مساله حساب می‌کردیم که اگر این دوست ما با آن‌ها "همکاری" کند، چه میزان سود و چه میزان ضرر خواهد داشت. اگر سودش بیشتر بود، برای رخنه در دستگاه خصم، به او می‌گفتیم که با آن‌ها "همکاری" کند، و اگر زیانش بیشتر بود، و ما نمی‌توانستیم از کار او به سود جنبش و انقلاب استفاده کنیم، او را از این کار منع می‌کردیم.

پس برخورد با سازمان‌های دشمن، و سازمان‌هایی که به طور کلی آن‌ها را در جهت انقلاب و سیاست آن‌ها را در جهت جبهه متحد خلق می‌دانیم، کاملاً متفاوت است. زیرا سازمان‌های اخیر، دیگر سازمان‌های دوست هستند. مثلاً ما در مورد دستگاه‌ها و سازمان‌های کنونی دولتی و یامراکز مهم تصمیم‌گیری، نه تنها چنین روشی را به کار نمی‌بریم، بلکه

باشیوه‌های درست و علنی، می‌کوشیم تا اطلاعاتی را که به صورت اتفاقی به ما می‌رسد، در اختیار آن‌ها قرار دهیم. پاره‌ای از این اطلاعات، کاملاً دست اول و بسیار با اهمیت است. مانند خبری که در مورد توطئه خوزستان و انفجارهای آن منتشر کردیم. ما این خبر را درست ده روز پیش از این که عملیات مربوط به آن شروع شود، در روزنامه چاپ کردیم و دو سه روز پیش از آن به مقامات مسئول اطلاع دادیم. در این زمینه، ما از سیاستی که در مورد سازمان‌های دوست صادق است، یعنی سازمان‌هایی که در یک جنبه به یکدیگر کمک می‌کنند و به این کمک متقابل احتیاج دارند، تبعیت می‌کنیم.

و اما درباره این که چرا مدتی است شعار "لیست ساواکی‌ها را منتشر کنید!"، از نامه "مردم" حذف شده است، باید بگویم به این دلیل است که ما در لحظه کنونی، شعار بهتری به جای آن گذاشته‌ایم که بهترین و مهم‌ترین شعار ما است: "برای مبارزه با امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی مردم ایران، متحد شویم!" این شعار، تمامی نیروها را برای مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا متحد می‌کند. یک شعار که نمی‌تواند برای مدت یک قرن باقی بماند! ما در روزنامه خود عمده‌ترین مسأله روز را مطرح می‌کنیم. شعارهای ما نیز تابع همین اصل است. مسأله‌ای که اکنون برای ما مهم و عمده است، این است که همه نیروها در یک جنبه متحد علیه امپریالیسم آمریکا گرد آیند. ما حتی پاسخ به حملات بی‌انصافانه سایر گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب را که به طور کلی آن‌ها را در جنبه نبرد ضد امپریالیستی قرار می‌دهیم، یک‌طرفه قطع کردیم. اکنون دیگر شما نمی‌بینید که ما در نامه "مردم" به آن‌ها پاسخ بدهیم. یک‌طرفه نیز قطع کردیم، نه دوطرفه. یعنی پاره‌ای از آن‌ها هنوز هم با همان شیوه‌های گاه رذیلانه به ما می‌تازند. ولی ما به پیروی از مشی اصولی خود، در شرایط کنونی، به آن‌ها پاسخ نمی‌دهیم.

حزب توده ایران و شیوه‌های مبارزه انقلابی

س: لطفاً در مورد این که حزب توده ایران برای سرنگونی رژیم ضد خلقی شاه چه شیوه‌ای غیر از قیام مسلحانه توده‌ای را پیشنهاد کرده است، توضیح دهید (با ذکر شماره نشریات و اعلامیه‌ها)، آیا کدام کشور

بوده‌است که بدون قیام مسلحانه توده‌ای به پیروزی قطعی رسیده باشد؟
اگر این را بپذیریم، کوبا و نیکاراگوئه و همه را باید رد کنیم.

ج: خوب، این یک بحث سالم است. ما به این دوستی که این سؤال را نوشته است، می‌گوییم که: دوست عزیز، اولاً حزب توده ایران هرگز مبارزه مسلحانه توده‌ای را نفی نکرده و مدارک و اسناد این مساله نیز بسیار روشن و گویا است. وقتی کسی از ما مدرک می‌خواهد، ما بی‌درنگ آن را نشان می‌دهیم. این کار، برای ما هیچ زحمتی ندارد. اگر همه پرسش‌ها و بحث‌ها، همین‌طور باشد، ما باکمال میل از آن‌ها استقبال می‌کنیم. اکنون یکی از این مدارک را در زمینه‌ای که دوست ما سؤال کرده است، می‌خوانم. مقاله‌ای است که ما درباره شیوه‌های مبارزه نوشته‌ایم که در آن، این مساله، بسیار دقیق و موشکافانه مورد بررسی قرار گرفته است. البته تنها جمله‌هایی را از آن می‌خوانم، زیرا خودمقاله مفصل است. در مجله دنیا، شماره ۴، صفحه ۲، تیرماه سال ۱۳۵۴، مقاله "چریک‌های فدایی خلق و حزب توده ایران"، به نقل از نشریه "۱۹ بهمن تئوریک"، شماره ۳، صفحه ۸۵، فروردین ۱۳۵۴، چنین می‌خوانیم:

"حزب توده ایران معتقد است که باید در شرایط حاضر، مبارزه تنها به شکل مسالمت‌آمیز آن انجام گیرد... حزب توده هرگونه توسل به قهر را مادام که شرایط عینی و ذهنی انقلاب فراهم نشده است، انحراف از مارکسیسم-لنینیسم و نمودی از ماجراجویی خرده-بورژوازی می‌شناسد."

خوب، ما به نویسنده این مقاله جواب می‌دهیم که تمام نتیجه‌ای که شما می‌خواهید از این گفته مخدوش و مغلوط خود بگیرید، مهمل است! ما در مهم‌ترین سند دوران اخیر حزب خود، یعنی "طرح برنامه" که در فروردین ماه سال ۱۳۵۲ یعنی دو سال پیش از انتشار این مقاله چریکی انتشار یافته، و بارها از رادیو "پیک ایران" پخش شده و هزاران نسخه از آن به دست مبارزان رسیده است، در بخش "برای تحول بنیادی جامعه ما"، یک اصل لنینی را یادآوری کرده‌ایم:

"انقلاب می‌تواند برحسب شرایط تاریخی از دو راه، یعنی راه مسالمت‌آمیز یا راه غیرمسالمت‌آمیز، یا به

عبارت دیگر، مسلحانه یا غیرمسلحانه، انجام گیرد. چگونگی راه انقلاب، زائیده اراده و تمایل پیشاهنگان نیست. لذا نمی‌توان این راه را قبل از نضج یافتن وضع انقلابی، تنها براساس تمایلات ذهنی، معین ساخت.

این حکم ما، برپایه حکم بی‌چون و چرای لنینی است که می‌گوید: "سوسیال دموکراسی دست خود را نمی‌بندد، فعالیت خویش را به یک نقشه یا شیوه از پیش تنظیم شده مبارزه سیاسی محدود نمی‌سازد. سوسیال دموکراسی هرگونه وسایل مبارزه را می‌پذیرد، فقط به شرط این که این وسایل با نیروهای موجود متناسب باشد."

می‌بینید؟ پس برخورد ما با مساله، به کلی غیر از آن چیری است که چریک‌ها ده سال است کوشش می‌کنند به دروغ به ما نسبت بدهند. دانشجوی عزیز "پیشگام"! شما یک بار به این حقیقت توجه کنید که رهبران شما به شما دروغ تلقین می‌کنند و به سیاست حزب ما افترا می‌بندند. این همان کاری است که هم‌اکنون نیز مرتجعین می‌کنند. شما به جای این که به این حرف‌ها گوش بدهید، همین طور بیایید از ما مدرک بخواهید. ما در همین مقاله به شما گفته‌ایم که چه شیوه‌ای را باید درپیش گرفت:

"پیروزی جنبش انقلابی درکوبا و یک سلسله کشورهای دیگر، بهترین موعید این تغییرتناسب نیروها، در صحنه جهانی است."

ما چنین استدلال کرده‌ایم که درصحنه جهانی، تناسب نیروها تغییرکرده و شیوه‌های جدیدی از مبارزه، که درگذشته وجود نداشته، پیدا شده است که شیوه‌های با اهمیتی است. مثل شیوه‌هایی که در پرتغال، کوبا، افغانستان و غیره غیره، اتخاذ شده است. تمام این شیوه‌ها، اگر با شرایط مشخص یک جامعه قابل انطباق باشد، پذیرفتنی است. ما در همین مقاله، گفته‌ایم:

"درچنین شرایطی، فرسوده کردن نیروهای خود در جنگ‌های تن به تن بی حاصل و یاکم تاثیر، جز از دست دادن نیروها و امکانات، نتیجه دیگری به بار نمی‌آورد. باید تمام نیروها را بدون دادن تلفات

بیهوده، در دو راه اساسی به کار انداخت. (این را خوب توجه کنید، دانشجوی پیشگام!) یکی در راه افشای رژیم و بسیج و تجمع نیروهای انقلابی و بویژه در آنچه که مربوط به مارکسیست - لنینیست‌ها است، در جهت آماده‌تر ساختن و متشکل کردن پیشاهنگ طبقه کارگر در حزب انقلابی که عالی‌ترین شکل سازمانی طبقه کارگر است. دیگری در راه جمع‌آوری و تمرکز خوسردانه، با حوصله و بدون شتاب نیروها، برای وارد آوردن ضربه نهایی به نقاط ضعف دشمن که در تناسب نیروها به سود نیروهای انقلابی تغییر محسوس به وجود آورد و در شرایط مساعد، شاه‌رگ دشمن را ببرد و امکان تظاهر ناخشنودی نوده‌های مردم را به وجود آورد. ما ارهمه گروه‌ها و همه کسانی که خواستار برانداختن رژیم اختناق سیاه‌کنونی هستند، دعوت می‌کنیم که صرف‌نظر از عقاید سیاسی و اجتماعی خود، با حزب توده ایران برای ایجاد جبهه وسیع ضد محمدرضا شاه همکاری نمایند. ما از همه گروه‌هایی که خود را مارکسیست - لنینیست می‌دانند، و صادقانه در راه تدارک دگرگونی‌های بنیادی جامعه کنونی ایران گام برمی‌دارند، دعوت می‌کنیم که در راه تدارک بهترین شرط پیروزی هرگونه حرکتی در این سمت، با ما همکاری کنند.

البته مقالات بسیار دیگری نیز هست که در آن‌ها تذکر داده‌ایم که در شرایط مشخص ایران، باید تمامی نیروهای انقلابی با یکدیگر بنشینند و تبادل نظر کنند و ببینند نیروهایشان چقدر است، چه امکاناتی دارند و چکار می‌توانند بکنند. ما تذکر داده‌ایم که اگر این نیروها گرد هم جمع شوند و امکانات خود را روی هم بگذارند، نیرو و امکاناتشان چندین برابر مجموع نیروها و امکانات جداگانه آن‌ها خواهد شد. در این صورت، ممکن است به امکاناتی دست یابند که با آن بشود ضربات قاطع و نابودکننده‌ای به دشمن وارد آورد. ما همواره دعوت کرده‌ایم که بیایید با یکدیگر، چنین همکاری و اتحادی داشته باشیم. به همین جهت است که با این گونه سؤال مطرح کردن‌ها موافقیم و آن را تأیید می‌کنیم. ما این

طرز برخوردها را سالم می‌دانیم. اما برخوردهایی نظیر فحاشی‌های "کار" شماره ۵۰ - که بسیاری از خود چریک‌ها نیز دیگر از برخوردهایی مانند آن خجالت می‌کشند - هم‌چنان که بارها گفته‌ایم، محالیم و آن را شیوه مبارزه سیاسی نمی‌دانیم. البته امیدوار نیز هستیم که سرانجام، گرایش‌های سالم درون سازمان‌های چریک‌های فدایی خلق، بر سایر گرایش‌های نادرست و منفی، پیروز شود.

ریشه‌های مبارزه با شوروی و افغانستان و دورنمای خطرناک آن

س: نظر شما درباره تشدید مبارزه علیه اتحاد شوروی و افغانستان که در روزهای اخیر، بویژه توسط آقای قطب زاده وزیر امور خارجه ایران دامن زده می‌شود، چیست؟

ج: به نظر ما مبارزات ضد کمونیستی، ضد شوروی و ضد افغانستان دو ریشه عمده و مهم دارد. این دو ریشه از لحاظ ماهیت یکی نیستند، اما نتیجه کارشان با یکدیگر درهم می‌آمیزد. یکی، ریشه امپریالیسم و ضدانقلاب است. مسلم است که امپریالیسم و ضدانقلاب بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن خود را نیروهای راستین چپ انقلابی ایران و کمونیست‌ها می‌دانند. کافی است به اظهارات هریک از گردانندگان ضدانقلاب یا مطبوعات جهانی امپریالیستی نگاه کنید تا بینید که امپریالیسم و ضدانقلاب، حزب توده ایران را خطرناک‌ترین نیروی تهدید کننده برای حاکمیت خود می‌دانند و همواره در این زمینه هشدار می‌دهند. هرگاه نیز که خیلی بیچاره می‌شوند، می‌گویند امام خمینی و حتی حزب جمهوری اسلامی هم کمونیست هستند! یعنی کمونیسم برایشان به صورت بختک و حشمتاکی درآمده که شب در خواب به سراغشان می‌آید و روز هم از آن خلاصی ندارند. سیاست دشمنی با کمونیسم، سمت‌گیری اساسی سیاست امپریالیسم است که در سراسر جهان با شدت آن را، بویژه در یک سال اخیر، اجرا می‌کند. علت تشدید روزافزون این سیاست در یک سال اخیر، این است که آهنگ رشد دگرگونی‌های بنیادی در جهان و کشورهای گوناگون، پرشتاب تر شده، و همین امر امپریالیسم را به وحشت مرگ انداخته است. من چندین بار در اینجا تنها برای مثال گفته‌ام که اگر

سه دههء پس از جنگ - دههء ۵۰، دههء ۶۰ و دههء ۷۰- را با یکدیگر مقایسه کنیم، می بینیم که در این سالها تغییرات بنیادی به زیان امپریالیسم، با یک منحنی فوق العاده پرشتاب صعودی، در حال انجام بوده است. اگر در دههء اول، امپریالیسم هنوز حاکم جهان بود، در دههء دوم این حاکمیت مورد سؤال قرار گرفت و در دههء سوم، می توان تنها سیاههء ده کشور را ارائه داد که در آنها تغییرات ضد امپریالیستی انجام گرفته. از پیروزی ویتنام، لائوس، کامبوج، موزامبیک، آنگولا، گینه بیسائو، بنین، اتیوپی، افغانستان، نیکاراگوئه و غیره گرفته تا انقلاب ایران و پرتغال و شکست فاشیسم در یونان و اسپانیا. و این روند همچنان ادامه دارد. ما اکنون هم می بینیم که کرهء جنوبی به لرزه درآمده، عربستان دارد تکان می خورد، افریقای شمالی در حال دگرگونی است و دگرگونی های بنیادی روز به روز گسترش بیشتری می یابند. امپریالیسم از این واقعیت خروشان به وحشت مرگ افتاده است و می کوشد بار دیگر جنگ سرد را بر جهان تحمیل سازد و از آن برای ایجاد یک جبههء ترمز کننده در برابر پیشرفت نظریات انقلابی و انقلاب نجات بخش ملی در سراسر جهان استفاده کند. طبیعی است که امپریالیسم در ایران نیز این سیاست خود را پیاده کند، زیرا منطقهء خاور میانه و بویژه ایران برای امپریالیسم یکی از حساس ترین و شاید بتوان گفت مهم ترین نقاط استراتژیکی نظامی و اقتصادی در جهان است. در چنین جایی، مسالهء تبلیغات ضد شوروی و ضد کمونیستی مساله های اساسی است و امپریالیسم برای این که این کار را پیش ببرد نیرو و پول سرسام آوری - صدها میلیون دلار - صرف خواهد کرد. امپریالیسم با تمام نیروی جهنمی خود در این جهت عمل کرده و می کند. در توصیهء برژینسکی نیز این امر به روشنی توضیح داده شده است. این یک ریشه است.

ریشهء دیگر، ریشهء ناسیونالیسم کوتاه بین ایرانی است که به این مسالهء اساسی دامن می زند. ایران تا پیش از انقلاب پایگاه غارت و تسلط مطلق امپریالیسم غرب بوده است و ریشه های همین امپریالیسم است که هنوز در ایران وجود دارد و این گند اجتماعی را به وجود آورده که به قول امام خمینی، بوی تعفن آن هر روز بلندتر می شود. اگر ما سر بلندی ایران و استقلال کشور خود را می خواهیم، باید چنان که امام بارها و بارها گفته است، علیه شیطان بزرگ امریکا، با تمام نیرو مبارزه کنیم. این شیطان، شیطان نیرومندی است و آن طور هم که بعضی ها خیال می کردند، ببر کاغذی

نیست. اکنون ما می‌بینیم که چگونه این بیراغدی دندان‌های زهرآلودش را از هرسو به تن انقلاب ما فرو می‌کند و موجودیت آن را به خطر می‌اندازد. ما این دندان‌های زهرآگین را احساس می‌کنیم. باید از تمام امکانات جهانی برای تضعیف فشار امپریالیسم آمریکا بر انقلاب ایران استفاده کرد. اما برخی نیروهای ناسیونالیست کوتاه‌بین در کشور ما ایران مساله را این طور نمی‌بینند و دردِ دام تبلیغات گمراه‌کنندهٔ مائوئیسم، یعنی جبههٔ سازشکاران جنبش جهانی ضد امپریالیستی می‌افتند و درست همان تبلیغاتی را می‌کنند که امپریالیسم به آن دامن زده و امروز آن را به بهترین شیوهٔ تبلیغاتی خود علیه کمونیسم و اتحاد شوروی تبدیل کرده است. یعنی تبلیغ درجهت سوسیالیسم ملی— همان مبارزه در چارچوب افکار مائوئیستی— "جهان سوم" علیه "برقدرت‌ها"، همسانی و همکاری "بر قدرت‌ها" با یکدیگر، خطر "برقدرت" شوروی و تمام لاپائالات دیگری که از سال‌ها پیش تاکنون مطرح بوده و محافل امپریالیستی همواره کوشیده‌اند بگویند که گویا سیاست شوروی همان سیاست پطرکبیر در ۲۰۰ سال پیش برای دست یافتن به آب‌های گرم است و اصلاً دنیا از دوران پطرکبیر تا حالا هیچ تغییری نکرده است! این‌ها مسائل ابتدایی و بچگانه‌ای است که متأسفانه عده‌ای صادق و از همه‌جا بی‌خبر نیز به آن اعتقاد دارند. به این جهت است که ما برای این ریشهٔ دوم، یک عنصر و زمینهٔ اعتقادی هم مشاهده می‌کنیم. البته اعتقادی که ناشی از موضع‌گیری لیبرالی، بورژوازی، طبقاتی و یا ناشی از فقدان شناخت علمی در این زمینه است. اما با کمال تأسف، این دو ریشه که از لحاظ محتوی و بنیاد خود می‌توانند در تضاد شدید نیز باشند، گاه در کنار یکدیگر عمل می‌کنند. از این جهت می‌گویم می‌توانند در تضاد باشند که ریشهٔ دوم می‌تواند شدیداً با امپریالیسم درگیرند باشد. ما این را در تعدادی از کسانی که صادقانه دارای چنین نظریاتی هستند، تشخیص می‌دهیم. ما می‌بینیم افرادی بطور جدی ضد امپریالیست هستند، اما در دام این اشتباهات و ارزیابی‌های نادرست افتاده‌اند که متأسفانه نتیجهٔ کارشان در یک جریان جمع می‌شود و به یک رودخانه می‌ریزد. این رودخانه عبارت است از ایجاد محیط مسموم و زهرآگینی علیه اتحاد شوروی، بزرگ‌ترین پشتیبان جهانی انقلاب ایران، که با تمام نیرو و در تمام زمینه‌ها، از انقلاب ایران حمایت کرده و می‌کند. عناصر ضد شوروی و ضد کمونیست، به منظور یافتن دلیل برای نظریات خود به ساختن دروغ، افتراء، توهین، حادثه‌سازی و

هریبرگو دسیسه‌ای که لازم باشد، دست می‌زنند. این همان چیزی است که در روزها و ماه‌های اخیر شدت پیدا کرده است. تشدید فعالیت وابستگان به ریشه اول، علیه شوروی و کمونیسم، کاملاً طبیعی و قابل فهم است. این‌ها در تمام زمینه‌ها، فعالیت ضد شوروی و ضد کمونیستی خود را تشدید کرده‌اند. و اما چرا ریشه دوم به چنین کاری دست زده است؟ به نظر ما در این‌جا یک رشته عوامل عینی هم وجود دارد. نیروهای ضد امپریالیست درون هیات حاکمه که واقعا هم علیه امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌کنند، در دوران اخیر ضعف‌ها و کمبودهای کار خود و عدم رضایت خلق را احساس می‌کنند. از سوی دیگر احساس می‌کنند که طبیعتاً گرایش نسبت به حزب توده ایران روز به روز بیشتر می‌شود. این گرایش روزافزون را مادر عمل سیز می‌بینیم. اگر طول صفی را که برای شرکت در جلسات "پرسش و پاسخ" تشکیل می‌شود، با همین چند هفته پیش مقایسه کنیم، می‌توانیم میزان علاقه، رفقا، دوستان و غیر حزبی‌ها را، برای این‌که بیایند و حرف‌های حزب توده ایران را بشنوند، بستجیم. ما می‌بینیم حتی گروه‌های اسلامی نیز که مدت‌ها به علت نظریات قشری خود حاضر نبودند به حرف‌های حزب توده ایران گوش دهند، حالا می‌آیند و در این جلسات شرکت می‌کنند. با این گرایشی که هر روز نسبت به حزب توده ایران رو به افزایش است، و با سیاست‌های حزب ما که به خاطر صحت و درستی خود بیشتر جا باز می‌کند، این‌ها می‌بینند که پیش‌داوری‌هایشان درباره ما نادرست است. یعنی یک تغییر سمت‌گیری و یک گرایش به سوی حرثانی پیدا می‌شود که با پیش‌داوری‌های آن‌ها نمی‌خواند. این گرایش و تغییر در سمت‌گیری، هم از لحاظ ایدئولوژی - یعنی گرایش نیروهای خلقی به سوی حزب توده ایران - و هم از لحاظ داخلی و جهانی، اهمیت دارد. به همین جهت است که این‌ها برای ایجاد کردن سد در برابر این گرایش، برفشار تبلیغاتی تحریک آمیز خود علیه حزب توده ایران می‌افزایند. زمستان‌ها که هوای بیرون خیلی سرد است، به راهرو ورودی ساختمان‌های بلند هوای گرم وارد می‌کنند تا هوای سرد نتواند به داخل ساختمان بیاید. یعنی یک پرده مانع در برابر هوای سرد ایجاد می‌کنند. این مسأله تکنیکی، در سیاست نیز مصداق دارد. مخالفان ما احساس می‌کنند که بر اثر سیاست درست حزب توده ایران، گرایش به سوی این حزب افزایش می‌یابد، و بنابراین فحاشی و بستن افترا و تهمت به آن را شدت می‌بخشند. این موضع‌گیری را ما تنها در مخالفین ایدئولوژیک خود نمی‌

بینیم. دوستان ما نیز چنین می‌کنند. سازمان چریک‌های فدایی خلق (اکثریت) که می‌توان گفت سه چهار کیلومتری از مواضع قبلی خود دور و به مواضع حزب توده^۱ ایران نزدیک شده، همین برخورد را با ما دارد. خوب، نتیجه^۲ این نزدیکی به مواضع حزب توده^۳ ایران می‌تواند این باشد که افراد سؤال کنند اگر حرف‌های مادرست است، همین حرف‌ها را که حزب توده^۴ ایران مدت‌ها پیش می‌زده است. به این ترتیب، گرایش به حزب توده^۵ ایران زیاد می‌شود، و مثلاً سازمان چریک‌های فدایی خلق (اکثریت) برای این‌که در این‌جا هوای گرم وارد کند و در برابرش سرد حقیقت سدی به وجود آورد، بار دیگر یک سری دشنام به حزب توده^۶ ایران می‌دهد! خوب، این شیوه نیز یکی از شیوه‌های مبارزه است! اما البته - نه شیوه^۷ کمونیستی - و ما با این شیوه^۸ مبارزه با لبخند برخورد می‌کنیم، زیرا معتقدیم که نمی‌تواند جلو پیشرفت این تغییر را سد کند. تاریخ از این سدهای مصنوعی، نیرومندتر است. خود تاریخ مارکسیسم در جهان، به خوبی این حقیقت را نشان می‌دهد. صدوسی سال پیش که مارکسیسم به عنوان یک اندیشه و نظریه در جهان پیدا شد، هزاران هزارگانه از این سدها در برابر آن ایجاد کردند؛ گشتند، جنایت کردند، شکنجه دادند، نابود کردند و جنگ به راه انداختند، اما مارکسیسم راه خود را به سوی پیشرفت و تکامل گشود. به این ترتیب، این ارزیابی‌ها اشتباه و نادرست است. اما برای کسانی که احساس می‌کنند نقاط ضعفشان دارد به زیان آن‌ها تمام می‌شود، و باید جلو آن را به هر ترتیب شده بگیرند، کاملاً طبیعی است.

به این ترتیب، این دو ریشه و جریان، اکنون با یکدیگر تلفیق شده و تأثیری منفی برجای می‌گذارند. ولی باید این را هم بگویم که در همین مقامات رهبری و حاکمه^۹ ایران گرایش دیگری نیز وجود دارد. گرایشی واقع‌بینانه‌تر که برای موضع‌گیری درست حزب توده^{۱۰} ایران ارزش مثبت قائل است. البته این گرایش خیلی نیرومند نیست، اما به هر جهت وجود دارد. ما این گرایش را در مجموعه^{۱۱} سیاست کمونی رهبری انقلاب، در بخش‌های معین و نزد رهبران معینی احساس می‌کنیم، برای آن ارجح قائلیم و می‌کوشیم با ایجاد یک محیط همکاری صادقانه و صمیمانه، برای حفظ دستاوردهای انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی ایران و جلوگیری از دسیسه‌های امپریالیسم علیه انقلاب، آن را تقویت کنیم. شما در نامه^{۱۲} "مردم" که شنبه چاپ خواهد شد، مقاله‌ای خواهید خواند درباره^{۱۳} دسیسه-

های ضدانقلاب در خارج از کشور. ما اطلاعاتی به دست آورده‌ایم که نشان می‌دهد توطئه‌های ضدانقلاب در درجه اول برای درهم شکستن و نابود کردن - حتی نابودی فیزیکی - روحانیت مبارز خط امام خمینی و رهبری حزب توده ایران انجام می‌گیرد. این اطلاعات بسیار موثق و دقیق است. به همین جهت ما با تمام قوا می‌کوشیم که این همکاری صادقانه میان حزب توده ایران را با خط ضدامپریالیستی و خلقی انقلاب ایران و جمهوری اسلامی مستحکم نگاه داریم.

من درباره افغانستان کم‌تر صحبت کردم. به نظر ما تشدید این فعالیت علیه افغانستان دوجنبه دارد. ما الان می‌بینیم که در ایران اقتضای و رسوایی این گروه‌های باصطلاح اکثریت ضد دولت افغانستان آن قدر بالا گرفته است که روزنامه جمهوری اسلامی و سایر روزنامه‌های اسلامی از جمله آزادگان، انقلاب اسلامی و حتی رادیو و تلویزیون نیز ماهیت خائنانه برخی از آن‌ها را فاش کردند. این عناصر به معنای کامل کلمه همان پالیزمان‌ها، نه‌اوندی‌ها و هویداها و اوپسی‌های افغانستان هستند که آن‌ها را از کشور رانده‌اند. و در حال حاضر به نوکری برای آمریکا مشغولند و علیه دولت افغانستان دست به تحریک، توطئه و خرابکاری می‌زنند. مثل تمام ضدانقلابیون ایرانی که علیه دولت انقلابی ایران به توطئه‌چینی و خرابکاری مشغولند. وقاحت این آقایان رهبران انقلاب باصطلاح اسلامی افغانستان به جایی رسیده است که بکراست از ژنو بلند شده‌اند و رفته‌اند به مصر برای دستبوسی سادات! در این جا باید به آقای قطب‌زاده گفت که یک نگاهی توی آینه بینداز و ببین علت این که به تو و انور سادات با یک چشم نگاه می‌کنند، چیست؟ آخر باید یک جای آدم خراب باشد که این عناصر چنین موضعی در برابرش بگیرند. این‌ها برایشان مرجع عبارت است از آقایان قطب‌زاده، ضیاء‌الحق و سادات. البته آقای قطب‌زاده خیلی کوشش می‌کند که به آقای ضیاء‌الحق رنگ اسلامی و ضدامپریالیستی بزند. اما آقای سادات را که دیگر هیچ کاریش نمی‌شود کرد!

به عقیده ما این کینه ضدشوروی و ضدکمونیستی و خودخواهی و خودپسندی، عناصری را نیز که حتی نمی‌توان آن‌ها را واقعا عناصر ضدانقلاب و عوامل آگاه دشمن در صفوف انقلاب دانست، به منجلاب عمیق و خطرناکی خواهد کشاند. این در درجه اول به انقلاب ایران صدمه می‌زند. ممکن است به طور موقت نیروهایی را درست‌گیری‌ها و

جهت‌گیری‌های اجتماعی داغان کنند، اما سرانجام به انقلاب ایران صدمه می‌زنند. مبارزه برای درهم‌شکستن سازمان‌های خلقی جنبش ایران- علی‌رغم اشتباهاتی که مرتکب شده‌اند- آغاز حرکت برای برقرار کردن یک اختناق سیاسی علیه تمام جنبش ضدامپریالیستی ایران و مقدمه پیروزی ضدانقلاب است. در این امر کوچک‌ترین تردیدی نمی‌توان داشت. تاریخ تاکنون این را صدها بار در جاهای مختلف نشان داده است. حکومت نظامی‌ای که دکتر مصدق برای جلوگیری از رشد جنبش خلقی و توده‌ای ضد دربار برقرار کرد، دامن خود او را گرفت، به‌زندانش کشاند و محکوم کرد و همه چیز را از میان برد. تاریخ این مساله را در کشور خود ما به ما نشان داده و در جاهای دیگر نیز به همین ترتیب. اعمال سیاست ضد جنبش خلقی، اصیل و مدافع خواست‌های ضد-امپریالیستی و توده‌ای ایران، اولین گام برای سقوط آن است، و خود آن کسانی را هم که ناآگاهانه در این جهت عمل کنند، با خود به جهنم خواهد کشید. من به یکی از دوستان اسلامی که خیلی اصرار داشتم با او درباره مسائل عمده سیاست ایران گفتگویی داشته باشیم و چند بار از این کار سر باز زده بود، پیغام دادم که این قدر تاخیر نکنید، زیرا این بار دیگر ما در سلول‌های زندان یکدیگر را نخواهیم دید، در کوچه‌ها و خیابان‌ها ما را به دار خواهند آویخت و فرصت نخواهند داد تا در زندان به بحث درباره اشتباهات، نقایص و ندانم‌کاری‌ها بپردازیم. واقعیت نیز این است که این بار اگر ارتجاع در ایران به پیروزی برسد، ممکن است حفیظ الله امین‌ها و سادات‌ها را نگاه دارد، اما اکثریت کسانی را نیز که ناآگاهانه در این دام ضد توده‌ای، ضد کمونیستی و ضد خلقی و ضد گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب خلقی افتاده‌اند، به نابودی خواهد کشاند. این واقعیت را ما در تجربه همه جنبش‌های شکست خورده دیده‌ایم. به نظر ما اگر ضدانقلاب در ایران پیروز شود، تجربه ۲۸ مرداد به مراتب شدیدتر و سهمگین‌تر، تکرار خواهد شد. در تجربه پیشین ما، یعنی تجربه ۲۸ مرداد، ضدانقلاب به بورژوازی ملی و جبهه ملی رحم کرد، زیرا مقاومت چندان هم در برابر آن از خود نشان نداده بودند. اصلاً هفت، هشت نفرشان را بیشتر دستگیر نکردند. بیش از همه خود مصدق را تحت فشار قرار دادند و بقیه را هم بعد از یکی دوسه سال آزاد کردند. اما این بار ضدانقلاب که این تجربه را نیز کرده است، بدون تردید به نیروهای بینابینی رحم نخواهد کرد. به همین جهت است که ما به تمام نیروهای

سالم ضدامیریالیستی هشدار می‌دهیم که این سیاست، سیاست خطرناک و زیان‌آوری است. خطرناک و زیان‌آور، نه تنها برای مجموعه انقلاب ایران، نه تنها برای نیروهای راستین انقلابی چپ، بلکه برای خود همان نیروهایی که ناآگاهانه آن را اعمال می‌کنند.

سمت گیری انقلابی کشورهای عضو جبهه پایداری

س: نظر شما درباره اجلاس سران کشورهای جبهه پایداری خلق - های عرب در طرابلس چیست؟

ج: این یک حادثه بزرگ تاریخی و جهانی است و رفقای توده‌ای، دوستان خلقی و کلیه نیروهای ملی و ضدامیریالیستی ایران باید به آن اهمیت فوق العاده بدهند. در این اجلاس، کشورهایمانند سوریه، لیبی، الجزایر، جمهوری دموکراتیک یمن و جبهه آزادیبخش فلسطین یک سلسله تصمیماتی گرفته‌اند و سمت‌گیری فوق العاده دقیق و مشخصی برای مجموعه نهضت عرب (که در حال حاضر آن‌ها پیشقراول آن هستند). معین کرده‌اند که دارای اهمیت سیاسی و تاریخی است. کشورهای جبهه پایداری در این جلسه به طور مشخص سیاست ضدامریکایی، ضداروپایی و ضدژاپنی (که در همان جهت آمریکا عمل می‌کنند و نباید گول آن‌ها را خورد)، سیاست تحکیم دوستی همه‌جانبه با کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی، سیاست همکاری وسیع با کشورهای سوسیالیستی و اتحاد شوروی، برای بالا بردن قدرت مقاومت کشورهای جبهه پایداری و جنبش خلق عرب در برابر امپریالیسم و صهیونیسم، اعلام کرده، و در این زمینه تصمیمات قاطعی گرفته‌اند که از سوی سازشکاران و محافظه‌کاران و تمام دستگاه تبلیغاتی ایران با ناخرسندی بسیار شدید مواجه شده است. و ظاهراً مسافرت بعضی از شخصیت‌های ایران به کشور لیبی در دو جهت با عدم موفقیت روبرو شده و فعلاً به تعویق افتاده است. در ایران برای تضعیف سمت‌گیری‌های مثبت لیبی، اقداماتی صورت گرفته است. به عنوان مثال، یک جریان بکلی تحریک‌آمیز که از سوی وزارت خارجه به راه افتاد، پیشنهاد شد و به تصویب شورای انقلاب نیز رسید، مساله تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به چگونگی گم شدن امام موسی صدر و

مسافرت اعضای این کمیسیون به لیبی است. امروز مسالهٔ امام موسی صدر مسالهٔ روشنی است. واقعیت آن است که صهیونیسم - بزرگترین دشمن نیروهای مَترقی - مانند ده‌ها و ده‌ها نمونهٔ دیگر، یا یک ضرب شست بین‌المللی توانسته است امام موسی صدر را بریاید و زندانی کند و یا او را ازبین ببرد. بدون شک این عمل درایتالیا انجام گرفته است. زیرا سازمان جاسوسی ایتالیا در دست امپریالیسم آمریکا و صهیونیست‌ها است. آن‌ها برای ایجاد شکاف درجبههٔ مقاومت رادیکال و جدی ضدآمریکایی و ضدصهیونیستی در کشورهای عرب، این مساله را به گردن لیبی انداخته‌اند. اگر مبارزان انقلابی موسی صدر را یک مبارز ضدامپریالیست و ضدصهیونیست می‌دانند، باید مسالهٔ گم‌شدن او را به یک منبع صهیونیستی - آمریکایی مربوط سازند. یعنی حدس نخستین این است که آن‌ها او را گرفته‌اند و یا ازبین برده‌اند، نه کشوری مانند لیبی که با تمام نیرو علیه امپریالیسم و صهیونیسم مبارزه می‌کند و در این زمینه امتحان خود را داده است. این درست نیست که مرتباً بخواهند قذافی را متهم کنند. خوب، این مساله نشان می‌دهد که این گونه گرایش‌ها از سوی عناصری مانند امیرانتظام‌ها و عناصر دیگری که آدم نمی‌داند سروکله‌شان از کجا پیدا شده است، پشتیبانی می‌شود، و به همین دلیل، مشکوک است. ما نمونهٔ دیگری از برخورد با لیبی را در پیش رو داریم. حدود دو سال پیش، دوتن از شخصیت‌های بسیار برجستهٔ آلمان دموکراتیک به لیبی رفته و مهمان دولت لیبی بودند. یکی از این دوتن عضو پولیت بورو، یعنی یکی از موثرترین عناصر رهبری سیاسی آلمان دموکراتیک بود که همه حدس می‌زدند جانشین آیندهٔ رهبر سیاسی کشور خواهد شد. و دیگری یکی از برجسته‌ترین کادرهای جوان سیاست خارجی آلمان دموکراتیک بود. در مراسم خداحافظی، هنگامی که آن‌ها می‌خواستند از لیبی خارج شوند به آن‌ها توصیه شد که با هلی‌کوپتر مخصوص قذافی گردش انجام دهند و غروب زیبای طرابلس را تماشا کنند. آن‌ها سوار شدند و هلی‌کوپتر بوسیله بمبی که در آن کار گذاشته شده بود، منفجر گردید. مسلم بود که این بمب را صهیونیست‌ها و یا عوامل سادات خائن برای کشتن قذافی کار گذاشته بودند که تصادفاً این مهمانان را کشت. هدف اصلی، قذافی بوده است، نه مهمانان او. تصادف باعث بروز چنین رویدادی شده بود که در این دیدار رسمی، این دوتن کشته شدند.

با وجود این که دوتن از بهترین و باارزش‌ترین عناصر آلمان دموکراتیک از میان رفته بودند، وقتی کمونیست‌ها متوجه شدند که این

یک توطئه از سوی دشمن بوده است، حتی مساله را مطرح نیز نکردند، زیرا مسلم بود که این توطئه علیه خود قذافی صورت گرفته و هدف از آن مهمانان دولت لیبی نبوده است. با وجود این که این تصادف بسیار دردناک و گران بود، از آن برای تضعیف یک دولت دوست، دولتی که علیه دشمن مبارزه می کند، استفاده نکردند.

این ها دونه است از شیوه برخورد انقلابی و غیرانقلابی. برخورد اول، شیوه گروه هایی است که اگر نگوییم وابسته به امپریالیسم هستند و برای آن ها کار می کنند، لاقابل آن قدر خودبین و خودخواهند که با تمام نیرو دردام دشمن می افتند، دردامی که امپریالیسم و صهیونیسم گسترده اند و با هزار و یک دلیل واهی می خواهند چنین وانمود کنند که امام موسی صدر اصلا وارد ایتالیا نشده است. برای سازمان جاسوسی "سیا"، صحنه آرائی هایی از این نوع، بسیار کارآسانی است. در همین ایران می بینیم که عوامل و نوکرهایشان با چهارتا پاسپورت، مهر و تمام وسایل و تجهیزات دستگاه گذرنامه ایران مجهزند و در این زمینه هرکاری را می توانند انجام دهند. حتی می توانند دفاتر را عوض کنند و تاریخ ورود و خروج مأموران خود را تغییر دهند.

دامن زدن به این گونه مسائل، افتادن در دام "سیا" و صهیونیست ها است که می خواهند هرطور شده، چنین رویدادهایی را به عامل نقار و تفرقه میان نیروهای شیعه جهان و نیروهای اهل سنت، یعنی قذافی و غیره تبدیل کنند. این گونه موضع گیری ها نشان دهنده سیاست های خام یا انحصارطلبانه ای است که نتیجه هر دوی آنها این خواهد بود که عناصر بی تجربه دردام توطئه های امپریالیستی بیفتند. اما خوشبختانه در میان این نیروها افرادی نیز هستند که در این دام ها نمی افتند. ما از شنیدن تلگراف آیت الله منتظری درباره لغو مسافرت کمیسیون رسیدگی به مساله امام موسی صدر به لیبی، بسیار شادمان شدیم. زیرا این کار مانع از افتادن در دام توطئه ای شد که از سوی امپریالیسم گسترده شده بود. کسانی که با حسن نیت در این دام می افتند، نمی دانند این حرکت چقدر به سود امپریالیسم و صهیونیسم است. امام نیز دستوراتی که این مسافرت انجام نگیرد و جلو آن گرفته شود، یکی دیگر از این گونه اقدامات، اقدام وزیر امور خارجه ایران بود که می خواست به کشورهای عربی برود و آنها را وادار سازد که از سیاست همکاری و دوستی خود با کشورهای سوسیالیستی دست بردارند و به دنبال سیاست رهبری

شده از تهران (یعنی همان سیاستی که کنفرانس "اسلامی" اسلام آباد را از این جا رهبری کرد!) بروند. این گونه سیاست را حداقل می توان کودکانه دانست. درک نکردن سیاست جهان و جریان های عظیم سیاسی که در آن می گذرد، دشمنی کینه توزانه ضد کمونیستی و ضد شوروی و ناسیونالیستی پاره های از مسئولان، آن ها را چنان کور کرده است که هیچ چیز سیاست جهان را نمی بینند. ظاهرا این تلاش برای آن بود که کشورهای جبهه پایداری عرب را از تصمیماتی که در طرابلس اتخاذ می شود بازدارند، و اکنون که دیگر مساله منتفی شده، این مسافرت به تعویق افتاده و یا از آن صرف نظر کرده اند. البته با کمال تاسف باید گفت که رسانه های گروهی ایران به هیچ وجه اهمیتی را که این موضع گیری کنفرانس طرابلس، در مجموعه جنبش آزادی بخش عرب دارد، و هدف از آن آزاد شدن از قید اسلام آمریکایی، اسلام ساداتی، اسلام ضیاءالحقی، اسلام ملک حسن و ملک خالد است، برای مردم بازگو نکردند. حتی کوشش به عمل آمد که تا حد ممکن آن را بی اهمیت جلوه دهند. اما می توان انتظار داشت که این کوشش ها نیز با شکست روبرو شود.

آیا در ایران بورژوازی ملی وجود دارد؟

س: آیا اصلا در ایران بورژوازی ملی وجود دارد، یا نه؟

ج: یکی از بحث هایی که مدت ها میان ما و سازمان چریک های فدایی خلق وجود داشت، در پیرامون همین مساله بود. این دوستان، به پیروی از پاره های نوشته های کج و کوله بعضی از مدعیان کج و کوله تر مارکسیسم درجهان، مانند رژی دبره و امثال او، مدت های مدید این دعوا را با ما داشتند و می گفتند شما سازشکارید، زیرا معتقدید که در ایران بورژوازی ملی وجود دارد! به نظر ما، علت این موضع گیری نادرست که هنوز هم در میان گروه های مختلف از جمله "پیکاری ها"، "پیشتاژها" و "رزمندگان" و غیره - رواج دارد، این است که معتقدند در ایران اصلا بورژوازی ملی وجود ندارد و تنها یک بورژوازی وابسته است و یک خرده بورژوازی سنتی ارتجاعی و یک طبقه کارگر، و تنها با انقلاب کارگری می توان مسائل ایران را حل کرد و هیچ راه دیگری نیز وجود ندارد.

اما به نظر ما بورژوازی ملی در ایران وجود دارد و به طور بسیار موثری نیز وجود دارد. منتها، این بورژوازی ملی تا چه حد خصوصیات ضد-امپریالیستی و دموکراتیک دارد و تا چه حد می‌تواند تغییر یابد، موضوع بحث دیگری است. بورژوازی ملی، آن بخش از بورژوازی است که به طور عمده با تولید و مبادلات داخلی، یعنی بازار داخلی سرمایه‌داری، در ارتباط است. بورژوازی ملی، به طور کلی، در هر صورت، با بورژوازی انحصاری سرمایه‌داری دارای وابستگی‌ها و مناسباتی است. اما آنچه آن را از بورژوازی وابسته جدا می‌کند، میزان این وابستگی است. یعنی این که باید دید آیا عمدتاً وابسته به بازار تولید و مبادله داخلی است یا به انحصارات سرمایه‌داری. در این جا است که خاصیت ملی پیدا می‌کند و تحت فشار سرمایه‌داری جهانی قرار می‌گیرد.

مثلاً باید توجه داشت بورژوازی که در ایران جنس تولید می‌کند - از قبیل پارچه - ماشین آن را از کجا می‌خرد؟ از جهان سرمایه‌داری. پس به این ترتیب، با جهان سرمایه‌داری ارتباطات و وابستگی‌هایی دارد. برای خرید این ماشین آلات، از بانک‌های خارجی اعتبار می‌گیرد. در این جا نیز یک وابستگی وجود دارد. اما با سرمایه داخلی خود، به طور عمده، حدود ۸۰ درصد آن، در رابطه با بازار داخلی کار می‌کند. یعنی پشم و پنبه داخلی را می‌خرد و به دست کارگر ایرانی آن را به پارچه تبدیل می‌کند و به طور عمده آن را در بازار ایران به فروش می‌رساند. خوب، این بورژوازی ملی چگونه تحت فشار امپریالیسم است؟ درست است که بورژوازی ملی ماشین آلات مورد نیاز خود را از امپریالیسم می‌خرد، اما از آن جا که دارای سرمایه‌های بسیار بزرگ نیست، نمی‌تواند با سرعت لازمی که امپریالیسم می‌تواند ماشین‌هایش را مدرن و نو کند و در نتیجه میزان تولیدش را بالا ببرد و مخارج کالای تولید شده‌اش را پائین بیاورد، رقابت کند. در نتیجه، با همان ماشین امپریالیستی و حتی با کارگر ارزان‌تر، جنس تولید می‌کند، اما محصولش نسبت به محصولی که امپریالیسم می‌تواند وارد بازار ایران کند، گران‌تر تمام می‌شود. در این جا بورژوازی ملی موضع ضدامپریالیستی اتخاذ می‌کند. به این ترتیب که به دولت فشار می‌آورد تا جلو ورود اجناس امپریالیستی را به ایران بگیرد. حتی موافق نیست که یک انحصار سرمایه‌داری خارجی، بیاید در ایران کارخانه آخرین سیستمی بسازد. زیرا به علت ضعف سرمایه خود، می‌خواهد از این کارخانه‌ای که ۵ سال پیش ساخته‌است، ۱۵ سال شیره بکشد. به این ترتیب، می‌بینیم که در همین بورژوازی ملی که طبقه

کارگر را استثمار می‌کند، عناصر مقاومت در برابر امپریالیسم پیدا می‌شود. ماهمین را جنبه ملی این سرمایه‌داری می‌دانیم. حالا این تغییرپذیر است. در لحظات گوناگون و در شرایط مختلف اجتماعی-سیاسی این مقاومت در برابر امپریالیسم می‌تواند به یک مقاومت جدی و ایستادگی سرسختانه تبدیل شود، و در شرایط دیگر می‌تواند به یک سازش با آن مبدل شود که: "آقا، من غلط کردم! همان سهمی که به ما می‌دادی، پس است!" این همان دوگانگی سیاست بورژوازی ملی را نشان می‌دهد. بورژوازی ملی، هنگامی که از داخل خطری برای نظام سرمایه‌داری احساس نکند، می‌کوشد در برابر امپریالیسم به مقاومت برخیزد. زیرا می‌خواهد از امپریالیسم سهم بیشتری از این سفره بیت‌المال وسیع ملت و ثروت ملی ما بگیرد. امپریالیسم می‌خواهد که بورژوازی ملی را به نان و پیاز نگه دارد. یعنی آن قدر که تنها به ادامه حیات قادر باشد و اگر ورشکست هم شد، گور پدرش. زیرا امپریالیسم خواهان حداکثر سود است. هر چه بتواند سود خود را بالاتر ببرد، می‌برد. آن قدر به سوی حداکثر سود می‌رود تا اوضاع را به انفجار بکشاند. مانند اوضاع ایران. آن قدر ایران را غارت کردند تا به انفجار کشید. یعنی بر اثر شدت روزافزون تمایل به حداکثر سود، در زمینه حفظ منافع خود نیز کور می‌شود و نمی‌بیند که دارد انفجار پیدا می‌شود. در نتیجه غارت وحشتناکی که می‌کند، هی‌فانتوم به کشورهایی مانند ایران تحمیل می‌کند، پول‌ها را دوباره می‌گیرد، نفت آن‌ها را به یغما می‌برد. می‌کوشد مس را ارزان‌تر بخرد و همواره می‌خواهد کالای خود را به قیمت گران‌تر تحمیل کند، کامپیوتر خود را به هشت برابر قیمت بین‌المللی قالب می‌کند، کارخانه ذوب آهن اهواز را به سه برابر قیمت بین‌المللی تحمیل می‌کند، برای این که هر قدر می‌تواند سود خود را بالا ببرد.

در این جا است که بورژوازی ملی، در شرایطی که برای نظام سرمایه‌داری اصلاً خطری وجود ندارد و موجودیت خود را در داخل مورد تهدید نمی‌بیند، تمایلات ضد امپریالیستی پیدا می‌کند. ما درباره این لحظات و شرایط تاریخی و تمایلات بورژوازی ملی بارها سخن گفته‌ایم و مطلب نوشته‌ایم. خوب، بورژوازی ملی قشرهای مختلفی دارد. ما تعریف طبقاتی بورژوازی ملی را به دست داده‌ایم. این چیزی است که دوستان پیشگام ما هرگز به آن توجه نمی‌کنند. آن‌ها می‌پندارند

که سرمایه‌داری و بورژوازی یعنی کسانی که کارخانه و مثلا ۵۰۰ تا کارگر دارند. و حال آنکه سرمایه‌داری و بورژوازی یعنی عناصری که سرمایه‌شان را در تولید و مبادله به کار می‌اندازند و قسمت عمده سودی که می‌برند از گردش سرمایه آن‌ها است و قسمت کوچکی از این سود ناشی از کار خود آن‌ها است. آنها می‌توانند رئیس کارخانه باشند و به عنوان یک مدیر کار کنند. می‌توانند به عنوان یک مهندس یا مقاطعه‌کار، خود نیز کار کنند. می‌توانند مدیر هم باشند یعنی می‌توانند مزد داشته باشند، اما، نه این درآمدی که دارند بخش عمده‌اش از گردش سرمایه است، و نه با آن حقوقی که فقط بر پایه کار خود می‌گیرند می‌توانستند به سرمایه‌دار تبدیل شوند. خوب، ما از این سرمایه‌داران، قشر بسیار وسیعی داریم. ما در کشور خود یک قشر چند صد هزار نفری سرمایه‌دار داریم. شما درآمد کفاش یا نجاری را که ۱۰ تا شاگرد دارد و آن بالا نشسته است و تنها معامله می‌کند و پول می‌گیرد، با میزان ارزش کار خود او مقایسه کنید. یعنی اگر بخواهد یک نفر را به جای خود بنشانند، چقدر باید به او حقوق بدهد؟ آن وقت می‌بینید که او هم جزو قشر سرمایه‌دار است. این کفاشی که ۱۰ تا شاگرد دارد، از ورود کفش خارجی زیان می‌بیند. او نمی‌تواند به اوزانی کفش امپریالیستی، کفش تولید کند. از این جهت، جنبه ضد امپریالیستی دارد. اما اگر ببیند که کارگران قیام کرده‌اند و یا می‌خواهند تعاونی درست کنند، آن وقت می‌رود با امپریالیسم می‌سازد که: "من نوکر توهستم! تو مرا حفظ کن، سود حداکثر را هم ببر و من هم به همان اندازه‌ای که می‌گرفتم، راضیم." دوگانگی بورژوازی ملی، چندگانگی سیاست و موضع‌گیری قشرهای گوناگون بورژوازی، از قشری‌ترین آن تا قشر وسیع‌تری که دارای کارخانه‌های بزرگ با ۴۰۰ - ۳۰۰ تا کارگر است، از همین جا است. این است که اگر ما طبقه سرمایه‌داری را که یک طبقه نسبتا گسترش یافته در جامعه ایران است، در تمام این طیف وسیع و ویژگی‌های آن و نیز لایه‌های مختلف آن مورد بررسی قرار ندهیم، و سیاست و موضع‌گیری آن‌ها را درست ارزیابی نکنیم، به مسائل به طور سطحی برخورد کرده‌ایم و قضاوت و برداشت علمی نداشته‌ایم.

به این ترتیب، به نظر ما در ایران بورژوازی ملی وجود دارد. این بورژوازی ملی در جریان انقلاب و در جنبه ضد امپریالیستی شرکت داشته

و با استبداد مبارزه می کرده است. جنبه ضد امپریالیستی آن منحصر بوده است به محدود کردن غارت و تسلط امپریالیستی، و جنبه ضد استبدادیش در چارچوب از میان بردن تسلط غارتگران بزرگ وابسته به امپریالیسم، خاندان سلطنتی، یعنی دزدان و چپاولگران بزرگ بوده است که اینها را نیز می چاییدند و از آنها باج می گرفتند. ساواکیها، سرمایه داران را نیز به زندان می انداختند و از آنها میلیون میلیون پول می گرفتند. به این ترتیب، بورژوازی ملی، ضد استبدادی نیز بوده است و می خواسته است قدرت را خود در دست گیرد. پس از انقلاب نیز، چنان که ما پیش از این نیز گفته ایم، هر قدر انقلاب خلقی تر و عمیق تر می شود و جنبه ضد سرمایه داری بیشتری به خود می گیرد، بورژوازی ملی، بتدریج و از قشرهای بالا، و پس از آن لایه های بعدی، به طرف سازش با امپریالیسم می رود و در آخرین مرحله، برای سرکوب انقلاب، به ضد انقلاب می پیوندد.

این است گرایش و سیاست و روند بورژوازی ملی. البته بورژوازی ملی را باید در هر لحظه و در هر شرایط تاریخی معین، مورد بررسی قرار داد. مثلا همین الان، باید بدانیم که بورژوازی ملی چه وضعیت و مناسباتی دارد، کدام قشرها و لایه هایش، دارای کدام خصوصیات و موضع گیری هایی هستند و با همین دقت و نرمش، در مواضع سیاسی، با آنها رفتار کنیم.

به جای حمایت لفظی عملا به انقلاب یاری دهید

س: با گوش کردن به چند نوار از شما، حرف هایتان را کاملا با موازین انقلاب اسلامی ایران موافق دیدم و کاملا جنبه انقلابی دارد. اما من به شخصه، همراه با این صحبت ها، عملی ندیده ام. حال آن که در این برهه از زمان، سخن تنها به کار نمی آید، بلکه مهم عمل است. حزب شما کاملا با امام خمینی و نظریات ایشان موافق است و ایشان را به رهبری قبول دارد. اما نمی دانم چرا صحبت های ایشان را قبول ندارد. مثلا امام چندین بار مردم را برای کارهای خیر و انقلابی و مردمی دعوت کرده اند، ولی هیچ یک از افراد حزب در آن دیده نشده اند. مثل جهاد سازندگی، سپاه پاسداران و غیره. آیا قبول کردن رهبری امام فقط در حرف ثابت می شود، یا با عمل به گفته های ایشان؟

ضمناً در زمانی که مردم و جوانان ما بیکارند، در زمانی که مستضعفین بی‌پناه و بی‌جا و مکان و حتی بدون غذا و خوراک به سر می‌برند، آیا سزاوار است که شما پول خود را خرج تبلیغ و غیره کنید، در صورتی که ادعای مردمی بودن می‌کنید؟ آیا این‌ها جزو مردم نیستند؟

ج: سؤال مفصلی که این دوست عزیز کرده این است که شما برای انقلاب چکار می‌کنید و چه فعالیتی دارید؟ این دوست عزیز اطلاع ندارد که ما همیشه به تمام دوستان و رفقای جوان خود، به تمام هواداران حزب توصیه کرده‌ایم که با تمام نیرو درکارهای توده‌ای و مردمی شرکت کنند و تا آن‌جا که توانسته‌ایم گروه‌های کمک به وجود آورده‌ایم. اما هیچ سازمان سیاسی، تمام وقت و امکاناتش را به این کار اختصاص نمی‌دهد. احزاب و سازمان‌های اسلامی نیز چنین کاری را نمی‌کنند. مثلاً، مگر حزب جمهوری اسلامی تمام امکانات خود را می‌برد توی روستاها که به روستائیان کمک‌کند؟ نه. این حزب نیز بخشی از وقت و امکان خود را به این امر اختصاص می‌دهد. اشکال دیگری که درکار ما هست و این دوست ما اطلاع ندارد، این است که گروه‌های مذهبی از شرکت توده‌ای‌ها درکارهای مردمی جلوگیری می‌کنند و مشکلات زیادی برای آن‌ها به وجود می‌آورند. حتی در مورد کلاس‌های درسی که ما برای باسواد کردن افراد زحمتکش در نقاط مختلف شهر دایر کردیم، به دستور مقامات مذهبی و وزارت آموزش و پرورش اشکال‌تراشی کردند و برای نیروهایی مانند حزب توده ایران بسیاری از این گونه دشواری‌ها ایجاد می‌کنند که دامنه کار آن‌ها را محدود می‌سازد. در هر صورت، ما به هیچ وجه از این گونه کارها دوری نمی‌کنیم، بلکه با تمام قوا در مجموعه کارهایی که جنبه خَلقی و توده‌ای دارد، شرکت می‌جوئیم.

و اما درباره این که چرا ما همه امکانات خود، از جمله پولی را که دوستان و هواداران حزب به ما کمک می‌کنند، برای مردم بی‌بضاعت خرج نمی‌کنیم. دوست عزیز! برداشت ما از کار خَلقی، برداشت خیریه دادن نیست. یعنی ما معتقدیم که با درپیش گرفتن شیوه خیریه‌دانی، هرگز نمی‌توان جامعه‌ای را سعادتمند کرد. یکی از شیوه‌هایی که سرمایه‌داری همیشه به آن توسل می‌جسته، تا درپچه اطمینانی ایجاد کند و جلو انفجار نارضایتی مردم را بگیرد، همین خیریه دهی بوده است. یعنی سرمایه‌دار همیشه آخر هفته پلو می‌داده، گوسفند قربانی می‌کرده و یک تکه گوشت و یا جگر به مردم فقیر می‌داده است تا به این وسیله خود را

که زالو وار خون مردم را می مکیده، به عنوان یک آدم خیر، آدمی که به مردم کمک می کند، جابزند. یا این که مثلا پنجاه هزار تومان به یک روحانی نما که صدتا پنج تومنی از آن را به صدنفر می داده و بقیه را خودش برمی داشته، می داده است. سرمایه داران با این کارها، و به کمک روحانی نمایان و به نام خیریه، بزرگترین ترمزها را در برابر حرکت خلق ها علیه سرمایه داری و غارتگری به وجود می آورده اند. ما معتقدیم که از این راه هرگز نمی توان جامعه را خوشبخت کرد. بلکه باید از راه کار، از راه تولید، از راه بالا بردن فعالیت جامعه، از راه بالا بردن ثروت اجتماعی و تقسیم عادلانه ثروت بین همه مردم و همه کارکنان جامعه، از راه جلوگیری از هرگونه طفیلی گری، زالو گری و مکیدن خون مردم، می توان جامعه را سعادت مند ساخت. البته می توان کمک های فردی کرد. با این کار، احساسات شخصی انسان کمی آرام می گیرد. اما کوچکترین اثری در تحول تاریخ ندارد. شما خودتان، صدتا یک تومانی در جیب بگذارید، به جنوب شهر بروید و به صدنفر که زندگی سختی را می گذرانند و نان ندارند بخورند، بدهید. این چه تاثیری در زندگی آن ها خواهد داشت؟ فردا که بروید، باز همان آش است و همان کاسه. یک روز توانسته اند نان بخورند و بازهم زندگی مشقت بارشان سر جای خود هست. این شکل، شکل مبارزه سیاسی نیست. و به همین جهت، ما راه مبارزه سیاسی را درپیش گرفته ایم تا خلق را بیدار و به حقوق خود آشنا کنیم و به میدان مبارزه بکشانیم. ما فکر می کنیم که رهبران مبارز انقلاب اسلامی ایران نیز همین راه را رفته اند. امام خمینی، کمک هایی را که برایشان می رسید نفرستادند برای این که در نقاط مختلف کشور به فقرا بدهند. بلکه با آن به گروه ها و سازمان های انقلابی مسلمانی که مبارزه می کردند، کمک کرد. این گروه ها و سازمان های اسلامی پیام های امام را درنوار و روی کاغذ تکثیر می کردند، به سفر می رفتند و آن ها را درمساجد میان مردم پخش می کردند و مردم گوش می دادند و یا می خواندند و به این وسیله مردم را تشویق می کردند که مبارزه کنند، جلو مسلسل ها بایستند و شاه را سرنگون سازند. و راه درست مبارزه نیز همین بود. امام خمینی که از راه خیریه دادن مبارزه مردم را رهبری نکردند. اگر ایشان نیز می خواست راه وعاظ السلاطین را برود و پول های خمس و زکات را بگیرد و قسمتی از آن را به عنوان خیریه میان گدایان و کسانی که چیزی برای خوردن نداشتند تقسیم کند و بعد بگوید برای شاهنشاه عظیم الشان صلوات بفرستید، هرگز درایران نمی توانست انقلابی با این شکل تکامل

پیدا کند و پیروز شود.

به این جهت است که ما راه مبارزهٔ سیاسی را درست می‌دانیم، نه راه خیریه دادن را. البته در این دوران انقلابی، ما بارها به دولت پیشنهاد داده‌ایم که ما آماده‌ایم با تمام نیروی خود در امر بازسازی و نوسازی بنیادی جامعه شرکت جوئیم و کمک کنیم. اما با کمال تأسف، این دوست ما باید بداند که این سد و ترمز عجیبی که الان توسط انحصارطلبان مذهبی در برابر شرکت نیروهای حزب تودهٔ ایران در بازسازی و نوسازی بنیادی جامعهٔ ایران کشیده شده است، مانع از این است که ما بتوانیم تمام نیروی خود را فعالانه در این جهت به کار اندازیم. یکی از مواردی که ما دائما با رهبری انقلاب برسر آن بحث داریم، همین مسألهٔ بازسازی و نوسازی جامعه و نقشی است که حزب ما واقعا می‌تواند در آن بازی کند.

باز هم چریک‌ها و مسئلهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری

س: در کدام یک از آثار کلاسیک مارکسیسم - لنینیسم آمده است که راه رشد غیر سرمایه‌داری را باید دموکرات‌های انقلابی اداره کنند و سمت‌گیری سوسیالیستی درپیش گیرند؟ این تز رویزیونیستی توسط اولیانوفسکی در کتاب "مسائل معاصر آسیا و آفریقا" ذکر گردیده است. این را هم بدانید که نه لیبی و نه الجزایر بنا بر خصلت طبقاتیشان، سمت‌گیری سوسیالیستی درپیش نخواهند گرفت. این تز، نمونهٔ بارز تجدید نظر در آثار مارکسیستی - لنینیستی است که توسط استاد دغلبازی مانند اولیانوفسکی، دستکاری شده است.

"هوادر سازمان چریک‌های فدایی خلق"

ج: خوب، این است برخورد "دانشمندان" چریک مارکسیسم - لنینیسم به یکی از مهم‌ترین مسائل عصر ما. واقعا تأسف آور است که جوانان ما به جای این‌که بروند مارکسیسم - لنینیسم را بخوانند و یاد بگیرند، چنان پرمدها و خودبین هستند که به مسائلی چنین حیاتی در تاریخ ما، این قدر سطحی برخورد می‌کنند. من امروز دوتا سند آورده‌ام تا به پرسش‌های زیادی که در زمینهٔ راه رشد غیر سرمایه‌داری شده است و

نیز نظر سازمان چریک‌های فدائی خلق که در یکی از شماره‌های اخیر نشریه "کار" چاپ شده، جواب بدهم. تاسف ما از این نیست که این جوان‌ها، در سئوالاتی که می‌نویسند، چنین مطالبی را مطرح می‌کنند. این طبیعی است، زیرا جوانند و هنوز کم‌تر از آن دانش و تجربه دارند که این مسائل را عمیقاً درک کنند. تاسف ما از این است که نشریه‌ای به نام نشریه "کار"، در مقاله بسیار مهمی مانند "مرگ بر امپریالیسم جهانی..." مطالبی چاپ می‌کند که در همان برخورد اول، معلوم می‌شود نویسنده آن هم مغرض است (من خواهش می‌کنم عین این کلمات مرا منتقل کنید). مغرض است، زیرا نظریات حزب توده ایران را با تمام صراحتی که دارند، تحریف می‌کند. وهم کم‌آگاه است، زیرا چیزهایی می‌نویسد که آدم شاخ در می‌آورد. می‌گوید: "راهی که حزب توده ایران توصیه می‌کند، راهی است که می‌تواند تحت هژمونی نه شرقی نه غربی به نحو پیگیر ادامه یابد و تا مرحله سوسیالیسم تحول پیدا کند." این، در مورد کسی که دیگر شعورش می‌رسد، غرض‌آلود است. این آدم دیگر مانند یک نوجوان دانش‌آموز نیست. حزب توده ایران هرگز راهی را که پیشنهاد می‌کند، خارج از برنامه حزب توده ایران نیست. ما هرگز راهی را جز برنامه حزب توده ایران، پیشنهاد نمی‌کنیم. منتهی، آن واقعیتی را که در ایران وجود دارد، به حساب می‌گذاریم و تصمیم می‌گیریم. ما، یا باید از این واقعیت پشتیبانی کنیم و یا برای از بین بردن آن بجنگیم. به این می‌گویند تاکتیک و برخورد لینی با مسائل. اگر به ما ایراد گرفته شود که پشتیبانی شما از این واقعیت نادرست است، ما آماده‌ایم که پاسخ بدهیم. اما اگر به ما بگویند شما این واقعیت را برای ایران توصیه می‌کنید غرض‌آلود و بیسوادانه است. این نمونه اول برای غرض‌آلود بودن. البته ما به این مقاله جواب خواهیم داد. در این مقاله چنین آمده است: "اولیانوفسکی که از شناخته شده‌ترین مدافعان تئوری راه رشد غیر سرمایه‌داری است، با دستکاری در نظریات لنین یک نظریه کاملاً رویزونیستی در این زمینه ارائه داده است، و به دنبال آن حزب توده با تحریف آنچه که اولیانوفسکی تحریف کرده است، جعلیاتی آشکار به نام مارکسیسم-لنینیسم-خلاق..."

این آدم بیسواد است. زیرا نمی‌داند رویزونیسم یعنی چه. من الان سند کنفرانس جهانی احزاب کارگری و کمونیستی سال ۱۹۶۹ را در دست دارم. این سند، در جهان کمونیسم، فوق العاده با اعتبار است. البته نویسندگانی از قماش نویسندگان "کار"، مقامشان "عالی" تر از آن

است که جنبش جهانی کمونیستی را قبول داشته باشند. این‌ها "رژمی دیره" و "ماری گلا" و دوسه تا نظایر او، از قماش "برنشتاین" و غیره را قبول دارند. این‌ها کمونیست‌ها را قبول ندارند. ولی ما چون هنوز هوادار جنبش کمونیستی جهانی هستیم، به این سند ارجح می‌گذاریم. در این کنفرانس ۷۵ حزب کارگری و کمونیستی شرکت کرده‌اند که نام پاره‌ای از آن‌ها از این قرار است: حزب کمونیست استرالیا، اطریش، الجزایر، بلژیک، آرژانتین، برلن غربی، بلغارستان، برزیل، انگلستان، پرتغال، اتحاد شوروی، رومانی، السالوادور، سودان، تونس، فرانسه، ایتالیا، هندوستان، عراق، ایرلند شمالی، حزب سوسیالیست متحده آلمان، چکوسلوواکی، ویتنام، حزب کارگری و نمایندگان کمونیست‌های سوئد، فنلاند، سیلان و خلاصه تمام احزاب کمونیست جهان. در این سند گفته می‌شود که: "اشکال ویژه‌اشد، مربوط به عصر حاضر است." این چریک‌ها می‌گویند که متلا لنین درباره "مغولستان فلان حرف را زده است. آخر لنین که در عصر حاضر زنده نبوده تا درباره آن صحبت کند! ما لنینیسم را درک می‌کنیم. یعنی گفته‌های لنین را با شرایط عصر حاضر منطبق می‌سازیم. لنین مطمئن نمی‌توانسته است درباره انقلاب اسلامی ایران صحبت کند. زیرا در هنگام پیدایش و پیروزی آن وجود نداشته است. و اما درباره عصر حاضر، این سند می‌گوید تحت تاثیر شرایط ویژه انقلابی دوران ما، در کشورهای آزاد شده از یوغ امپریالیسم، اشکال ویژه‌ای از رشد مترقی به وجود آمده است.

شرایط دوران ما، شرایط ویژه‌ای است. این شرایط، شرایط سال ۱۹۱۸، ۱۹۲۰ و ۱۹۲۴ نیست. شرایطی است کاملاً جدید. در این شرایط نقش نیروهای انقلابی و دموکراتیک افزایش یافته است. برخی از دولت‌های جوان به راه رشد غیر سرمایه‌داری روی آورده‌اند، راهی که پایان دادن به عقب‌ماندگی دیرینه و استعماری را امکان‌پذیر می‌سازد و شرایط لازم را برای انتقال به جاده تکامل سوسیالیستی فراهم می‌آورد. با وجود دشواری‌ها، علی‌رغم اشکالات جدی، سمت‌گیری سوسیالیستی راه خود را در این کشورها طی می‌کند. دولت‌های مزبور مبارزه جانانه‌ای را علیه امپریالیسم و استعمار نو دنبال می‌کنند.

پس در دوران ما، تحت تاثیر تغییر تناسب نیروها به سود سوسیالیسم و به زیان امپریالیسم، تحت تاثیر ضعف امپریالیسم در مجموعه جهانی، و تاثیر نیروی عظیم سوسیالیسم جهانی که به نیرویی شکست‌ناپذیر و یازگشت‌ناپذیر تبدیل شده است، ویژگی‌ها و اشکال نو و تازه‌ای از رشد،

برای عبور از سرمایه‌داری یا از اشکال ماقبل سرمایه‌داری، سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌داری درحال رشد و سرمایه‌داری در مراحل اولیه، به سوسیالیسم، پیدا شده است. این، آن مسأله اصلی است که اکنون مطرح است. این تفوریسین‌های نخوانده ملا و ملانقطی، که تازه سه تا کتاب از لنین خوانده‌اند، تصور می‌کنند که باید تمام جملات کتاب‌های او را هی از این‌جا برداشت و به آنجا گذاشت و حکم صادر کرد. من الان نمونه دیگری از ملانقطی بودن را در این‌جا دارم. رفیقی نامه‌ای نوشته است. این رفیق در بحثی که با چریک‌ها کرده، باز به همین گرفتاری مبتلا شده است. چریک‌ها یک جمله از لنین آورده‌اند که "در قرن بیستم، در یک کشور سرمایه‌داری، نمی‌توان خود را دموکرات انقلابی نامید و ترسید که به سمت سوسیالیسم گام برداشته شود." بعد نتیجه‌گیری می‌کند که "دموکرات‌های انقلابی حتما نباید ضد کمونیست باشند." خوب، این همان ملانقطی بودن است. چرا؟ چون اولاً لنین درباره یک کشور سرمایه‌داری صحبت کرده است، آن‌هم در سال ۱۹۲۵، ۲۱، ۲۲، ۲۳ و حداکثر تا آخر عمرش! در کشورهای رو به رشد، شرایط، طبقات و موضع‌گیری‌های طبقاتی، با کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته، مثالی هفت‌صنار تفاوت دارد! زیرا در کشورهای روبه رشد مسأله‌ای وجود دارد که در کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته نیست. و آن مبارزه ملی، ضد-امپریالیستی و ضد سلطه انحصارات خارجی است. به همین دلیل است که در بورژوازی کشورهای رو به رشد و زیر سلطه امپریالیسم، عوامل و عناصر ضد امپریالیستی پیدا می‌شود. این‌ها در مبارزات ملی، در جنبه ملی و ضد امپریالیستی - نه جنبه متحد خلق - شرکت می‌کنند. بخش ملی بورژوازی، بخشی که با تولید و توزیع داخلی سروکار دارد، در مواضع ضد امپریالیستی قرار می‌گیرد. رفقای چریک ما که این واقعیت را در دوران شاه سابق به چشم خود دیده‌اند. مگر بورژوازی بازار علیه رژیم شاه و برای ساقط کردن تسلط امپریالیسم در این‌جا مبارزه نمی‌کرد؟ چرا. آن‌ها در این مبارزه شرکت داشتند و به آن یاری می‌رساندند. این یک واقعیت است. این عامل، عامل ویژه کشورهای درحال رشد و تحت سلطه امپریالیسم است که این رفقا اصلاً آن را به حساب نمی‌آورند. کار آن‌ها این است که ملانقطی‌وار، تمام احکامی را که درباره جامعه سرمایه‌داری و امپریالیستی روسیه ده‌ها سال پیش گفته شده است، با اوضاع ایران کنونی منطبق سازند. این رفقا از آن‌جا که نتیجه دیگری نمی‌توانند بگیرند، پشت سرهم به احکام نادرست و غلط‌های تازه‌تری

می‌رسند. این‌ها نمونهٔ برخورد‌های بسیار سطحی است. به عنوان مثال، وقتی گفته می‌شود که آقا، لنین پس از انقلاب فوریه مسالهٔ امکان گذار مسالمت‌آمیز انقلاب بورژوا دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی پیش‌بینی کرده است، بی‌درنگ با اخم می‌گویند: "خیر! همچو چیزی غیرممکن است!" خوب، آخر این نشانهٔ بی‌سوادی است. اگر این‌ها واقعا آثار لنین و کلاسیک‌های مارکسیسم را خوانده بودند—حالا خواندن این کتاب‌ها طلبشان!—حتی اگر این کتابی را که حزب تودهٔ ایران به نام "تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی" چاپ و منتشر کرده است، خوانده بودند، و لااقل آن را ورق زده بودند، می‌توانستند پی‌ببرند که شعار "تمام حاکمیت به شوراها!"، یعنی تظاهرات معروف لنین، تظاهرات آوریل، در شرایط آن‌روز، مردم را به سرنگونی فوری حکومت موقت یا قیام مسلحانه، دعوت نمی‌کرد. سرنگون ساختن حکومت موقت از طریق زور، در عین حال قیام علیه شوراها بود. زیرا در آن زمان شوراها با دولت موقت بورژوایی سازش کرده بودند و از آن پشتیبانی می‌کردند. شوراها، همهٔ نمایندگان خلق بودند. خلاصه این‌که کسانی که امروز ادعای مبارزه برای سرنگونی ارتجاع حاکم! را دارند، درحقیقت با خلقی که از این حاکمیت پشتیبانی می‌کند و به آن اعتقاد دارد، می‌جنگند.

لنین نیز مانند مارکس، قیام مسلحانه را قانون کلی انقلاب محسوب می‌داشت، زیرا هیچ طبقهٔ رو به زوالی، داوطلبانه و بدون مقاومت مسلحانه حاکمیت خود را به دست طبقهٔ دیگر نمی‌سپارد. اما در شرایط تاریخی مشخصی که در روسیه پس از انقلاب فوریه بوجود آمده بود—به قول لنین—به طور استثنائی،—استثنائی که بسیارهم پربها خوانده می‌شود—امکان برای انتقال همهٔ حاکمیت به شوراها، از طریق مسالمت‌آمیز، فراهم گشته بود. خوب، ما چون این تز معروف لنینی را خوانده‌ایم و یادمان است، به آن دوستانی که نخوانده‌اند و از این لحاظ کمبود دارند، توصیه می‌کنیم که بروند بگردند و یادداشت بردارند که چنین مسائلی در کدام کتاب نوشته شده است و بروند بخوانند. آن‌ها که در استخراج جملات از آثار مارکسیستی بد طولایی دارند، چرا این‌ها را نخوانده‌اند؟ اما آن‌ها این کار را نمی‌کنند. بلکه در برابر چنین حقایقی، بی‌درنگ می‌گویند "روزیونیست‌های توده‌ای سخنان لنین را تحریف کرده‌اند! و به دنبال آن جملهٔ دیگری می‌آورند که لنین مثلا در سال ۱۹۰۴ به مناسبت دیگری نوشته که به کلی با شرایط پس از انقلاب فوریه تفاوت داشته است.

علاوه براین، رشد مسالمت‌آمیز انقلاب تنها به معنای انتقال حاکمیت به شوراها موجود نبود. حزب بلشویک هم این را می‌دانست. تمام این صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ و صفحات قبل از آن، در این کتاب، درباره تزه‌های آوریل است. به این ترتیب، ما به این رفقای چریک و پیشگام خود - بویژه اکنون که علاقه‌مند هستند - تنها توصیه‌ای که داریم این است که سعی کنند دوسه چیز را درخودتغییردهند. یعنی کمی فروتن باشند، بیشتر مطالعه کنند و برای بحث نیز آماده باشند. پیشنهاد ما به این دوستان این است که بروند از رهبری سازمانشان بخواهند تمام پیشگام‌ها را جمع کنند. و یک توده‌ای را هم حتی به آن‌جا نیاورند. و بگویند ما حاضریم درحضور دانشویان پیشگام درباره همین مقاله روزنامه "کار" یک بحث آزاد برپاکنیم و نشان بدهیم که این مقاله چقدر از سرب‌اطلاعی و مواضع نادرست سیاسی نسبت به انقلاب کنونی ایران نوشته شده است. اما البته از آن‌جا که ما امیدوارنیستیم دوستان چریک این پیشنهاد ما را بپذیرند، ناگزیر خواهیم شد که پاسخ آن را درنشریات خود بدهیم!

معیار اصلی تمایز طبقاتی و کشفیات ((راه کارگر))!!

س: آقای کیانوری! درکتاب "چپ‌روها و مساله‌ای به نام خرده بورژوازی" البته از قول مارکس، گفته شده است که: "فهم ناپخته‌عام، تمایز طبقاتی را با کوچکی و بزرگی کیف پول می‌سنجد." البته معلوم نیست از کدام کتاب مارکس نقل شده است. مگر سرمایه‌دار طبقه کارگر را به این خاطر استثمار نمی‌کند که پول بیشتری به دست آورد؟ زیرا اگر برای پول نبود، استثمار هم نمی‌کرد. چون پول برای او ثروت به حساب می‌آید.

ج: ببینید، من کوشش می‌کنم که این سؤال را بفهمم و جواب بدهم، چون فکر می‌کنم شما هم چیز خیلی‌زیادی از آن نفهمیده‌اید. حالا فرض می‌کنیم منظور این دوست هوادار "راه کارگر" از سؤال خود این بوده است که بگوید: "وابستگی طبقاتی مربوط به این است که فلان فرد چقدر پول، درآمد و ثروت دارد." دراین‌جا من می‌خواهم یکی دومفهوم را توضیح بدهم تا برای او روشن بشود. یکی مساله وابستگی طبقاتی و دیگری

موضع‌گیری طبقاتی است. وابستگی طبقاتی مربوط به این است که فرد در جریان تولید اجتماعی، در کجا قرار گرفته و موقعیت او نسبت به مالکیت بر وسایل تولید کدام است. یعنی چه میزان، و به چه شکلی، از مجموعه درآمد اجتماعی سهم می‌برد. به عبارت بهتر، از لحاظ کیفی و کمی، درآمدش از این مجموعه تولید اجتماعی چقدر است. این، وابستگی طبقاتی او را روشن می‌سازد.

اما موضع‌گیری سیاسی طبقاتی، با وابستگی طبقاتی یکی نیست. یعنی چه؟ برای روشن شدن مسأله، ابتدا باید به وابستگی طبقاتی بپردازیم. مثلاً کارگر کسی است که نیروی کار خود را می‌دهد و مزد می‌گیرد. خرده بورژوا کسی است که کار می‌کند و محصول درآمد او عمدتاً از کار خود او به دست می‌آید. این کار هم می‌تواند کار تخصصی ضعیف، با درآمد نسبتاً بالا، و هم کار غیرتخصصی خیلی پایین‌تر، با درآمد کم باشد. اما در هر دو حال، از لحاظ طبقاتی وابسته به خرده بورژوازی است. یعنی عمده درآمد او، محصول کار خود او در جامعه است. حتی سرمایه‌دار و بورژوا نیز ممکن است کار انجام دهند، اما بخش عمده درآمد آنها ناشی از سرمایه‌های است که در جریان تولید اجتماعی، که تولید و توزیع و ماده را نیز دربر می‌گیرد، به کار انداخته‌اند. بنابراین، وابستگی طبقاتی افراد را، بر این اساس می‌توان مشخص کرد. اما موضع‌گیری سیاسی طبقاتی افراد به هیچ وجه با وابستگی آنها معین نمی‌شود. یعنی یک فرد کارگر در عین حال که کارگر است، می‌تواند فاشیست و یا کمونیست باشد. یعنی می‌تواند خادم سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی باشد. مانند بسیاری از کارگران آمریکائی و یا کارگران فاشیستی که در آلمان به سود هیتلر کار می‌کردند و عضو حزب هیتلر بودند - و می‌تواند کمونیست باشد. یک فرد خرده بورژوازی روشنفکر از طبقات متوسط که حتی مرفه نیز هست، می‌تواند کمونیست باشد. یعنی از موضع طبقاتی طبقه کارگر دفاع کند. در این زمینه، بالاترین نمونه‌اش خود انگلس است که سرمایه‌دار بود، و یکی از پایه‌گذاران سوسیالیسم علمی و کمونیسم جهانی است. موضع‌گیری سیاسی، این همانی ندارد، اما دارای عامیت است. یعنی چه؟ یعنی این مسلم است که پیداشدن افراد هوادار راه و منافع طبقه کارگر، در داخل قشرهای غیرکارگری، کم‌تر است و هرچه از این قشرها به طرف بالاتر برود، استثنائی‌تر می‌شود. یعنی یک فئودال زاده، سرمایه‌دار زاده، خان زاده و سرمایه‌دار و فئودالی که هوادار صدیق راه طبقه کارگر باشد، پدیده‌های استثنائی است، اما می‌تواند وجود داشته

باشد. نمونه‌اش، انگلس. اما تعداد کارگرانی که هوادار راه طبقه‌کارگر باشند، بسیار زیادتر است. و برعکس، دشمنان راه طبقه‌کارگر، به تناسب درقشرهای غیرکارگری معمولا بیشترند. اما در درون طبقه‌کارگر، خائنین به این طبقه، کم‌ترند. یعنی پدیده‌هایی استثنائی هستند. فریب‌خوردگان می‌تواند تعدادشان زیاد باشد، اما خائنین کم‌ترند.

مثل معروفی هست که من چندین بار، در دوسه مورد به آن اشاره کرده‌ام. و آن گفتگویی است میان "بوئین" وزیر خارجه-چرچیل در زمان جنگ، و "ویشینسکی" وزیر خارجه دولت اتحاد شوروی. بوئین در سابق کارگر معدن بوده که بعدا در حزب "کارگر" انگلستان بالا آمده، لیدر جناح کارگری شده، خود را فروخته و به مقام وزارت خارجه انگلستان رسیده بوده است. و اما ویشینسکی از یک خانواده اشرافی روسیه تزاری بوده که در زمان لنین به سوی کمونیسم آمده و زمانی هم جزو گارد قدیمی بلشویک‌ها بوده است. روزی بوئین در صحبتی که با ویشینسکی داشته می‌گوید: آقای ویشینسکی! من واقعا از شما تعجب می‌کنم. من اگر از کارگر و سوسیالیسم و این چیزها حرف می‌زنم، به این دلیل است که خودم دراصل کارگر بوده‌ام و جزو این طبقه هستم. اما شما چرا؟ شما که از یک خانواده اشرافی هستید، دیگر چرا کمونیست شده‌اید و با این حرارت از کمونیسم دفاع می‌کنید؟ ویشینسکی می‌گوید: آقای بوئین! ما در یک زمینه باهم مشترک هستیم. هر دو به طبقه خودمان خیانت کرده‌ایم!

واقعیت نیز این است که ویشینسکی‌ها به طبقه خود خیانت می‌کنند و به طبقه‌کارگر می‌پیوندند، و بوئین‌ها به طبقه خود خیانت می‌کنند و نوکر سرمایه‌داری انحصاری می‌شوند.

خوب، به این ترتیب، ما به این دوست هوادار "راه کارگر" می‌گوئیم که در این‌جا میزان درآمد نیست که وابستگی طبقاتی را معین می‌کند. درآمد بخش‌های پائین خرده‌بورژوازی، به مراتب از کارگران متخصص و پرولتاریای صنعتی کمتر است، اما انقلابی‌تر از آن‌ها نیستند. شما دهقانان خرده پای روستا را نگاه کنید. کیسه پول، یعنی درآمد آن‌ها خیلی کوچک‌تر و کم‌تر از کارگران تراشکار ذوب آهن و یا کارگران فنی صنعت نفت است و زندگیشان نیز بسیار بدتر. یا این‌که فرض کنید کارگران انقلابی فرانسه که اکنون به آن شکل مارزه می‌کنند، همان‌هایی که کمونیست هستند، درآمدشان به مراتب از دهقانان خرده‌پای آنگولا یا مصر، بیشتر است. اما از لحاظ طبقاتی، آن یکی کارگر است، انقلابی

نیز هست، مبارزه هم می‌کند، درجنگ علیه فاشیسم نیز به آن شکل قهرمانانه به نبرد انقلابی دست زده است، و این یکی، یعنی دهقان مصری که زندگیش خیلی هم بدتر است، چنین نیست. بنابراین، فقط نشانه انقلابی بودن نیست. اگر چنین بود، با پیشرفت بورژوازی در جهان، اصلاً انقلاب جهانی از میان می‌رفت. این تئوری، متعلق به رویزیونیست‌ها، محافظه‌کاران و مارکسیست‌های قلابی است که می‌خواهند بگویند با پیشرفت سرمایه‌داری جهانی، سطح زندگی طبقه کارگر بالا می‌رود و در این صورت دیگر انقلابی وجود نخواهد داشت و به کلی از میان خواهد رفت. یعنی سرمایه‌دار رفته رفته پرولتر، و پرولتر کم‌کم سرمایه‌دار می‌شود و در نتیجه این به هم آمیختگی، دیگر مسأله انقلاب و مبارزات طبقاتی از بین می‌رود. سرمایه‌داران "اسلامی" ما نیز می‌کوشند این موضوع را در چارچوب "اسلام" پیاده کنند. یعنی می‌گویند که: "آقا ما تولید کننده "اسلامی" هستیم. سرمایه‌دار هم با تو کارگر فرقی ندارد. ما داریم با همدیگر کارخانه‌ای را که تولید "اسلامی" دارد، اداره می‌کنیم!" منتها سرمایه‌دار سهم گنده، یعنی سهم "کریم آقاخان" را می‌برد و کارگر هم سهم پیشخدمت کریم آقاخان را. این مثل را چندین بار در این جا گفته‌ام. اما از آن جا که ممکن است شما آن را نشنیده باشید، یک بار دیگر هم می‌گویم. این کریم آقاخان، رئیس شهرداری، تیمسار، رفیق رضاخان و یکی از آن گردن کلفت‌ها و دزدهای قهار بود. یک پیشخدمت مفلوک هم داشت که همیشه دست به سینه و حاضر به خدمت دم در اتاق ایستاده بود. روزی از او پرسیدند: حسین آقا! تو چقدر حقوق می‌گیری؟ گفت: من و تیمسار با همدیگر ۵۰۸ تومان حقوق ۸ تومان مال من است و ۵۰۰ تومان مال تیمسار!

حالا این سرمایه‌داران طرفدار اقتصاد "اسلامی" هم گاهی اوقات همین را می‌خواهند بگویند. می‌گویند: "آقا، کارخانه مال کارفرما و شما کارگران است. اصلاً کارگر و کارفرما با همدیگر چه فرقی دارند؟ اقتصاد توحیدی "اسلامی" است دیگر!" منتها کارفرما در آخرمه ماه ۵۰۰۰۰ تومان سهم می‌برد، و کارگر ۱۲۰۰ تومان که به نان شبش هم نمی‌رسد!

به این ترتیب، ارزیابی این دوست هوادار "راه کارگر"، از این جهت نادرست است. وابستگی طبقاتی یعنی این که یک فرد در کدام طبقه اجتماعی قرار گرفته. موضع‌گیری سیاسی، با وابستگی طبقاتی دارای این‌همانی نیست و می‌تواند تغییر کند، اما دارای عامیت است. یعنی جنبش انقلابی کارگری، به‌طور عمده و عام، از طبقه کارگر نیرومی‌گیرد،

و نمایندگان خرده بورژوازی انقلابی و حتی گروه‌ها و طبقات مرفه‌اجتماع می‌توانند در نهضت انقلابی شرکت جویند و تاریخ نهضت انقلابی جهان از این نمونه‌ها بسیار دارد. من اخیراً کتابی دیدم درباره یکی از قهرمانان زن جنبش انقلابی که یکی از چهره‌های برجسته نهضت انقلابی زنان بوده است: خانم "کلن تای". این زن، یکی از مبارزان قدیمی بلشویک و همکار لنین بوده که دورانی طولانی در مبارزات مخفی شرکت جسته و دختر یکی از برجسته‌ترین خانواده‌های اشرافی ژنرال‌های تزاری بوده است. او در دوران جوانی، خود به سوی انقلاب رفته است و بعد هم نخستین سفیر دولت اتحاد شوروی در یکی از کشورهای خارجی شده است. اصلاً او را "نخستین سفیر اتحاد شوروی" می‌نامند. در آن زمان در میان کشورهای اروپائی، ابتدا سوئد حاضر شد با اتحاد شوروی روابط سیاسی برقرار کند، و لنین هم همین خانم کلن تای را به عنوان سفیر اتحاد شوروی به این کشور فرستاد. قیافه خانم کلن تای که در نخستین مہمانی، با همان لباس‌های اشرافی ظاهر شده بود، به صورت یک خبر بزرگ جهانی درآمد و روزنامه‌های جهان با آب و تاب نوشتند که اتحاد شوروی نخستین سفیر خود را که خانم بسیار زیبا و چنین و چنان نیز هست، به این شکل معرفی کرد. خوب، از این پدیده‌ها در تاریخ تمام نهضت‌ها و جنبش‌های جهانی پیدا می‌شود و پدیده‌هایی استثنایی است. پس به این ترتیب، این ارزیابی و برخورد بچگانه، بسیار کهنه و قدیمی است. در اینجا، همچنین گفته می‌شود که: "شما به راه کارگر ایراد گرفته‌اید که چرا در طبقه‌بندی خود گفته است پزشکان جوان تخصص ندیده، تکنسین‌ها و غیره، جزو خرده‌بورژوازی هستند، و پزشکان مختص و غیره جزو بورژوازی." خوب، واقعاً ما حق داشته‌ایم به این قضیه بخندیم! آخر، وابستگی که دیگر با تخصص پزشکی معین نمی‌شود. وابستگی طبقاتی با میزان حقوق هم معین نمی‌شود. وابستگی طبقاتی با آن شرایط تعیین می‌گردد که به‌طور دقیق، با استفاده از گفته‌های لنین، توضیح دادیم و آن این است که از لحاظ مالکیت بروسایل تولید در کجا قرار گرفته و نسبت به وسایل تولید دارای چه مناسباتی است و از لحاظ کمی و کیفی چه سهمی از درآمد تولید محصول اجتماعی، می‌برد. این‌ها، وابستگی طبقاتی را معین می‌کنند. خوب، پس ما حق داشته‌ایم که به این ارزیابی "راه کارگر" که پزشکان و تکنیسین‌ها را به "متخصص" و "غیرمتخصص" تقسیم کرده و آن‌ها را در شمار "بورژوازی" و "خرده بورژوازی" قرار داده است، با تبسم نگاه کنیم. ما پزشکان تخصص ندیده‌ای داریم که مانند زالو

درشهرهای ایران به جان مردم افتاده‌اند و ماهی صد هزار تومان و یا شاید هم بیشتر، از فقیرترین افراد می‌گیرند. و پزشکان درجه اول متخصصی هم داریم که شب و روز خود را وقف جنبش کارگری کرده‌اند، به این جنبش خدمت می‌کنند و با درآمدی بسیار ناچیز زندگی خود را می‌گذرانند به این ترتیب، این برداشت بسیار مسخره است که بیائیم وابستگی طبقاتی یک فرد را از روی تخصص داشتن و یا نداشتن او، معین کنیم. مثلاً بگوئیم معمار ساز و بفروشی که میلیون‌ها تومان پول مردم را از راه استثمار غیرمستقیم غارت می‌کند، حتما خرده بورژوا است چون تخصص ندارد، و یک استاد دانشگاه که در معماری دارای مقام عالی و مهمی نیز هست، حتما بورژواست، زیرا تخصص علمی دارد. در این صورت، این استاد دانشگاه که مثلاً با ۴۰۰۰ تومان حقوق دانشگاهی می‌سازد و هم‌هش کار سیاسی می‌کند و در خدمت طبقه کارگر است، بورژوا است، اما آن معمار ساز و بفروش که تخصص ندارد و آن همه پول غارت می‌کند، خرده بورژوا، و شاید هم انقلابی است!

این ارزیابی‌ها، ارزیابی‌های به کلی سطحی و بی‌سوادانه نسبت به مسائل اجتماعی و طبقاتی است. و به همین جهت نیز هست که گاهی ما را به خنده و ا می‌دارد. البته ما سعی می‌کنیم که به این مسائل به‌طور جدی جواب بدهیم، اما خوب، دوستان! این امکان را از خودمان نگیریم که گاهی اوقات نیز تسمی بربل بیاوریم.

رابطه مبارزه علیه امپریالیسم با مبارزه علیه مجموعه سرمایه‌داری

س: چگونه بدون مبارزه علیه سرمایه‌داری به طور کلی می‌توان علیه امپریالیسم مبارزه کرد؟

ج: به نظر من این یک برداشت سکتاریستی و انزواجویانه نسبت به مساله طبقاتی در جامعه وابسته ایران است. واقعیت این است که جامعه ایران را که سرمایه‌داری آن - چنان‌که بارها گفته‌ایم - همگون نیست و دارای قشرهای گوناگونی است که هنوز از لحاظ تاریخی امکان مبارزه علیه امپریالیسم در درون آن‌ها وجود دارد، نمی‌توان با جامعه سرمایه‌داری کشورهای امپریالیستی انحصاری، منطبق کرد. در این جا

مسأله حاکمیت امپریالیستی و وابستگی به معنای حاکمیت و تسلط انحصارهای سرمایه‌داری مطرح است. وابستگی درمیان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، مانند این نوع وابستگی نیست. آن‌ها وابستگی نوع دیگری دارند. مثلاً وابستگی میان آلمان و ژاپن وابستگی سرمایه‌داری است. آن‌ها به یکدیگر وابسته هستند، زیرا اقتصاد آن‌ها درآمیختگی پیدا کرده است. اما این وابستگی در یک چارچوب معین سرمایه‌های انحصاری امپریالیستی است. حتی مناسبات میان امپریالیسم آمریکا - که خیلی نیرومندانست - با کشورهایمانند ژاپن، آلمان غربی و یا فرانسه، از آن گونه وابستگی نیست که آمریکا و آلمان یا فرانسه، با کشورهای درحال رشد دارند. براین وابستگی، قوانین ویژه خود آن حکمفرما است. درچنین جوامعی، هنوز می‌توان درمواضع کاملاً ضدسرمایه‌داری قرارگرفت، اما مواضع محدود ضدامپریالیستی اتخاذ کرد. البته این حکم درست است که ما برای نابود کردن مطلق امپریالیسم، تنها از طریق راه رشد غیرسرمایه‌داری، یعنی از راه محدود کردن سرمایه‌داری و سمت‌گیری سوسیالیستی می‌توانیم تسلط امپریالیسم را به کلی و قاطعانه از میان ببریم، اما جریان مبارزه ضدامپریالیستی، تنها یک لحظه نیست که یک خاصیت داشته باشد. مبارزه ضدامپریالیستی، دوران‌ها و مراحل گوناگونی دارد. درمراحل گوناگونی از این مبارزه، ممکن است نیروهایی که حتی خودشان وابسته به سرمایه‌داری کوچک و متوسط هستند، شرکت کنند. پس این حکم که بدون مبارزه علیه سرمایه‌داری به طور کلی، به طور مطلق، به عنوان طبقه نمی‌توان علیه امپریالیسم مبارزه کرد، نادرست است. اما این که سرمایه‌داری وابسته، پایگاه امپریالیسم درمیپهن ما محسوب می‌شود، کاملاً درست است. واقعیت این است که سرمایه‌داری وابسته، پایگاه امپریالیسم است. ولی ما میان سرمایه‌داری وابسته و سرمایه‌داری غیروابسته و حتی اندکی وابسته که به طور عمده وابسته به امپریالیسم نیست، تفاوت قائلیم. ما میان سرمایه‌داری کمیرادور (که به طور کلی تعریفی است که بعضی‌ها درمورد تمام رشته‌های سرمایه‌داری وابسته در مرحله آغازین آن به کار می‌برند) و سرمایه‌داری صنعتی وابسته (مثلاً صاحبان کارخانه اتوموبیل سازی ایران ناسیونال و یا کارخانه‌های نظیر آن که اتوموبیل می‌سازند) و سرمایه‌داری بانکی وابسته (تمام بانک‌ها از جمله بانک تهران، بانک صادرات و غیره که با سرمایه امپریالیستی درآمیختگی داشتند) و سرمایه‌داری بوروکراتیک که کاملاً وابسته است (از قبیل تمام مدیران کل، رؤسای کارخانه‌های بزرگ صنعتی دولتی،

نظامیان و ماموران خرید اسلحه) و با سرمایه‌داری تجاری وابسته که به صاحبان سرمایه‌های تجاری بزرگ و واردکنندگان و صادرکنندگان وابسته به امپریالیسم گفته می‌شود، میان همه این‌ها تفاوت قائلیم. هریک از این بخش‌های سرمایه‌داری، قشر کوچکی از مجموعه سرمایه‌داری را در جامعه ایران تشکیل می‌دهند. ما قشرهای سرمایه‌داری متوسط و کوچک را در خیابان‌ها و مغازه‌ها می‌بینیم. کارگاه‌های کوچکی را می‌بینیم که ۱۵ تا ۲۰ کارگر دارند. کارگاه‌های نجاری، کفافی، خیاطی و غیره. صاحبان این کارگاه‌ها سرمایه‌دار هستند، منتها سرمایه‌داران کوچک. این سرمایه‌داران کوچک در عین حالی که هوادار سرمایه‌داری و خواهان آن هستند، همه وابسته به امپریالیسم نیستند. به این ترتیب، می‌توانند در مرحله‌ای از مبارزه بر علیه امپریالیسم شرکت کنند.

به این ترتیب، ما به هیچ وجه مبارزه ضد امپریالیستی را در دوران حاد آن، با مبارزه مطلق علیه طبقه سرمایه‌دار - در مجموع آن - در نیامیخته‌ایم و کمونیست‌ها نیز در هیچ کجای جهان چنین کاری را نکرده‌اند. جز چپ‌گراها و چپ‌نماها که برای ایجاد تحریک از آن استفاده کرده‌اند. و چپ‌گراها نیز بر اثر اشتباهات و موضع‌گیری‌های چپ‌گرایانه‌ای که آن‌ها را از توده‌ها جدا می‌سازد، این‌تر را مطرح کرده‌اند و به دنبال آن رفته‌اند.

آیا ایران راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش گرفته است؟

س: آیا با این تغییراتی که در ایران به وجود آمده، می‌توان گفت که در این‌جا راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش گرفته شده است؟

ج: نه. راه رشد غیر سرمایه‌داری دارای یک حداقل است و آن این است که رشد سرمایه‌داری بسیار محدود و کم شود و به طور عمده راه رشد غیر سرمایه‌داری گسترش یابد. در ایران گام‌هایی برای محدود کردن سرمایه‌داری برداشته شده است. از قبیل ملی‌کردن بانک‌ها، ملی‌کردن بخشی از صنایع وابسته به گروه‌های گوناگون صنعتی، بویژه صنایع وابسته به امپریالیسم، تصمیم درباره ملی‌کردن بازرگانی خارجی که همان محدود کردن آن است و غیره. اما بخش عمده تولید و توزیع داخلی، حتی در واحدهای بزرگ صنعتی، هنوز در اختیار سرمایه‌داری است. بازار

مطلقاً در چنگ سرمایه‌داری قرار دارد و کارخانه‌های بسیاری از جمله کارخانه‌های پارچه بافی، هنوز در اختیار صاحبان سرمایه داخلی است و از آن‌ها سلب مالکیت نشده است.

به این ترتیب، در برابر رشد بی‌بند و بار و آزاد سرمایه‌داری محدودیت‌هایی ایجاد شده است. اما به عقیده ما هنوز نمی‌توان گفت که راه رشد غیر سرمایه‌داری در پیش گرفته شده است. می‌توان گفت که این راه آغاز شده است. به همین جهت، حزب ما در این زمینه پیشنهادات مشخصی می‌کند. مثلاً یکی از پیشنهادات ما این است که دولت باید بازرگانی خارجی را که یکی از عناصر اساسی اقتصاد است به تمام معنا و در تمام ابعاد آن، در اختیار خود بگیرد و در زمینه توزیع داخلی، یک سازمان دولتی در رقابت با سرمایه‌داری بوجود آورد. لازم نیست که از هم اکنون تمام توزیع داخلی را در اختیار بگیرد، و صلاح هم نیست، زیرا در این صورت مشکلات زیادی ایجاد می‌شود که انقلاب ما در مرحله کنونی نمی‌تواند آن‌ها را حل کند. حتی اگر حزب طبقه کارگر نیز اکنون بر سر کار بود، در همان چارچوب پیشنهاداتی که ما برای جبهه متحد خلق ارائه داده‌ایم، عمل می‌کرد. یعنی سرمایه‌داری را در حد معینی مجاز می‌شمرد و توزیع داخلی را هنوز در بخش قابل توجهی از آن، در اختیار بخش خصوصی می‌گذاشت تا به تدریج یک شبکه توزیع دولتی ایجاد شود و این شبکه بتواند رفته رفته برای جلوگیری از گرانی، احتکار، حقه‌بازی و سفته‌بازی، هم قوانین خود را به بخش خصوصی تحمیل کند و هم به تدریج سهم بخش خصوصی و سرمایه‌داری را در شاخه‌های توزیع که یکی از مهم‌ترین شاخه مبادله و بخش‌های سرمایه‌داری است، محدود سازد. پس به این ترتیب، می‌توان گفت که برای محدود کردن رشد بی‌بند و بار و آزاد سرمایه‌داری و بویژه در ریشه‌کن ساختن و محدود ساختن سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم گام‌های موثری برداشته شده است. اما در حال حاضر نه سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم از میان رفته است و نه محدودیت مجموعه سرمایه‌داری در اقتصاد به جایی رسیده است که بتوان گفت ایران راه رشد غیر سرمایه‌داری را در پیش گرفته است. البته با توجه به محدودیت‌هایی که در بخش اول انجام گرفته، می‌توان گفت که ما اکنون در یک حالت بینابینی هستیم. بسته به این است که در این زمینه کدام گرایش تقویت شود، اگر گرایش محدود کردن سرمایه‌داری نیرو بگیرد ما به سوی راه رشد غیر سرمایه‌داری خواهیم رفت، و اگر گرایش مربوط به بازگذاشتن هر چه بیشتر دست سرمایه‌داری تقویت شود - چنان که در مدت

استقرار دولت بازرگان بر روی آن پافشاری زیادی می‌شد. به سوی استقرار مجدد تمام مناسبات سرمایه‌داری آزاد و بی‌بند و بار حرکت خواهیم کرد. سمت‌گیری حزب ما، عبارت از این است که گرایش اول تقویت شود. تمام پیشنهادات ما، در جهت محدود کردن هرچه بیشتر سرمایه‌داری در بخش‌های مختلف اقتصاد ایران و ریشه‌کن ساختن هرچه کامل‌تر سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و نفوذ انحصارهای امپریالیستی در اقتصاد ایران است. و چنان‌که گفتم، یکی از پیشنهادات ما مربوط به بازرگانی خارجی است که دولت ایران هر قدر ممکن است باید بازرگانی خارجی خود را از شر این بردگی انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری جهان امپریالیستی آزاد سار و در این زمینه با کشورهایی که مناسبات اقتصادی برابر با ایران را قبول دارند، یعنی با کشورهای سوسیالیستی و کشورهای "جهان سوم" که نمی‌توانند مناسبات اقتصادی نابرابر با کشور ما داشته باشند. زیرا قدرتشان برای این کار کافی نیست و نیرویی برابر نیروی ما ندارند. وارد معامله شود.

انقلاب الجزایر پس از ۱۵ سال به کجا رسیده؟

س: اکنون بیش از پانزده سال از انقلاب الجزایر می‌گذرد و این کشور راه‌شده غیر سرمایه‌داری را طی می‌کند. در این زمینه دو سؤال برایم پیش آمده است که خواهش می‌کنم به آن‌ها جواب دهید:

۱. فعالیت حزب کمونیست الجزایر به چه صورت است و آیا اصولاً اجازه فعالیت علنی دارد یا نه؟

۲. چرا پس از این‌که چندگامی در زمینه ملی‌کردن کارخانه‌ها و شرکت‌ها برداشته شد، دیگر حرکتی در جهت قطع وابستگی صنعتی و اقتصادی الجزایر به کشورهای امپریالیستی صورت نگرفت؟

ج: البته شاید اطلاعات این رفیق در این زمینه از من بیشتر باشد. زیرا می‌گویند که تنها چند گامی در زمینه ملی‌کردن کارخانه‌ها و شرکت‌ها و غیره برداشته شده، و پس از آن دیگر حرکتی در جهت قطع وابستگی به خارج، صورت نگرفته است. اطلاعاتی که مادر باره الجزایر داریم حاکی از این است که این کشور آهسته، اما با گام‌های جدی، در جهت قطع

وابستگی به کشورهای امپریالیستی، حرکت کرده است. آهستگی این حرکت نیز محصول شرایط فوق‌العاده عقب افتاده جامعه الجزایر در زمان استقلال بوده است. جامعه الجزایر یک جامعه عرب بسیار عقب افتاده و امکانات فنی و کادر و همه چیز آن بی‌اندازه ضعیف بوده است، زیرا فرانسوی‌ها در آنجا هیچ گونه امکانی برای رشد کادر ملی باقی نگذاشته بودند. الجزایر کشوری بود که فرانسوی‌ها خودسان، با یک میلیون و نیم کلنی که در آنجا داشتند، آن را اداره می‌کردند. نیروهای عرب الجزایر، تقریباً یا به صورت کارگران مزدور و ارزان در فرانسه بسر می‌بردند و یا در خود الجزایر سپاه کار را تشکیل می‌دادند. به همین دلیل نیز هست که در الجزایر واقعا پدیده رشد بورژوازی ملی اصلا وجود ندارد. زیرا تمام اقتصاد الجزایر در چنگ فرانسوی‌ها قرار داشته است.

به این ترتیب، انقلاب الجزایر در شرایطی بسیار ویژه، از لحاظ ساختار اجتماعی آن، پیروز شد. ساختار اجتماعی جامعه الجزایر، دارای ویژگی بسیاری بوده است. در آنجا نیز کمونیست‌ها در راس انقلاب قرار نداشتند، بلکه نمایندگان دموکراسی انقلابی - ابتدا بن‌بلا و سپس بومدین - بودند که آن را رهبری می‌کردند. بومدین یک انقلابی واقعی و یک دموکرات انقلابی راستین بود. در الجزایر، این عناصر در راس کارگران و زحمتکشان قرار داشتند.

ما می‌دانیم که حدود دید اجتماعی و علمی دموکراسی انقلابی نسبت به پدیده‌های اجتماعی و مسائل اقتصادی و روند تکامل اجتماعی، در یک چارچوب معین، محدود است. تنها مارکسیسم است که نسبت به حل مسائل بفرنج اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، دارای دید وسیع و همه‌جانبه است. این محدودیت دید، در همه‌جا برای دموکراسی انقلابی، و حتی برای بهترین نمایندگان آن وجود دارد. به عنوان مثال، برای سون یاتسن، نهرو و ناصر که ما آن‌ها را در شمار بهترین نمایندگان دموکراسی انقلابی در تاریخ نصدت ساله اخیر جهان می‌دانیم، در تپاس با مارکسیست‌ها، این محدودیت دید وجود داشته است. این عناصر از چارچوب و دیدگاه تنگ‌تری به جهان و مسائل آن نگاه می‌کنند، و در نتیجه اقداماتی که انجام می‌دهند، نسبت به اقداماتی که فی‌المثل مارکسیست‌ها درویتنام، کوبا و سایر کشورهای که کمونیست‌ها در راس قدرت قرار دارند انجام می‌دهند، به مراتب ناپیگیرتر، محدودتر، کندتر و کم‌شمرتر است. در نتیجه، روند پیشرفت انقلاب، به مدت دراز-

تری نیازمند است. انقلاب الجزایر نیز تابع همین شرایط و کندی و آهستگی آن نیز تابع همین جریان است. اگر کتاب تحلیلی اولیانوفسکی یعنی "مسائل معاصر آسیا و آفریقا" را خوانده باشید، در آن جا به این مساله نیز اشاره شده است. در کشورهای مانند الجزایر مساله تحولات اجتماعی، مساله یک سال و دو سال و پنج سال نیست. نباید چنین انتظار داشت مانند کشورهای که رهبری آن به دست پرولتاریا می افتد و حزب طبقه کارگر در راس انقلاب قرار می گیرد و در عرض پنج سال تحولات عمیق سوسیالیستی صورت می گیرد، در کشورهای دیگری نیز که دموکراسی انقلابی در راس جنبش های آن ها قرار گرفته و شرایط تاریخی اجازه نداده است که پرولتاریا و حزب آن رهبری جنبش را به دست گیرد. نه. همچو ضمانتی را دموکراسی انقلابی در هیچ محضرو ثبت اسنادی نداده است. کمونیست ها نیز هیچ ضمانتی نداده اند که ما به شرطی از دموکراسی انقلابی پشتیبانی می کنیم که برای همان تحولاتی که ما می خواهیم، و در ظرف مثلا پنج سال می توانیم به آن تحقق بخشیم، آن ها دوبرابر وقت را بگیرند و در ظرف ده سال انجام دهند! در سیر تحولات، در شرایط موفقیت دموکراسی انقلابی، همه چیز ممکن است. ممکن است سیر تحولات شدیدتر و تندتر شود. ممکن است کندتر و طولانی تر گردد. و اصلا ممکن است این سیر تحولات درجایی قطع شود و مانند آنچه در مصر روی داد، بازگشت انجام گیرد. چه می توان کرد. اشکال تحول را نمی توان سفارش داد و با انژکسیون از پیش معین کرد که مثلا این دموکراسی انقلابی ۵۶٪ انقلابی است و چون ۵۶٪ انقلابی است، یا خط کش محاسبه و دستگاه های محاسباتی حساب کرد که پس از شش سال و چهار ماه و پنج روز باید انقلاب را به پیروزی برساند و اگر چنین کاری نکرد معلوم می شود ضد انقلاب است! این حساب ها بچگانه است. ما باید پدیده ها را در روند انقلابی شان، با تمام بفرنجی-هایی که دارند، در این دوران پرتب و تاب تحول از سرمایه داری به سوسیالیسم در سراسر جهان، نگاه کنیم. کار ما این نیست که هی بیاییم حساب بکشیم و از این یا آن جنبش انقلابی بپرسیم که "چرا پانزده سال گذشته و هنوز شما کارهایتان را انجام نداده اید؟ پس این راه غلط است!" ما باید درک کنیم که مثلا انقلاب الجزایر نیز یک پدیده است. در الجزایر، یک خلق انقلاب کرد، یک انقلاب فوق العاده خونین و با تلفات بسیار زیاد- در حدود یک میلیون شهید- و از این راه دست امپریالیسم را

از سرکشور خود کوتاه ساخت و اکنون نیز با دشواری و زحمت دارد خود را از زیر یوغ امپریالیسم بیرون می‌کشد. امپریالیسم نیز با تمام نیروی خود دارد عمل می‌کند که نگذارد الجزایر از این بند رهایی یابد. این یک نبرد تاریخی است. در این نبرد تاریخی، عوامل عینی در داخل، و عوامل جهانی در خارج، هر دو در حال عمل کردن هستند. نتیجه این نبرد چه خواهد شد، چیزی است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. تنها کاری که می‌توان انجام داد، این است که در تمام جهات به عناصر مرفقی و انقلابی این نبرد کمک کرد تا نتیجه این نبرد هرچه بیشتر به سود جهت‌گیری و سمت‌گیری این عناصر تمام شود. تمام تلاش کمونیست‌های جهان، چه در چارچوب مبارزات ملی و چه در چارچوب مبارزات جهانی، در این ابعاد است که ببینند هر پدیده‌ای در جهان دارای چه ماهیتی است، در نبرد ضد امپریالیستی و تاریخی جهان چه موضعی اتخاذ کرده است و اگر در این موضع عنصر ضد امپریالیستی می‌چرید، باید با تمام قوا از آن پشتیبانی کرد، عوامل تضعیف‌کننده و ویران‌ساز آن را از میان برد و یا تضعیف کرد. چرا؟ برای این که این عنصر ضد امپریالیستی که مرفقی است و در نتیجه به پیشرفت سوسیالیسم یاری می‌رساند، نیرومندتر شود و با موفقیت مراحل بعدی خود را طی کند.

به این ترتیب، این گونه سؤال کردن‌ها، چنان که همیشه گفته‌ام، ملانقطی‌وار است. انتظار این که در الجزایر باید هرچه زودتر فلان مسأله تحقق یابد و اگر چنین نشود، حتماً انقلاب الجزایر با شکست روبرو شده است، انتظاری ساده‌لوحانه است. نه. ما معتقدیم که انقلاب الجزایر با وجود سیر کندش نسبت به انقلاب کوبا، ویتنام و سایر کشورهای سوسیالیستی، هنوز در مواضع ضد امپریالیستی موثر و بسیار بسیار قابل احترام قرار دارد و باید با تمام قوا از آن پشتیبانی کرد و به آن یاری رساند تا این عنصر خلقی و ضد امپریالیستی، هرچه بیشتر نیرومند شود. البته ممکن است در نبرد با عناصر مخالف این گرایش، در الجزایر نیز مثلاً مانند مصر سادات، بازگشت صورت گیرد. این ممکن است. اما کی چنین خواهد شد، چه عنصری در آن جا غلبه خواهد کرد؟ ما نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم. شاید هم در آن جا ناگهان کسی ظاهر شود که ابتدا مانند سادات در جریان انقلاب شرکت داشته، ده پانزده سال هم با انقلاب همکاری کرده است و بعد در یک لحظه معین، به منجلاب خیانت در غلتد. و یا اصلاً از همان ابتدا، به عنوان یک خائن در این جریان شرکت داشته و پوشیده بوده است و در یک لحظه معین توانسته به انقلاب ضربه وارد

آورد و جنبش را با شکست روبرو سازد. تمام این پدیده‌ها، در تمام انقلاب‌ها هست.

به این ترتیب، دوستان ما خوب است که این گونه سؤال‌ها را در همین چارچوب مورد مطالعه قرار دهند و کمی عمیق‌تر به مسائل نگاه‌کنند. و اما در مورد فعالیت حزب کمونیست الجزایر. یکی از پدیده‌های انقلاب الجزایر این است که جبههٔ آزادی "اف. ال. ان"، در این کشور سیاست تک حزبی را در پیش گرفت و کلیهٔ احزاب دیگر را غیرقانونی اعلام کرد و به آن‌ها گفت که همه بیایید در این جبههٔ واحد شرکت کنید. مثل همین جبههٔ ملی که در ایران بود. به این ترتیب، حزب کمونیست الجزایر غیرقانونی شد. منتها، از آن‌جا که کمونیست‌های الجزایر از سیاست ضدامپریالیستی این جنبش، این هیات حاکمهٔ موجود، که بومدین در رأس آن قرار داشت و همین جبههٔ خلق را رهبری می‌کرد، پشتیبانی می‌کردند، روش خصومت‌آمیز فعالیت مخفی را در پیش نگرفتند و تنها به انتشار روزنامه‌ای که مانند روزنامهٔ "به سوی آینده" ما است، یعنی یک روزنامهٔ قانونی که نه به نام حزب کمونیست که علنی نیست، بلکه ناهدودی افکار و موضع‌گیری‌های آن‌را منعکس می‌سازد، پرداختند. این مشکلات در آنجا هست. کمونیست‌ها در جهان گرفتاری‌های بسیار زیادی دارند. یکی از این گرفتاری‌ها نیز، پدیده‌ای است که در الجزایر وجود دارد و کمونیست‌های آن‌جا وضع دشواری دارند. یعنی از جریانی صمیمانه دفاع و پشتیبانی می‌کنند که آن جریان اصلاً موجودیت آن‌ها را قبول ندارد. حالا ببینید که ما جعفر باید برای خط امام خمینی در زمینهٔ مجاز شمردن فعالیت کمونیست‌ها ارزش قایل بشویم و جعفر دارای ارزش مرفقی است. با این‌که نظریات مذهبی امام خمینی در برابر مارکسیسم به مراتب قاطع‌تر و آشتی‌ناپذیرتر است تا نظریات بومدین و امثال آن‌ها در همین زمینه، معدلک دارای چنین جنبه‌ای است. شما می‌بینید که آن‌ها تا چه اندازه با احزاب کمونیستی جهان نزدیکند و با آن‌ها همکاری دوسانه دارند. اما برای کمونیست‌های کشور خودشان حاضر نیستند موجودیتی قائل شوند. می‌گویند بیایید در حزب ما، در آن فعالیت هم بکنید، اما به شما اجازهٔ فعالیت مستقل نمی‌دهیم، و اصولاً چنین چیزی لازم نیست!

البته اگر چریک‌های فدایی خلق ما، و یا پیکاری‌ها در آن‌جا بودند، الان قیام مسلحانه علیه بومدین راه انداخته بودند! و می‌گفتند چگونه ممکن است کسی ضد کمونیست باشد، ولی ضد امپریالیست هم باشد؟ این

یکی از سئوالاتی است که این گروه‌ها مرتب در این جا تکرار می‌کنند و معتقدند کسی یا بیرونی که ضدامپریالیست است، حتما نباید صد کمونیست باشد! خوب، ما می‌بینیم امثال بومدین‌ها که واقعا می‌توان آن‌ها را دموکرات انقلابی نامید، - البته اگر این دوستان ما چنین چیزی را بپذیرند! - طرفدار همکاری با کمونیست‌ها در عرصه جهانی هستند، اما در چارچوب ملی خود به هیچ وجه این را قبول ندارند و تنها تحت رهبری خود حاضر به چنین کاری هستند.

این نگرانی‌های سیاست را نمی‌توان در کتاب‌های لنین پیدا کرد. زیرا در دوران لنین، این مسائل اصلا به این شکل مطرح نبوده و اصلا وجود نداشته است. همچنان که در آثار مارکس، نمی‌توان امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد را پیدا کرد. برعکس، مارکس معتقد بوده است که انقلاب جهانی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تقریبا در یک مجموعه انجام می‌گیرد. حالا اگر ما بیائیم و ملانقطی‌وار نظر مارکس را بگیریم و بگوئیم: "اصلا کشور شوروی وجود ندارد. مارکس گفته است امکان ندارد که سوسیالیسم بتواند در یک کشور پیروز شود"، در حالی که دیدیم پیروز شد، آیا بچگانه نیست؟

به این ترتیب، ما باید با این شیوه، جملات را از کلاسک‌های مارکسیست بگیریم و مبنای قضاوت خود قرار دهیم. ما باید بسیم که محتوی و شیوه آن برخورد، نسبت به آن مسأله جهانی، چه بوده است. آنگاه آن شیوه را برای حل مسائلی که به کلی نوهستند و پدیده‌هایی هستند که در زمان‌ها و دوران‌های گوناگون زندگی کلاسک‌ها وجود نداشته‌اند، بکار ببریم. شیوه برخورد ملانقطی‌وار، اشتباهی است که فشریون مذهبی نیز مرتکب می‌شوند. یعنی می‌کوشند بسیاری از ایده‌ها و برخوردهای اسلام اولیه را عینا و بدون هیچ‌گونه تغییری، بر مسائل اجتماعی امروز جامعه ما تطبیق دهند. در صورتی که چنین چیزی دیگر امکان پذیر نیست. زیرا جامعه ما دستخوش تغییرات فراوانی شده است. این جامعه، دیگر هیچ شابهتی از هیچ جهت، با آن جامعه‌ای که در صدر اسلام وجود داشته، ندارد. مدعیان جهت باید گویند که ایده‌های عمیق انسانی، خلقی، مردمی و مترقی آن اسلام اولیه را با جامعه کنونی و آنچه که هست منطبق ساخت، به همین جهت است که ما می‌بینیم در مسائل اقتصادی ایران دشواری‌ها و مشکلاتی پیدامی‌شود که نظریات غیرعلمی پاسخی برای آن ندارند و در برابر آن در می‌مانند. دکتر شریعتی یکی از کسانی بود که در این زمینه دست به کوشش‌های جالبی

زد. او درعین محدود بودن برداشت‌هایش - البته ما نظریات او را با نظریات مارکسیستی خودمان مقایسه می‌کنیم و تنها از این لحاظ است که "محدود بودن" را در این مورد بکار می‌بریم - کوشش‌های احترام‌برانگیزی به خرج داده است تا آن محتوای خلقی و انقلابی اسلام را با جامعه‌تغییر یافته‌ی کنونی‌ما، تطبیق دهد. این امر، ما را به احترام نسبت به او وامی‌دارد. پیروان او نیز در این جهت موضع‌گیری‌هایی دارند که نسبت به فشریون، به تمام معنا مترقی‌تر است و ما از آن‌ها پشتیبانی می‌کنیم.

چرا درباره شوروی زیاد می‌نویسید؟

س: چرا در نامه "مردم" و نشریات حزب توده ایران از شوروی زیاد نوشته می‌شود؟

ج: اولاً این مساله به این شکل مطرح نیست. ما از شوروی زیاد نمی‌نویسیم. یعنی حجم مقالات ما در زمینه شناساندن کشور اتحاد شوروی و یا سایر کشورهای سوسیالیستی، در مجموع انتشارات ما، بسیار کم است. ولی بازم این کارمانیست. کارگسائی است که از صبح تا غروب درباره واقعیت سوسیالیسم جهانی لاطائلات به هم می‌یافتند. شما اگر به سخنرانی‌هایی که هر شب در مساجد مختلف ایراد می‌شود، یا در روزنامه‌های مخالف نوشته می‌شود توجه کنید، خواهید دید که چقدر دروغ پخش می‌کنند. یکی از این دروغ‌ها را ما چندی پیش در نامه "مردم" برملا کردیم. این چرندیات، به نام "باند پنج نفری حاکمیت در ایران" در یکی از روزنامه‌های آلمانی چاپ شده بود. واقعیت این است که این روزنامه جدی‌ترین روزنامه آلمان غربی، یعنی دومین کشور سرمایه‌داری جهان است و همان مقام روزنامه تایمز لندن را در جهان دارد. شما این مطلب را بخوانید و ببینید که این‌ها چه لاطائلاتی چاپ می‌کنند و بخورد کسانی که دورند و اطلاعی از اوضاع ندارند، می‌دهند. در کشور ما نیز تمام مطالبی که درباره کشورهای سوسیالیستی می‌نویسند، از لحاظ مهمل بودن و بی‌پایه بودن در همین سطح است. چندی پیش رادیو تهران با آب و تاب خبری درباره کشتار وحشتناکی که شورشیان افغانی از ارتش شوروی کرده‌اند، پخش می‌کرد: مبارزان

مسلمان ۶۰۰ نفر را کشته و ۵۰ تانک را از بین بردند! خبر آنقدر افتضاح بود که خود خبرگزاری آسوشیتدپرس در آخر گفته بود که خیلی اغراق آمیز است! یکی از روزنامه‌های صبح که خیلی برای "اسلام" اردو می‌کشد، عین همین مزخرفات را چاپ کرد، ولی جمله "آخرش را که" خبر اغراق آمیز بوده و تایید نشده است"، حذف کرد. عین همین جعلیات را به خورد مردم می‌دهند. سخنرانی‌هایی که در مساجد صورت می‌گیرد و دشنام‌ها و لاطائلاتی که می‌دهند، اصلاً وحشتناک است. حتی در بحث‌های بسیار جدی، شما می‌خوانید که در کشور "روسیه" مردم دارند از گرسنگی می‌میرند و نان برای خوردن ندارند.

خوب، ما نیز بالاخره باید آمار تولید گندم شوروی را بنویسیم که سه برابر آمریکا و حدود ۱۲۰ میلیون تن است. اصلاً گندم یکی از ارقام صادراتی شوروی است که در مقابل آن برای خوراک گاو و خوک و دام‌های دیگر، ذرت، که غذای بهتری است و در شوروی تولید نمی‌شود، خریداری می‌کند. همین موضوع را تحریف می‌کنند و دائماً توی هر جلسه‌ای می‌گویند که: بله، این است کمونیسم! این است سوسیالیسم! بعد از ۶ سال هنوز نان ندارند بخورند!

ما در برابر این تصویر تحریف شده چکار می‌توانیم بکنیم؟ ما باید برای خنثی کردن تبلیغات آن‌ها، واقعیات، یعنی پیشرفت‌هایی را که در این کشورها در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و غیره صورت گرفته است، بنویسیم. واقعیت این است که این تبلیغات، تنها کوششی است برای نشان دادن رجحان رژیم سرمایه‌داری برسوسیالیسم. این تبلیغات که کاملاً از روی نقشه انجام می‌گیرد، از سوی گروه‌هایی است که می‌خواهند سرمایه‌داری را در ایران حفظ کنند و این جنبش ضد سرمایه‌داری را که در میان خلق پیدا شده است، از میان ببرند. از سوی دیگر، موضع مردم علیه سرمایه‌داری هر روز شدیدتر می‌شود و پیوسته تاثیر جنایت‌بار سرمایه‌داری را که غارت آن‌ها به وسیله بازار یکی از مظاهر آن است، به چشم می‌بینند. برای از میان بردن این جنبش ضد سرمایه‌داری است که این تبلیغات وسیع صورت می‌گیرد. آن‌ها می‌خواهند بگویند که وضع سوسیالیسم بسیار بدتر از سرمایه‌داری است. به این ترتیب، می‌بینیم که مساله نشان دادن و شناساندن سوسیالیسم واقعی و کشورهای سوسیالیستی، دارای یک جنبه داخلی است و در همین رابطه است که ما نیز به مردم می‌گوئیم بهتر بودن وضع کشورهای سرمایه‌داری نسبت به کشورهای سوسیالیستی، دروغی بیش نیست. کسانی که از این جنبه

مبارزه سیاسی ماعلیه سرمایه‌داری ناراضی و ناراحت هستند، فورا در چارچوب مسائل عمینی خودمان جنجال درست می‌کنند که: حزب توده که می‌نویسد در شوروی گرسنگی وجود ندارد، نوکر روسیه است. از روس‌ها پول می‌گیرد، حیره خوار است، ستون پنجم است، و از این قبیل... این یک امر بسیار طبیعی است. هرکس از نقطه نظر اقتصادی، بخواهد علیه رژیم حاکم و علیه سرمایه‌داری که از نقطه نظر قدرت اقتصادی هنوز در ایران حاکم است، انتقاد کند، چنین تهمت‌هایی به او خواهند زد. شما ببینید، به مجاهدین خلق نیز که تاکنون حتی یک کلمه علیه این همه لاطائفات ضدشوروی و ضدسوسیالیستی نگفته و نوشته‌اند، تهمت وابستگی به شوروی را زده‌اند و در حال حاضر نیز در تمام مساجد به شدت از آن‌ها انتقاد می‌کنند. چرا؟ برای آن‌که مجاهدین خلق، به طور ساده، گفته‌اند که سرمایه‌داری ایران باعث تیره روزی ملت ایران است و باید علیه سرمایه‌داری وابسته مبارزه کرد. و سرمایه‌داری را در چارچوب سرمایه‌داری ملی که خود می‌تواند در چارچوب جبهه متحد خلق عمل کند، محدود کرد و نگاه داشت. یعنی با تمام محدودیت این موضع‌گیری، همان تهمتی را که به ما می‌زنند، به آن‌ها نیز زده‌اند. با این توضیحات، دوستان ما دیگر نباید از حمله دشمن که یک حمله همیشگی علیه نیروهای مترقی است، و آن‌ها را وابسته به بیگانه معرفی می‌کند، تعجب کنند. من بارها در همین جلسات پرسش و پاسخ گفته‌ام که این مساله ریشه‌های چند هزارساله دارد. در طول تمام تاریخ، هر وقت ارتجاع با یک نیروی مترقی روبرو شده، این نیروی مترقی را به رقیب ارتجاعی خود و یا یک نیروی مترقی که در خارج بوده نسبت داده است. ارتجاع همواره از احساسات مردم، احساسات قومی و محدود آن‌ها و خودبینی‌ها و نقاط ضعف دیگر آن‌ها استفاده کرده است و افراد و نیروهای مبارز را به بیگانه نسبت داده است. مثلا در روستاها می‌بینیم هنگامی که دو تا ارباب از پائین محله و بالا محله با یکدیگر اختلاف داشته‌اند، هرگاه یکی از مردم شروع به مبارزه علیه یکی از آن‌ها کرده، ارباب اولی گفته است که این شخص از ارباب دیگر پول می‌گیرد. هیچ‌گاه گفته نشده است که این آدم تیره روز برای زمین خودش که می‌خواهند به زور از چنگ او خارج کنند، مبارزه می‌کند. این شیوه آنهاست، و نباید از آن هراس داشت. به نظر ما، همین مبارزه محافل گوناگون، از امپریالیست‌ها گرفته تا انحصارطلبان، علیه حزب توده ایران، نشان‌دهنده آن است که سیاست اتخاذ شده و دنبال شده از سوی حزب ما، دارد مواضع آن‌ها را تضعیف

می‌کند. اگر مواضع آن‌ها را تقویت می‌کرد، می‌بایست بی‌درنگ برای ما اعلان و آگهی می‌فرستادند که وضع مالی روزنامه^۶ ما بهتر شود. یا کمک مالی بکنند تا بتوانیم ساختمانی برای محل حزب بگیریم. و از ما تعریف کنند که: آفرین! حزب توده چقدر سیاست خوبی دارد، زیرا نتیجه^۷ آن این است که ما داریم قوی‌تر می‌شویم!

ارتجاع اگر به سودش باشد، باید چنین موضعی اتخاذ کند و می‌بینیم که اتخاذ هم می‌کند. مثلاً نگاه کنید با "حزب رنجبران" چطور کار می‌کند! "رنجبر" نیز می‌گوید ما انقلابی هستیم و از چین هم تعریف می‌کند. پول، وسایل و همه چیز هم در اختیارش هست. این حمله‌ای که با شدت هرچه تمام‌تر، از همه سو، علیه حزب توده^۸ ایران شروع شده، نشان‌دهنده^۹ آن است که سیاست حزب ما درست بوده است. زیرا باید دید که حمله‌کنندگان چه کسانی هستند؟ همان عوامل امپریالیسم و یا انحصارطلبان. مساله‌ای که امروز بیش از همه مطرح است، مساله^{۱۰} سیاست عمومی ایران است: تشدید تحریکات امپریالیسم در بخش‌های مختلف و همه^{۱۱} جوانب زندگی اجتماعی، سیاست دولت و روابطی که در سیاست دولت هست، و وظایفی که اکنون در برابر انقلابیون ایران قرار دارد، یعنی درگیری شدید ما با امپریالیسم. این که می‌گویم امپریالیسم، به این علت است که دیگر نادروستی آن نظریه که تنها آمریکا را امپریالیسم می‌داند و کشورهای اروپای غربی و ژاپن را نیروهای تحت سلطه^{۱۲} امپریالیسم آمریکا به حساب می‌آورد و بر آن است که می‌توان با آن‌ها کنار آمد، متحد شد و جبهه‌ای ایجاد کرد، دارد رفته رفته روشن می‌شود. ساختمانی را که آن بخش سازشکار و محافظه‌کار رهبری ایران ایجاد کرده بود، یواش یواش دارد فرو می‌ریزد. از چندی پیش خبرهایی می‌رسید حاکی از این که امپریالیست‌ها بر پایه^{۱۳} ماهیت طبقاتی خود، دارند جبهه^{۱۴} نسبتاً متحدی علیه انقلاب ایران به وجود می‌آورند و امپریالیست‌های اروپایی و ژاپنی هم یواش یواش دارند در راهی که آمریکا پیش پای آن‌ها گذاشته است، پیش می‌روند. البته با کمی بی‌میلی، کمی این دست و آن دست کردن و با پنبه سر بریدن. ماسیاست آمریکا را چندین بار در نشریات خود تشریح کرده‌ایم، اما برای این که دوستان توجیه شوند و بتوانند برای سایر دوستان خود نیز توضیح دهند، یک بار دیگر نیز به تشریح این سیاست می‌پردازیم: برای آمریکا مساله^{۱۵} گروگان‌ها اصلاً مطرح نیست و اصل مساله برای آن‌ها مساله^{۱۶} انقلاب ایران است. آن‌ها با انقلاب ایران خصومت دارند، با انقلابی که دارای یک موضع‌گیری جدی

ضد آمریکایی است و می‌خواهد خود را از تسلط امپریالیسم آمریکا و سایر امپریالیست‌ها نجات دهد. آن‌ها با این محتوای انقلاب ایران دشمنی آشتی‌ناپذیر دارند و می‌خواهند آن را از میان ببرند. آن‌ها می‌خواهند از میهن ما ایرانی در چارچوب ترکیه، یونان، پاکستان ضیاء الحق و خلاصه یکی از این اشکالی که امکان داشته باشد، بسازند. حالا اسم آن هر چه می‌خواهد باشد، مهم نیست. "انقلابی" باشد یا "اسلامی" و یا هر چیزی دیگری، اهمیت ندارد. آن‌ها چنین ایرانی می‌خواهند و به جز آن، به هیچ وجه برایشان قابل پذیرش نیست و با تمام نیروی خود برای از میان بردن نیروها و عواملی که در شرایط کنونی مانع از انجام چنین نقشه‌ای هستند، تلاش می‌کنند. امپریالیست‌های اروپایی مدتی تصور می‌کردند که با یک سیاست نرم و ملایم می‌توانند بخشی از رهبری ایران را زیر نفوذ خود بگیرند و امیدوار بودند که از طریق همکاری با بورژوازی لیبرال ایران، با تقویت آن، و بعد هم با گروهی که هم‌اکنون در قدرت است و با سیاست‌های آن‌ها بتوانند راه‌حلی دلخواه خود در ایران پیدا کنند. اما موضع‌گیری قاطع امام و مقاومت و پشتیبانی همه‌جانبه و جدی اکثریت مردم و تمام نیروهای ضد امپریالیستی و خلقی از موضع‌گیری امام، این نقشه را با شکست روبرو ساخت. امپریالیسم دیگر اکنون برنامه خود را روی راه‌حل دوم (اعمال فشار برای درهم شکستن مقاومت انقلاب ایران) گذاشته است. برای اجرای این نقشه، از سه چهار جهت عمل می‌شود: یکی عبارت است از تشدید مبارزات داخلی (ایجاد نفاق، دامن زدن به آتش زدو خوردها به هر شکل ممکن و انداختن گروه‌ها به جان یکدیگر) و تضعیف وحدت نیروها. برای این کار، امپریالیسم از تمام عوامل خود - که کم نیز نیستند - در سراسر دستگاه دولتی، در تمام گروه‌ها و سازمان‌های گوناگون حزبی و سیاسی و اجتماعی، و در میان آن بخش از روحانیون که در گذشته نیز در اختیار ارتجاع و امپریالیسم بوده‌اند، یعنی وعاظ - السلاطین یا روحانیون وابسته به طبقه حاکمه سابق، اسلام کارتری، اسلام ساداتی و ضیاء الحقی، استفاده می‌کند. از عناصری که در جنبش‌های ملی، مانند کرد و عرب و بلوچ و ترکمن و غیره دارد نیز برای تشدید زد و خوردها و برخوردها استفاده می‌کند. ما چندی پیش نیز این پدیده را به چشم دیدیم که چه سروصدایی در دانشگاه، و چه هیاهویی بر علیه نیروهای چپ در روزنامه‌ها به راه انداختند. سرو صدایی نیز علیه دستگاه دولتی برپا کردند: مائوئیست‌ها به حرکت درآمدند و به فعالیت خود شدت بخشیدند، گروه بختیار نیز بر فعالیت

خود افزود، عراقی‌ها با تجهیز عوامل خود و دادن پول و اسلحه به باندهای خرابکار ضدانقلابی، دست به انفجار اماکن عمومی زدند و در بازار بمب‌کار گذاشتند که منجر به کشته شدن ۱۵ نفر و مجروح شدن ۲۵ تا ۳۵ نفر شد. تمام این اقدامات برای ایجاد تشنج به معنی کامل کلمه در تمام سطوح و تمام جبهه‌ها بود. به این ترتیب، ملاکان، سرمایه‌داران، ساواکی‌ها و چپ‌نماها، در سراسر کشور فعالیت‌های خود را تشدید کردند. خبر مربوط به این تحریکات را چندی پیش در روزنامه‌ها دیدیم. این یکی از برنامه‌های امپریالیسم است.

یکی دیگر، زیر فشار قراردادن ایران از لحاظ اقتصادی است که از دو طریق عملی می‌شود: یکی از این راه‌ها خرابکاری توسط عناصری است که امپریالیسم برای جلوگیری از هرگونه کار سازندگی و پیشرفت، در دستگاه‌های دولتی دارد. ما می‌بینیم که هرگاه گروه‌های صادق اسلامی یا غیراسلامی پیشنهادی برای به راه انداختن کاری می‌دهند، این پیشنهاد درجایی با مخالفت روبرو می‌شود و کار بوسیلهٔ معاونی، مدیر کلی و یا چهارتا مدعی "اسلام"، به نوعی فلج می‌گردد و هیچ کاری انجام نمی‌شود. یعنی از دوسو، هم بوسیلهٔ افرادی که در دستگاه دولتی دارند و هم توسط افراد ساواکی که در گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی و شوراها و کمیته‌ها و غیره وارد کرده‌اند، و یا توانسته‌اند در اختیار خود بگیرند، هرگونه کار سازندگی را فلج می‌کنند. این یک راه است. راه دیگر عبارت است از منفرد کردن ایران در سطح بین‌المللی، یعنی جلوگیری از برقراری مناسبات اقتصادی میان ایران و کشورهای دیگر. مناسبات ما با خارج به طور عمده عبارت است از فروش نفت و صادرات دیگر که فعلاً خیلی کم است، زیرا تولید بسیار پایین است. این مناسبات عبارت است از فروش نفت و خرید کالاهای مورد نیاز ایران از کشورهای اروپای غربی و ژاپن و آمریکا (که بسیار محدود شده است) و نیز از کشورهای "جهان سوم"، از طریق درآمد نفت. آمریکا می‌خواهد این دوشاخهٔ اقتصادی ایران را فلج کند. یعنی هرطور شده جلوفروش نفت را بگیرد و امکان تهیهٔ مایحتاج ایران (از مواد اولیه، وسایل یدکی، لوازم مصرفی و غیره) را محدود کند. کوشش امپریالیسم آمریکا در این جهت است که این دوشاخه را که قسمت عمدهٔ اقتصاد ما وابسته به آن‌ها است، به صورتی که ابتکار آن به طور عمده از سوی ایران باشد نه آمریکا، فلج شود. به این ترتیب، نیروهای انقلابی امکان این را پیدا نمی‌کنند که برای مردم توضیح دهند که این کار نیز جنایت دیگری است از سوی امپریالیسم آمریکا. خوب، این

کار را از چهره‌ای دارند انجام می‌دهند؟ از راه فشار سیاسی فوق‌العاده شدید به کشورهای اروپای غربی و ژاپن، برای وادار کردن آن‌ها به این که در تجارت خود با ایران محدودیت‌هایی قائل شوند. وقتی آن‌ها این کار را نکنند، نتیجه این خواهد بود که ایران نیز از فروش نفت به آن‌ها خودداری خواهد کرد. زیرا مسلم است پولی که ایران نتواند مایحتاج خود را با آن خریداری کند، به درد نمی‌خورد، در نتیجه، ایران به همان جایی که آمریکا می‌خواهد (قطع روابط بازرگانی با اروپا و ژاپن) می‌رسد. یعنی نه می‌تواند نفت صادر کند و نه می‌تواند کالا بخرد. اولتیماتومی که آمریکا به اروپای غربی داده بود، باید در همین چارچوب باشد. یعنی به اروپایی‌ها فهماند که باید به سیاست محاصره اقتصادی آمریکا علیه ایران کمک کنند و در غیر این صورت، از راه دیگری از تجارت این کشورها با ایران و صدور نفت ایران به اروپا جلوگیری خواهد کرد و در هر صورت نتیجه یکی است. حالا باید دید که آمریکا از چه راهی می‌تواند این کار را بکند؟ راه‌های گوناگونی برای فلج کردن دستگاه نفتی ایران وجود دارد: تحریکات از داخل به وسیله بعضی‌های عراقی و ضدانقلاب در خوزستان، محدود کردن بنادر ایران به وسیله مین‌گذاری و غیره، جلوگیری از عبور کشتی‌های نفتی در اقیانوس هند و یا تحت فشار قراردادن شرکت‌هایی که کشتی‌های نفتی دارند تا اصولاً به حمل و نقل نفت از ایران کمک نکنند (زیرا کشتی‌های نفتکش نیز در انحصار چند شرکت بزرگ آمریکایی، انگلیسی و یونانی است که آن‌ها هم در اختیار بانک‌های بزرگ آمریکایی هستند). بنابراین، می‌بینیم که برای وارد آوردن فشار، راه‌های گوناگونی وجود دارد و چنان‌که در دوران مصدق دیدیم، امپریالیسم هنوز این نیرو را دارد که این کارها را انجام دهد و نباید آن را خیلی ضعیف پنداشت. امپریالیسم هنوز امکان آن را دارد که فشارهای اقتصادی بزرگ وارد بیاورد و تا حدودی اوضاع را به سود خود نگاه دارد. اما عاملی که می‌تواند در برابر این فشارها مقاومت کند، اهمیت نفت ایران برای اروپا و ژاپن است. میزان نفتی که ما به اروپا صادر می‌کنیم نسبت به گذشته کاهش زیادی پیدا کرده است، اما هنوز در تعادل نفتی اروپا تاثیر دارد و ممکن است در سیاست و موضع‌گیری کشورهای اروپای غربی و ژاپن علیه انقلاب ایران، به طور منفی تاثیر کند. ولی نمی‌توان زیاد روی این عامل حساب کرد، زیرا ما باید همیشه بدترین شرایط را در نظر داشته باشیم نه بهترین شرایط را. می‌بینیم که امپریالیسم آمریکا، از چندی پیش صحبت از تامین نفت برای ژاپن و

اروپای غربی می‌کند، که از این لحاظ صدمه‌ای نبینند و بتوانند سیاست خود را علیه ایران تنظیم کنند. به این ترتیب، آمریکا در جهت تشدید فشار بر ایران حرکت می‌کند و از تمام اهرم‌های ممکن نیز بهره خواهد گرفت. تشدید فشار در خارج، ایجاد تشنج در داخل و فلج کردن اقتصاد ما، سه عاملی است که آمریکا از آن‌ها استفاده می‌کند. با کمال تأسف باید بگوئیم که در مسالهٔ ایجاد تشنج در داخل، سیاست امپریالیسم آمریکا موفق شد بخشی از نیروهایی را که ما تردید نداریم می‌خواهند در مبارزهٔ ضد امپریالیستی شرکت کنند، در این دام توطئه آمیزی که گسترده بود، گرفتار سازد. من این را از این جهت می‌گویم که در ارزیابی نیروهای که اکنون در جهت تشدید تشنج در داخل عمل می‌کنند (چه آن‌هایی که به نام اسلام یا سمت‌گیری اسلامی عمل می‌کنند، یعنی چه آن‌ها که، در دانشگاه‌ها شروع به ایجاد تشنج کردند، و چه آن‌ها که در بعضی روزنامه‌ها به عنوان نمایندگان مجلس اسلامی در این جهت سخنانی گفتند)، نباید تصور کرد که همهٔ این‌ها آمریکایی هستند. مسالهٔ ایجاد تشنج، مخالفت و ضدیت برای کوتاه کردن دست نیروهای چپ از طرف پاره‌ای نیروهای عملاً انقلابی، یک پایهٔ سیاسی اجتماعی نیز در داخل ایران دارد. این نیروهای اسلامی که در انقلاب شرکت داشته‌اند و در حال حاضر نیز فعال هستند، در مبارزهٔ انقلابی علیه امپریالیسم آمریکا شرکت دارند، در موضع دموکراسی انقلابی قرار دارند و خواستار اصلاحات بنیادی در جامعهٔ ایران هستند، وضع خاصی دارند. چند عامل در این وضع خاص تاثیر دارد. یکی عامل سنتی ناسیونالیسم ضد کمونیستی و ضد شوروی در ایران است که عامل فوق‌العادهٔ نیرومندی است. یعنی ناسیونالیسم ایران همیشه با یک عامل ضد کمونیستی و ضد شوروی توأم بوده است و در یک دورهٔ طولانی، تنها در مقاطع زمانی بحرانی و کوتاهی توانسته است خود را از این ویژگی رها کند. عامل دوم عبارت است از ضعف خود آن‌ها در ادارهٔ کشور. این‌ها از یک سو خود را در زمینهٔ ادارهٔ کشور، قادر به حل مسائل اساسی جامعه نمی‌بینند (نه نیروی اداره‌کننده‌اش را دارند و نه نیروی فکری و تجربی لازم را)، و از سوی دیگر هر روز بیشتر و شدیدتر درگیر مبارزهٔ ضد آمریکایی می‌شوند و احساس می‌کنند که نتیجهٔ این مبارزهٔ ضد آمریکایی به طرز بسیار مشخص عبارت است از تقویت جبههٔ ضد آمریکایی در ایران (یعنی جبههٔ کشور-های سوسیالیستی و کشورهای ضد امپریالیست، مانند کشورهای عربی جبههٔ پایداری، ویتنام، کامبوج، لائوس، کوبا، آنگولا، موزامبیک و...).

آن‌ها می‌بینند که نتیجهٔ مبارزهٔ ضدآمریکایی آن‌ها، بالا رفتن وجههٔ این کشورها است که از لحاظ ایدئولوژی با این نیروهای انحصارطلب اسلامی یکی نیستند و این وضع آن‌ها را به یک تشنج فکری دچار می‌کند. امروز می‌بینیم آن گروه‌هایی که با حسن‌نیت، انقلابی و ضدآمریکایی هستند، واقعا می‌خواهند در اوضاع ایران تغییراتی در جهت اسلام خودشان، اسلام توحیدی، اسلام خلقی که امام خمینی مطرح کرده است، انجام دهند. اما این تشنج فکری درمیانشان هست که می‌بینند هرچه مبارزه پیش‌تر می‌رود، نیروهای خودشان در نتیجه نداشتن شیوه‌های صحیح ادارهٔ امور، ضعیف می‌شوند. ما می‌بینیم در پاره‌ای از شهرها که حتی حزبی مانند حزب تودهٔ ایران نیروی بسیارضعیفی دارد، برخی از گروه‌های اسلامی مبارزه علیه حزب تودهٔ ایران را تا آنجا شدت می‌دهند که حاضر نیستند حتی دفتری از این حزب در محل آنها دایر باشد. به نظر ما، این گرایش ضدچپی را که در حال حاضر در میان پاره‌ای از نیروهای اسلامی پیدا شده است، نباید فوراً به این حساب گذاشت که آن‌ها عوامل امپریالیسم آمریکا هستند و در جهت تثبیت سیاست‌های امپریالیسم و یا منحرف کردن مبارزه با امپریالیسم آمریکا عمل می‌کنند. این گروه‌ها را نمی‌توان به صرف تشدید جو ضد شوروی و ضدکمونیستی عامل امپریالیسم دانست، زیرا بخشی از این عمل، جنبهٔ دفاع از خود دارد. این یک مطلب. طرف دیگر مساله، نیروهایی هستند که با تمام قوا می‌خواهند امپریالیسم آمریکا را از زیر ضربه خارج کنند که آن‌ها هم در ایران یک نیروی اجتماعی کاملاً معینی هستند. طرفداران نزدیکی به امپریالیسم، از لحاظ طبقاتی، بورژوازی و ملاکان ایران هستند و می‌خواهند امپریالیسم آمریکا را که اکنون مورد حملهٔ اساسی مردم ایران است و روز به روز هم این حمله شدیدتر می‌شود، از زیرضربه بیرون بکشند. تمام تلاش آن‌ها این است که این مبارزه را منحرف کنند و آن را به مبارزهٔ ضدکمونیستی و ضد کشورهای سوسیالیستی تبدیل سازند.

به این ترتیب، می‌بینیم که دوجبهه وجود دارد. ما باید این دوجبهه را از یکدیگر جدا کنیم. باید بکوشیم این نیروها را از هم تشخیص دهیم و نیروهایی را که از لحاظ موضع‌گیری ضدآمریکایی دارای هسته‌های سالم هستند، ولی جهت‌گیری نادرست ضدکمونیستی، ضد توده‌ای و به طور کلی ضد کشورهای سوسیالیستی نیز دارند، از نیروهای ناسالم جدا شوند. درست است که این‌ها در این میدان نبرد با هم عمل می‌کنند

و تاثیرشان نیز باهم است و گاه تاثیر منفی آن جبهه که دارای نیروهای سالم ضدامپریالیستی است، بیشتر است، اما ما باید بتوانیم دقیقا این نیروها را از یکدیگر تمیز دهیم و جدا کنیم. با کمال تأسف باید گفت که در سیاست و عمل و ارزیابی گروه‌های چپ (در این‌جا از چپ‌نماها سخن نمی‌گوییم) این تفکیک به اندازه کافی انجام نمی‌شود و این مساله‌ای است که به جنبش صدمه می‌زند و کمک می‌کند که این دو نیرو در یک جبهه قرار گیرند. همین مساله باعث می‌گردد که نیروهای ناسالم با ماسک ضدآمریکایی، آمریکا را از زیرضربه بیرون بکشند. به چه ترتیب؟ به این ترتیب که فرضا اگر به یک روحانی مبارز که سراسر زندگی را صرف مبارزه با تسلط آمریکا کرده و امروز نیز مبارزه می‌کند و مردم نیز به درستی او را چنین شناخته‌اند، بگوئیم که: "تومی خواهی آمریکا را از زیرضربه بیرون بکشی"، آنگاه آن لیبرال بورژواهایی که واقعا در این جهت عمل می‌کنند، تبرئه می‌شوند. زیرا آن‌ها استدلال خواهند کرد که مثلا توده‌ای‌ها به دونفر گفته‌اند آمریکایی؛ یکی را که ما می‌شناسیم و خوب می‌دانیم که آمریکایی نیست، پس حتما در مورد آن دیگری نیز حرفشان درست نیست. به این ترتیب، ماجبهه نیروهای گوناگونی را که از نظر مبارزه ضدامپریالیستی (که مبارزه اساسی، عمده و تعیین‌کننده دوران ما است) به کلی باید از یکدیگر جدا شوند، با یکدیگر درآمیخته‌ایم و در این حالت، ضربات ما بر نیروهای ناسالم، ضرباتی واقعا کاری نخواهد بود. این است مساله اساسی ارزیابی نیروها در مرحله کنونی که می‌تواند نیروهای چپ را به اشتباهات بزرگ دچار سازد. چنین تفکیکی حتما باید انجام شود. به همین علت نیز هست که ما می‌کشیم فعلا این سیاست حمله‌نکردن را که در پیش گرفته‌ایم ادامه دهیم تا این‌که جریانات گوناگون سیاسی چهره واقعی خود را نشان دهند و ما بتوانیم آن‌ها را از یکدیگر تفکیک کنیم و به موقع خود جریاناتی را که در جهت سازش با امپریالیسم آمریکا حرکت می‌کنند، با دلایل لازم و کافی مورد افشاکاری قرار دهیم و ماهیت آن‌ها را فاش سازیم.

((سوسیال امپریالیسم)) یعنی چه؟

س: من دانش‌آموز سوم راهنمایی هستم. می‌خواستم خواهش کنم مفهوم سیاسی "سوسیال امپریالیسم" را توضیح دهید و نیز بگویید که آیا شوروی

سوسیال امپریالیست است ؟

ج؛ این یک سوال جدی است . زیرا عده زیادی از قول چینی ها این مهملات را تکرار می کنند ، بدون این که بدانند اصلا هسته اولیه اش چیست . سوسیال امپریالیسم واقعا وجود دارد . "سوسیال امپریالیست" به امپریالیست هایی می گویند که نام "سوسیالیست" را بر خود گذاشته اند . مانند "حزب کار" انگلستان که برای خودش برنامه سوسیالیستی هم دارد ! رهبران "انترناسیونال دوم" از همین قماشند . نمونه^۶ دیگرش همین آقای کرایسکی است که به اینجا آمده است . تمام رهبران "انترناسیونال سوسیالیست" ، سوسیال امپریالیست هستند . یعنی دم از سوسیالیسم می زنند ، احزاب آنها برنامه ها و نامهای به اصطلاح "سوسیالیستی" دارند - و حتی تا چند سال پیش مارکس را قبول داشتند و مارکسیسم را به عنوان جهان بینی خود پذیرفته بودند - اما در جهت منافع سرمایه و امپریالیسم عمل می کنند . حزب "سوسیال دموکرات" آلمان تازه چند سال است که مارکسیسم را از برنامه خود حذف کرده است . اکنون حزب "سوسیال دموکرات" آلمان ، به رهبری آقای اشمیت ، نماینده همان امپریالیسم مطلق آلمان است .

لنین این عناصر و نیروها را ، سوسیال امپریالیست نامیده است . اصطلاح "سوسیال امپریالیسم" به معنای آن جناح امپریالیستی در احزاب "سوسیال دموکرات" "انترناسیونال دوم" است که اصلا از سوسیالیسم منحرف شدند ، اما نام های خود را حفظ کردند ، در میان آنها احزاب "سوسیالیست" و حتی "مارکسیست" نیز دیده می شود . مانند همین آقای پالمه ، که رهبر حزب "سوسیال دموکرات" سوئد است . اما اینها به کلی سیاست امپریالیستی ، یعنی سیاست نظام امپریالیستی کشور خود را دنبال می کنند . آنها وقتی به قدرت می رسند ، بدون این که کوچکترین تغییری در سیاست و نظام امپریالیستی حاکم بر کشور خود بدهند ، همان راه را ادامه می دهند . این ، یعنی سوسیال امپریالیسم . امیدوارم که این دانش آموز جوان ما ، اکنون دیگر فهمیده باشد که سوسیال امپریالیسم چیست ، رهبری چین از آنجا که در تمام اصول و

موازی مارکسیسم - لنینیسم دست به تقلب زد و همه چیز را به عکس خودش تبدیل کرد، این اصطلاح را نیز به اتحاد شوروی چسباند و انداخت توی دهان مائوئیست‌های دنیا. چیزی که نمی‌توان به اتحاد شوروی چسباند، امپریالیسم، یعنی حاکمیت انحصارهای سرمایه‌داری. انحصارهای سرمایه - داری عبارت است از تمرکز سرمایه در دست عده بسیار ناچیزی از سرمایه‌داران کسانی که می‌گویند اتحاد شوروی "سوسیال امپریالیست" است، خوب، بلند شوند به آنجا بروند. به کشور آلمان دموکراتیک و سایر کشورهای سوسیالیستی سری بزنند و بگردند و ببینند این انحصارهای سرمایه‌داری کجا هستند؟ لنین کلمه امپریالیسم را برای آخرین مرحله سرمایه‌داری، یعنی انحصارات سرمایه‌داری بین‌المللی برگزیده است. برای این که بتوانیم بگوئیم فلان کشور امپریالیست است، اول باید در آنجا سرمایه‌داری وجود داشته باشد. دوم باید خاصیت تمرکز و تراکم سرمایه، و سوم صدور سرمایه را دارا باشد. مثل انحصاراتی که امروز بخشی از جهان را به خود اختصاص داده‌اند. این، یعنی امپریالیسم. حالا هر نامی هم که بر آن بگذارند، فرقی نمی‌کند. در عرصه حرف و برجسب زدن، هر چیزی می‌توان گفت. به عنوان مثال می‌توان گفت که: "امپریالیست‌های حزب توده می‌خواهند سازمان چریک‌های فدایی خلق را تسخیر کنند!" خوب، می‌توانند به ما بگویند کمونیست - امپریالیست! این که کاری ندارد. اما این دیگر مسخره کردن مسائل است. چینی‌ها همه چیز را به مسخره گرفتند. چنان که می‌بینید، دیگر الان صاف ویوست کنده می‌گویند ما اشتباه کردیم و از بابت آن معذرت می‌خواهیم که بیست سال پیش در کره به آمریکا حمله کردیم و جدا مخالفیم که کره شمالی به انقلابیون کره جنوبی کمک کند تا میهن خود را آزاد کنند. یعنی از آدمکش‌های کره جنوبی دفاع می‌کنند و این کار را هم به نام سوسیالیسم انجام می‌دهند. سرمایه‌داری جهانی هم این اصطلاح "سوسیال امپریالیسم" را بل گرفت و با به به و چه چه در بوق و کرنای دستگاه جهنمی تبلیغات خود دمید که بیایید و ببینید مائوئوسه تونگ چه

تئوری زیبایی ارائه داده است. و امروز، دوستان ما، انقلابیون ایران، یواش یواش دارند به واقعیات پی می‌برند و تئوری ورشکسته "سوسیال امپریالیسم" و "رویزیونیسم" را کنار می‌گذارند و از آن می‌گریزند. تازه دارند پی می‌برند که در جهان سوسیالیسم وجود دارد و اگر رویزیونیسمی هم هست، در جایی نیست که قبلاً آدرس آن را می‌دادند. آدرس آن جای دیگری است و باید بروند آنجا را پیدا کنند، و در سر راه خود نیز کمی خود را در آینه تماشا کنند و خلاصه رویزیونیسم واقعی را به چشم ببینند.

مبارزه درون حزبی در هر لحظه الزامی نیست

س: در شرایط کنونی، مبارزه درون حزبی چگونه انجام می‌گیرد؟

ج: مبارزه درون حزبی، یک قانون ابدی که همیشه و در هر لحظه مصداق عینی داشته باشد، نیست. البته تا وقتی طبقات متخاصم در جامعه وجود دارند و تا وقتی مبارزه طبقاتی در اشکال بسیار متنوع خود در جریان است، انعکاس این مبارزه و این واقعیت گاه در درون حزب هم محسوس می‌شود. مبارزه درون حزبی معمولاً در شرایطی انجام می‌گیرد که در مسائل سیاسی و موضع گیریهای سیاسی، اختلاف نظر پیدا شود. در چنین زمانی مبارزه فکری بر سر این که کدام نظر درست است، در درون حزب انجام می‌شود. در مواردی که وحدت ایدئولوژیک و سازمانی و تشکیلاتی در یک حزب طراز نوین وجود دارد، مساله مبارزه درون حزبی به سایه رانده می‌شود و یا به حال انجماد درمی‌آید. در این موارد همکاری کلکتیو و جمعی برای حل مسائل مبرم سیاسی و اجتماعی حکمفرما است. به این ترتیب، اگر کسانی انتظار دارند که در شرایط کنونی حتماً باید در حزب مبارزه درونی انجام گیرد، کمی اشتباه می‌کنند. اما هم اکنون این مبارزه درون حزبی در سازمان‌های دیگر با حدت جریان دارد. این یک واقعیت است. تا آنجا که میدانیم،

در گروه‌ها و سازمان‌های دیگر، در زمینه مساله تعیین خط مشی سیاسی، برداشت‌ها و ارزیابی‌های سیاسی اختلاف نظر-های جدی وجود دارد. آن‌ها باید در نتیجه بحث و تبادل نظر و تعمق، سرانجام به نتیجه‌ای دست یابند که وحدت سیاسی و تشکیلاتی تمام گروه و سازمان‌شان را تامین کند. والا اگر وحدت ایدئولوژیک در درون یک گروه، سازمان یا حزب وجود نداشته باشد، وحدت سیاسی و تشکیلاتی نیز هرگز در آن بوجود نمی‌آید و نمی‌تواند به‌عنوان یک عامل و عنصر متحد در صحنه مبارزات سیاسی شرکت جوید.

سرنوشت آینده جبهه متحد خلق - انقلاب ایران و ایدئولوژی مذهبی آن

س: چنان‌که تاکنون مشاهده شده، پس از پیروزی جبهه متحد خلق در پاره‌ای از کشورهای و فراهم آمدن استقلال سیاسی و فروریختن دژهای استعمار، در این جبهه‌های ضدامپریالیستی، پراکندگی‌ها و مرزبندی‌های عمیقی به‌وجود آمده است. مانند ویتنام و کوبا که بورژوازی محلی آن‌ها در اردوگاه‌سازش-کاران قرار گرفت و با ارتجاع و امپریالیسم همدست گردید (مسائل معاصر آسیا و آفریقا). آیا جبهه متحد ما نیز به‌همین سرنوشت دچار می‌شود؟ و در غیر این صورت، چه ماهیتی خواهد یافت؟ لنین می‌گوید اعتراض سیاسی زیرپوشش مذهب، پدیده‌ای است که در مرحله معینی از تکامل جامعه، نزد همه خلق‌ها پیدامی‌شود. آیا انقلاب ما نیز شامل این واقعیت می‌شود؟ و در غیر این صورت، می‌تواند جایگزین سوسیالیسم شود؟ اگر نمی‌تواند، انقلاب ما در کدام مرحله تاریخی قرار دارد؟

ج: ابتدا بپردازیم به بخش اول سوال. جبهه‌ها به‌طور کلی عبارتند از همکاری نیروهای گوناگونی که دارای موضع‌گیری‌های مختلفی هستند و برای هدف‌های نسبتاً کوتاه مدت یا بلند مدت با یکدیگر به همکاری می‌پردازند.

کوتاهی و بلندی مدت همکاری این نیروها، به نزدیکی نظرگاه‌های سیاسی جریان‌های مختلفی که در یک جبهه شرکت می‌کنند و انطباق و نزدیکی این نظرگاه‌ها با یکدیگر بستگی دارد. مثلاً میان طبقه‌کارگر انقلابی یک کشور، یا جبهه‌کارگری جهانی، و بورژوازی ملی کشورهای "جهان سوم" که در مبارزه ضدامپریالیستی شرکت می‌کند، جبهه‌ای وجود دارد. روشن است که حدود این جبهه تا کجا است. بورژوازی ملی این کشورها، برای تامین یک استقلال محدود، علیه امپریالیسم مبارزه می‌کند، و طبقه‌کارگر کشورهای سوسیالیستی که در این کشورها حکومت را به دست دارد، در این چارچوب به این دولت-های سرمایه‌داری ملی یاری می‌رساند و از آنها حمایت می‌کند، خوب، هر گاه این همکاری از این چارچوب خارج شود، مسلماً "این جبهه علت وجودی خود را از دست می‌دهد. در داخل یک کشور نیز جریان به همین صورت است. در کشور ما، طبقه‌کارگر و توده‌های زحمتکش که خواستار ناپودی سرمایه‌داری امپریالیستی و پس از آن سرمایه‌داری بودند، دهقانانی که خواستار از میان رفتن تسلط امپریالیسم به صورت ارتجاعی-ساواکی رژیم شاه و مالکیت بزرگ بودند و سرمایه‌داری ملی لیبرال - به نمایندگی آقای بازرگان - که صاحب کارخانه بود و می‌خواست که استبداد شاه و ساواک برچیده شود و بورژوازی امپریالیستی نیز محدود گردد، در یک جبهه قرار گرفتند. حداقل برنامه این جبهه این بود که استبداد ساواکی شاه از میان برود و قدرت و تسلط امپریالیسم نیز در ایران محدود شود. اما هدف همه نیروهایی که در این مبارزه شرکت کردند، همین نبود. این هدف راست-ترین عناصر جبهه بود. پس از این که به این هدف دست یافتیم و از آن یک گام نیز پیشتر رفتیم، این عناصر راست، دیگر علت وجودی خود را در این جبهه از دست دادند. خوب، پس می‌بینیم در جبهه‌ای که دارای طیف بسیار وسیعی هست، میان نظرگاه‌ها و هدف‌های لایه‌های گوناگون آن، اختلافات جدی وجود دارد. یعنی در عین داشتن نقاط اشتراک، پایداری جبهه^۴

همکاری آنها با یکدیگر کوتاه مدت است و به این چارچوب محدود می شود که به هدف مشترک خود برسند. در همین جبهه ضدامپریالیستی اگر دو لایه چپ آن، یعنی طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش بی زمین و کم زمین را در نظر بگیریم می بینیم که اتحاد این دو لایه می تواند ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم ادامه یابد. زیرا هیچ مساله ای در میان این دو نیرو وجود ندارد که خواسته های آنها را از یکدیگر جدا سازد. اگر برنامه طبقه کارگر عملی شود، تمام خواسته های دهقانان در چارچوب مرحله کنونی و تکامل آتی آن، برآورده خواهد شد. برنامه کمونیسم برای دهقانان چیست؟ تقسیم زمین میان دهقانان کم زمین و بی زمین. اما دهقانان بی زمین و کم زمین همین که زمین گرفتند، به این نتیجه می رسند که این برایشان کافی نیست و به تنهایی نمی توانند اقتصاد خود را خیلی گسترش دهند و باید به نظام تعاونی روی آورند. این، در برنامه طبقه کارگر و سوسیالیسم می گنجد. یکی از اشکال مالکیت سوسیالیستی، مالکیت تعاونی است. پس به این ترتیب، میان این دو لایه چپ، یعنی انقلابی ترین نیروهای این جبهه متحد، تعارض و تناقض ریشه ای نمی تواند وجود داشته باشد. میان نیروهای ملی ضدامپریالیستی و ضد استبدادی نیز می تواند یک همکاری بسیار دراز مدت وجود داشته باشد. همچنین این همکاری، با لایه ها و قشرهای خرده بورژوازی شهری به اشکال مختلف می تواند وجود داشته باشد. ما در تاریخ، عمل و تجربه عملی کشور های سوسیالیستی را دیده ایم که نیروهای خلق، یعنی نیروهای زحمتکش، از خرده بورژوازی گرفته تا طبقه کارگر، می توانند تا ساختمان سوسیالیسم و تکامل آن با یکدیگر پیش بروند و تعارضی در میان آنها بوجود نیاید. به این ترتیب، چنان که گفتیم، به نظر ما جبهه متحد خلق و پایداری آن، به ترکیب این جبهه و میزان انطباق خواسته های لایه های مختلف تشکیل دهنده آن بستگی دارد. این جبهه از هم نمی پاشد، بلکه در شرایط تکامل آن، لایه های راست، لایه هایی که نقاط مشترک کمتری با لایه های خلقی دارند،

از جنبه جدا می‌شوند. جنبه خلق، به نظر ما می‌تواند تا سوسیالیسم پیش برود، راه رشد غیرسرمایه‌داری و سمتگیری سوسیالیستی در پیش بگیرد و در صورتی که در خلال تکامل آن سرکردگی طبقه کارگر تامین گردد، در جامعه دگرگونی‌های بنیادی و بزرگی در جهت سوسیالیسم برای تمام خلق ایجاد کند.

و اما در مورد بخش دوم سوال، باید بگویم که اعتراض سیاسی زیر پوشش مذهبی، در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارد. جنبش‌ها و قیام‌های انقلابی برای ایجاد دگرگونی‌های مترقی بر ضد نظام‌های موجود ارتجاعی، اغلب پوسته مذهبی داشته است. این امر پس از پیدایش مذهب، در دورانی طولانی همواره وجود داشته است: قیام‌های مربوط به دوره اولیه پیدایش مذهب مسیحیت، و پس از آن تمام قیام‌های دوران قرون وسطی در اروپا، جنبه مذهبی داشته‌اند. حتی اغلب قیام‌های ملی نیز جنبه و لفافه مذهبی داشته‌اند. قیام‌هایی که برضد امپراتوری رم برپا شده‌اند، همه چنین بوده‌اند. عین همین پدیده، در تاریخ ایران نیز دیده می‌شود. شیعه‌گری، دارای یک عامل و عنصر مهم ایرانی است. اغلب قیام‌های ایرانیان برضد تسلط خلیفه‌گری، جنبه مذهبی داشته است. در اروپا نیز چنین بوده است. این امر، بسیار روشن است. خلق انگلستان قیام خود را علیه رم به صورت قیام مذهب انگلیکان آغاز کرد که گرایش خاص در مسیحیت بود و هم‌اکنون نیز مذهب رسمی انگلستان است. این گرایش، پاپ را قبول ندارد. گرایش مذهبی آلمان به صورت پروتستانیسیم، برضد پاپ ظاهر شد. گرایش روسیه برای بیرون آمدن از زیر تسلط امپراتوری رم، به صورت مذهب ارتدوکس انعکاس پیدا کرد. گرایش ملی لهستان کشوری که در میان تسلط پروتستان-نیسم آلمان و گرایش ارتدوکس روسیه قرار داشت، به صورت کاتولیسیسم رمی درآمد، زیرا رم زیاد آن را تهدید نمی‌کرد اما دو نیروی روسیه‌تزاری و آلمان، همیشه موجودیت آن را مورد تهدید قرار می‌دادند. در واقع،

مقاومت لهستان به صورت یک مذهب، مخالف مذهب این دو کشور، درآمد. قیام‌های دهقانی دوران قرون وسطی، قیام‌های خود ایران، چه نمونه‌های استقلال طلبانه و چه دهقانی آن همه دارای گرایش‌های مذهبی بوده‌اند؛ از جنبش‌های قبل از اسلام نظیر جنبش مانی، بوندوس، مزدک و غیره تا قیام‌ها و جنبش‌های استقلال طلبانه پس از اسلام مانند قیام بابک خرم‌دین، سربداران، ابومسلم خراسانی، علویان و حتی صفویان و غیره و غیره، همه پوشش و جنبه مذهبی نیز داشته‌اند و در نقاط گوناگون با لفافه مذهبی مبارزه کرده‌اند. نمونه‌های این قبیل قیام‌ها در تاریخ بسیار زیاد است. یعنی این تز لنین کاملاً صحیح است که نزد همه خلق - ها اعتراض سیاسی، یعنی مبارزه برای ایجاد دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی - سیاسی در جامعه، پوشش مذهبی داشته است. نمونه الجزایر و ایران خود ما، برای همین گرایش، نمونه‌های بارزی هستند. و اما به نظر ما این اعتراضات سیاسی که پوشش مذهبی دارند، نمی‌توانند جای سوسیالیسم را بگیرند، اما می‌توانند با سوسیالیسم همزیستی و آمیختگی پیدا کنند، یعنی طبق ارزیابی ما، که هم اکنون نیز روی آن پا می‌فشاریم و به آن معتقد هستیم، گرایش سوسیالیسم علمی و گرایش مترقی، توده‌ای، خلقی و ضد امپریالیستی اسلامی، می‌توانند در دورانی بسیار طولانی با یکدیگر در جهت پیشرفت اجتماعی، همکاری صادقانه و بی‌خدش‌های داشته باشند. چنان‌که نمونه‌های این همکاری را در کشورهای سوسیالیستی مشاهده می‌کنیم. در این کشورها احزاب مذهبی وجود دارند که در ساختمان سوسیالیسم مشارکت می‌کنند. در جمهوری دموکراتیک آلمان حزب کاتولیک دموکرات - مسیحی، از همان آغاز، در ساختمان سوسیالیسم در این کشور، که تا کنون ۳۵ سال از آن می‌گذرد، شرکت داشته‌است. رهبر این حزب تا سال گذشته رئیس مجلس بود و اکنون نیز معاون رئیس جمهوری است و علاوه بر این، وزرائی در کابینه دارد. منتها در آنجا نیز مذهبی که این حزب به آن معتقد است با مذهب آقای اشتراوس از حزب دموکرات - مسیحی

آلمان غربی، همانقدر تفاوت دارد که مذهب امام خمینی با مذهب آیت-
 الله روحانی. روحانی از سرمایه داری و مالکیت بزرگ دفاع می کند، و
 امام خمینی از زحمتگشان و مستضعفین. به همین جهت، میان خط خلقی،
 انسانی و انقلابی اسلامی امام خمینی، و راهی که طرفداران سوسیالیسم
 علمی به آن اعتقاد دارند، امکان همکاری برای یک مدت بسیار طولانی،
 وجود دارد. به همین دلیل من در نخستین مصاحبه مطبوعاتی که در این-
 جا داشتم، در زمان آمدن به ایران، گفتم که برای ما همکاری بانپروهای
 انقلابی اسلامی یک مساله استراتژیک و درازمدت است و به هیچ وجه مساله-
 ای تاکتیکی و روزمره نیست و ما می توانیم با آنها تا ساختمان سوسیالیسم
 پیش برویم. حالا اگر آن نظامی که در ایران برقرار خواهد شد، فرضاً
 اسمش هم قسط اسلامی باشد، ما با آن موافق هستیم. به جای
 سوسیالیسم بگویند قسط اسلامی. ما تمام مطالبی را که آیت الله بهشتی در
 زمینه تعدیل ثروت در ایران و تقسیم عادلانه درآمد ملی میان تمام مردم
 ایران پیشنهاد کردند و گفتند که باید در یک سال آینده اجرا شود، صددر
 صد تایید می کنیم. حالا اسمش را بگذارند قسط اسلامی. ما با محتوای این
 اقدامات کار داریم. به نظر ما، این اقدامات گامی است به سوی تعدیل
 ثروت در جامعه که یکی از خواست های اساسی جامعه و یکی از دگرگونی های
 بنیادی مورد نظر سوسیالیسم است. به همین جهت، ما این همکاری را،
 به صورت یک همکاری و هم رزمی استراتژیک و درازمدت مطرح کرده ایم و روی
 آن نیز ایستاده ایم.

تفاوت میان استعمار و استعمار نو چیست؟

س: تفاوت میان استعمار و استعمار نو چیست؟ لطفاً در این باره کمی
 توضیح بدهید.

ج: دوست‌گرمی، استعمار تعریف کاملاً مشخصی دارد. دولتهای سرمایه‌داری اروپایی و ژاپنی، در شرق و غرب، برای غارت سایر کشورها، از تاریخ معینی شروع کردند به مستعمره کردن این کشورها. این استعمار، ابتدا به صورت صدور کالا آغاز شد و به تدریج به صورت تسلط سیاسی و نظامی بر کشورهای مستعمره درآمد. یعنی کشورهای انگلستان، پرتغال، فرانسه، آلمان و هلند، ابتدا کالاهای صنعتی خود را به کشورهای عقب‌افتاده فرستادند و مواد خام آنها را با قیمتهای بسیار نازل خریداری کردند و به کشورهای خود منتقل ساختند، در این معاملات، سودهای بسیار بزرگی بردند، آنها برای این که سود معاملات خود را تثبیت و تحمیل کنند، در زمینه قیمت‌های خرید و فروش دلخواه خود، زیرا در همین معاملات و مبادلات بود که سودهای کلان غیر عادی به دست می‌آمد - تصمیم گرفتند مواضع خود را از لحاظ سیاسی و نظامی در این کشورها مستحکم کنند، و این کار را از دو طریق آغاز کردند، یکی از راه خریدن حکام محلی، قدرتمندان و روسای قبایل محلی، و یکی دیگر از راه قشون‌کشی آشکار و مسلم. یعنی با ارتش خود کشورهای گوناگون را تسخیر کردند و پس از استقرار در این کشورها، توقف ارتش خود را در آنها به صورت قرارداد درآوردند و در این زمینه با دولتهای موجود این کشورها موافقت‌نامه‌هایی امضا کردند، اما تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را از راه بستن قراردادهای دوجانبه تکمیل و برقرار ساختند، به این ترتیب در اواخر قرن گذشته، تقریباً تمام جهان به دو بخش کشورهای مستعمره و کشورهای استعمارگر تقسیم می‌شد، در این میان، چند تا کشور هم بودند که به طور استثنایی نیمه‌مستعمره بودند، یعنی ظاهراً دارای استقلال سیاسی بودند، اما از لحاظ اقتصادی و سیاسی در واقع به تمام معناتحت تسلط استعمار قرار داشتند.

از اوایل قرن بیستم، یعنی از هشتاد سال پیش به این طرف، سرمایه‌داری کم‌کم وارد آخرین مرحله تکامل خود، مرحله امپریالیسم می‌شد،

تفاوت امپریالیسم یا دوران سرمایه‌داری قبلی، یعنی سرمایه‌داری میتنی بر رقابت آزاد، در این بود که در آن زمان سرمایه‌داری به‌طور عمده، تنها کالا صادر می‌کرد و مواد خام تحویل می‌گرفت، اما در دوران سرمایه‌داری امپریالیستی، کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، دست به صدور سرمایه به کشورهای تحت تسلط خود زدند و در جریان تولید و توزیع داخلی این کشورها نیز دخالت کردند. تا قبل از آن، کالا می‌فروختند و کالا می‌گرفتند و از آن سود می‌بردند؛ اما پس از آن، یعنی از آغاز دوران امپریالیسم شروع کردند به صدور سرمایه. آنها در این کشورها سرمایه‌گذاری می‌کردند، موسسات تولیدی و بهره‌برداری ایجاد می‌کردند، نیض حیاتی تولید جامعه را قبضه می‌کردند، و از این طریق سودهای کلانی به دست می‌آوردند و به کشورهای خود منتقل می‌ساختند. این عبارت است از تفاوت میان دوران امپریالیسم و دوران سرمایه‌داری ماقبل امپریالیستی؛ صدور کالا و سپس از آن صدور سرمایه.

و اما پس از جنگ دوم جهانی، دوران نو استعمار شروع می‌شود. پس از جنگ دوم جهانی، در نتیجه پیروزی اتحاد شوروی، در درجه اول بر فاشیسم - بویژه فاشیسم آلمان - و شکست میلیتاریسم ژاپن، ضربه فوق‌العاده محکمی بر نظام امپریالیستی جهان وارد آمد. امپریالیسم در این دوران، سیاست استعماری خود را به‌دو شکل اعمال می‌کرد. یکی به شکل همان سیستم قدیمی مستعمراتی خود که قسمت اعظم کشورها به این شکل زیر تسلط آن بودند، و یکی هم به صورت صدور سرمایه و تسلط بر کشورهای غیرمستعمره. از جمله این کشورها، می‌توان چین (پیش از حمله ژاپن به این کشور)، ایران و اتیوپی را نام برد. اینها از جمله کشورهایی بودند که مستقیماً مستعمره نبودند. یعنی امپریالیسم سیستم مستعمراتی خود را از لحاظ شکل حکومتی به‌ارث گرفته بود و سیاست اقتصادی خود، یعنی صدور سرمایه را در این کشورها توسعه می‌بخشید. بر سیستم مستعمراتی قدیم امپریالیسم ضربه فوق‌العاده محکمی وارد آمده بود، زیرا کشورهای غربی در مبارزه علیه

فاشیسم ناگزیر بودند با وعده‌هایی در زمینه آزادی و هواداری از منافع و آزادی توده‌های مردم، خود را در برابر رقیب امپریالیستی خود تجهیز کنند. پس از آن که اتحاد شوروی با ضربات مهلک خود فاشیسم آلمان را از پای درآورد و فاشیسم ژاپن نیز از پای درآمد، بر این مجموعه تسلط استعماری، ضربه اخلاقی، سیاسی و نظامی بزرگی وارد آمد. خلق‌ها به حرکت درآمدند و در تمام کشورهای مستعمره، یک مبارزه وسیع علیه استعمار و امپریالیسم آغاز شد. اما سمتگیری این مبارزه، در درجه اول به سوی شکل تسلط سیاسی امپریالیسم، یعنی شکل استعمار بود. خلق‌ها، دیگر حکام انگلیسی، فرانسوی، پرتغالی یا ایتالیایی را قبول نداشتند و می‌خواستند استقلال سیاسی به دست آورند. به این ترتیب، نبرد دوران اول، نبرد برای کسب استقلال سیاسی این کشورها بود. این نبرد، در تاریخ پس از جنگ، نتایج فوق‌العاده درخشانی به بار آورد. امپریالیسم ناگزیر شد محتوای استعمار قدیم را که عبارت بود از مکیدن زالو و آوارخون خلق‌های این کشورها، در اشکال تازه و با پوشش بیشتر حفظ کند. زیرا دیگر با اشکال قدیم و بطور عریان و علنی نمی‌شد این کار را کرد. مابراین می‌گوئیم نو استعمار، یا استعمار نو، واقعا هم محتوای استعمار، در استعمار نو باقی ماند. این محتوی عبارت است از غارت سرمایه‌های امپریالیستی از حاصل دسترنج و ثروت‌های ملی خلق‌های "جهان سوم". این محتوی هم در دوران استعمار وجود داشت و هم در دوران نو استعمار هست. منتها امپریالیسم ناگزیر شد برای آن در شکل و پوشش جدیدی، امکان ادامه حیات پیدا کند. در دوران پس از جنگ، یعنی دورانی که استعمار کهنه از میان رفت، دیگر تسلط ارتش انگلستان بر هندوستان، ارتش فرانسه بر مصر و تسلط ارتش پرتغال بر کشورهای تحت سلطه این کشور - که اخیرا ریشه‌کن شد -، نمیتوانست به شکل سابق ادامه یابد. این دوران تازه پس از استعمار را که محتوای آن، یعنی تسلط واقعی غارتگرانه امپریالیسم بر جای مانده، اما اشکال تازه‌ای یافته است، استعمار نو می‌نامیم. یعنی واقعا در اساس تغییری پیدا نشده است.

مثلا کشورهایمانند مصر، کنیا، اندونزی و بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی، واقعا در دوران استعمارنوزندگی می‌کنند. یعنی تحت تسلط همان محتوای سابق استعماری هستند، با این تفاوت که یک شکل استقلال سیاسی ظاهری دارند. ظاهرا دارای نهادها، دستگاه‌ها و نظام سیاسی مستقلی هستند، اما با انواع قراردادهای نظامی و اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های هنگفت انحصارهای امپریالیستی، و هزاران قید و بند دیگر به امپریالیسم وابسته هستند و بخش عمده درآمد ملی و ثروت ملی شان توسط انحصارهای سرمایه‌داری امپریالیستی، غارت می‌شود. در مجموعه مفهوم استعمار نو، یک سلسله مناسبات اقتصادی و سیاسی جدید پیدا شد که در گذشته وجود نداشت. ما این مناسبات را مناسبات دوران نواستعمار می‌نامیم. این است تفاوت میان استعمار و استعمار نو.

یوگسلاوی در آینده به چه راهی خواهد رفت؟

س: لطفا توضیح دهید که سرانجام یوگسلاوی به کجا خواهد رفت و در

آن چه تحولاتی روی خواهد داد؟

ج: این پرسش بیشتر به پیشگویی احتیاج دارد، تا به بحث و توضیح! در واقع این دوست عزیز از ما خواسته است به شیوه پیامبرانه پیشگویی کنیم که در یوگسلاوی چه خواهد شد. باید خیلی ساده بگویم که ما چه می‌دانیم چه خواهد شد؟ در یوگسلاوی نیروهای مختلفی وجود دارند، نیروهای مارکسیستی، نیروهای توده‌ای، نیروهای ضد امپریالیست و نیز نیروها و عناصر سازشکار و رویزبونیست‌ها که خیلی هم قابل توجه هستند. در داخل حزب کمونیست یوگسلاوی نیز چنین گرایش‌هایی هست. علاوه بر این، عنصر نفاق و نفاق ملی در آنجا وجود دارد که امپریالیست‌ها می‌توانند بسیار از آن استفاده کنند. این نفارها در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و غیره

است. یعنی هم عوامل منفی وهم عوامل مثبت، در جامعه یوگسلاوی وجود دارد. اما به طور کلی، فکر می‌کنم آن زیربنای سوسیالیستی که در یوگسلاوی هست، و نیز نیروهای انقلابی اصیل سوسیالیستی که هنوز در آنجا وجود دارند، اجازه گرایش‌های انحرافی را لاقدر در خط گذشته، نخواهند داد. آنها اجازه نخواهند داد که یوگسلاوی از این خط نیز بیشتر به سوی راست برود و در مواضع راستگرایانه‌تری قرار گیرد، یا در زیربنای آن تغییرات بنیادی در جهت منفی بوجود آید. این یک واقعیت است. اما بدون تردید امپریالیسم در دوران آینده تمام نیروی خود را برای کشاندن یوگسلاوی به سوی راست، متمرکز خواهد کرد. امپریالیسم خواهد کوشید یوگسلاوی را از راهی که تا کنون می‌رفته‌است، منحرف سازد، و این تلاش چیزی نیست که بتوان به آن کم بها داد. به اعتقاد ما، تمام نیروهای ضد امپریالیستی جهان نیز خواهند کوشید تا نیروهای سالم انقلابی، ضد امپریالیست و سوسیالیست یوگسلاوی، بتوانند در این نبرد دست بالا را داشته باشند. این احتمال را که ممکن است در یوگسلاوی برخوردهای سخت‌تری نسبت به گذشته پیش‌بیاید، نمی‌توان از نظر دور داشت. همچنان که ممکن است - و بارها در اینجا گفته‌ایم - اگر این وضعی که در آن، اکنون امام خمینی با آن حیثیت و نفوذ همه‌گیرش تمام نیروهای اسلامی را زیر پرچم خود نگه داشته‌است، دگرگون شود و یا از بین برود، ممکن است اختلافات بسیار شدیدی میان این گروه‌های گوناگون به وجود آید. این طبیعی است و کاملاً هم طبیعی است. در تمام کشورها - بجز اتحاد جماهیر شوروی که به علت آبدیدگی حزب کمونیست دچار چنین پدیده‌ای نشد، و نیز سایر کشورهای سوسیالیستی که در آنها حزب کمونیست به معنی کامل کلمه مستحکم شده بود - چنین پدیده‌هایی بوجود آمده‌است. حتی در چین، می‌بینیم که چگونه دن سیائوپینگ از یک طرف و هواکوئوفنگ از طرف دیگر، هر روز چنگ و دندان به هم نشان می‌دهند و علیه یکدیگر اردو کشی می‌کنند برای این که موقعیت و خط خود را تحمیل کنند. آنها در عین حال

که در سیاست خارجی کاملا در یک سمت قرار گرفته اند، دچار اختلافات شدید داخلی هستند، در یوگسلاوی نیز این احتمال وجود دارد. اما نباید مطلقا چنین پنداشت که در آنجا، پدیده تشدید اختلاف میان گرایشهای مختلف، میان گرایشهای سازشکارانه - بویژه در سیاست اقتصادی و در نتیجه در سیاست خارجی - و گرایشهای انقلابی، تشدید نخواهد شد. ما امیدواریم چنین برخوردهایی به وجود نیاید و اگر هم به وجود بیاید، به سود نیروهای انترناسیونالیست انقلابی خاتمه پیدا کند.

نحوه کمک انقلابی کشورهای سوسیالیستی به جنبش های ضد امپریالیستی

س: من سرانجام به این نتیجه رسیده ام که امروز هیچ جریان سیاسی در ایران، درست تر و صحیح تر از حزب توده ایران نیست، و مانند این حزب، به ویژه در سیاست داخلی، عمل نمی کند. حزب توده ایران شناخت علمی و کاملا درستی دارد. و اما در مورد سیاست خارجی اتحاد شوروی مسئله ای برایم مطرح شده است که لطفا به آن جواب بدهید: چرا اتحاد شوروی که یک نیروی عظیم جهانی است، در کمک به جنبش های انقلابی کشورهای مختلف که تحت فشار امپریالیسم هستند، به اندازه کافی وارد عمل نمی شود؟ مثلا وقتی دولت دست نشانده آمریکا در آفریقای جنوبی به خاک آنگولا تجاوز می کند و ۲۰۰ تن را نیز به هلاکت می رساند، و یا وقتی چین - همکار امپریالیسم جهانی - به ویتنام حمله می کند، چرا دولت شوروی برای کمک وارد عمل نمی شود؟

" یک فرد مسلمان "

ج: خوب، انتظار این دوست ما این است که اگر اتحاد شوروی مدعی هواداری از جنبش های آزادیبخش ملی تمام خلق های جهان است، چرا عملا وارد میدان مبارزه برای آزاد کردن این ملت ها نمی شود. استنباطی

که این دوست ما دارد، این است و از مامی پرسد که : شما همه جادرتبلیغات خود می نویسید که اتحاد شوروی به یک قدرت عظیم جهانی تبدیل شده است که نیروی آن نیز از امپریالیسم بیشتر است . و چون بیشتر است ، پس باید کار را یکسره کند و راحت و آسوده کلک امپریالیسم را بکند . سوءال این دوست مسلمان تقریباً چنین مفهومی دارد ، و می تواند با حسن نیت کامل نیز نوشته شده باشد . ما در باره این موضوع ، یک بار دیگر نیز مفصلاً بحث کرده ایم . یعنی در باره مسئله جنگ و صلح و سرعت روند آزادی بشریت از یوغ سرمایه داری و غارت امپریالیستی . آنچه ما هوا داران سوسیالیسم علمی مدعی آن هستیم ، این است که دوران آزادی بشریت از سلطه امپریالیسم آغاز شده است و ما در این دوران تاریخی به سر می بریم . این دوران ، جالبترین دوران های تاریخ بشر است . یعنی پس از کمون اولیه که بشر گرفتار جامعه طبقاتی شد و ظلم و غارت و زورگویی به صورت قانون جامعه درآمد ، دوران آزادی بشریت تازه با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر آغاز شد . حالا این که این دوران چقدر طول بکشد ، مسئله ای است که ما نمی توانیم پیش بینی کنیم و این کار بسیار دشواری است ، زیرا از میان بردن نیرویی که هزاران سال در جامعه طبقاتی پایه و ریشه دارد ، نه تنها کار آسانی نیست ، بلکه بسیار دشوار است . آن هم با یک شروع و یک تناسب بسیار ضعیف : ۶۳ سال پیش ، انقلاب اکتبر آغاز شد ، یعنی یک نطفه بسیار ضعیف در مجموعه جهان طبقاتی پدید آمد که تازه پس از پیروزی در روسیه ، هنوز نسبت به نیروی جهانی سرمایه داری ، عنصر بسیار ضعیفی بود . در این ۶۳ سال انقلاب جهانی پیروزی های بسیار بزرگی به دست آورده ، اما هنوز قدرت آن به جایی نرسیده است که بتواند امپریالیسم را به آسانی از میان بردارد . در این روند ، تغییر تناسب نیروها ، دائماً در حال انجام است . یعنی اگر ما سال ۱۹۱۷ را مبدأ قرار دهیم و برای تاریخ پس از آن تغییراتی که در این تاریخ در جهان به وقوع پیوسته است منحی ریاضی بکشیم ، و

مشخص کنیم که چه نیروهایی از بشریت در چه تاریخی آزاد شده‌اند و تا چه حد آزاد شده‌اند، و نیز این جنبش جهانی ضد امپریالیستی چه شکست‌هایی را ناگزیر بوده است تحمل کند و در این زمینه چه برخوردهایی در جهت منفی بوده است، می‌بینیم که این تغییر تعادل و تناسب نیروهای جبهه^۶ ضد امپریالیستی و جبهه^۶ امپریالیسم جهانی، دائما در حال پیشرفت بوده و تناسب نیروها در جهان به سود سوسیالیسم و به زیان امپریالیسم در حال دگرگون شدن بوده و هست. اما این به آن معنا نیست که در هر لحظه‌ای، این یکی نسبت به آن یکی تفوق مطلق پیدا کرده است. تا سال ۱۹۶۰ تناسب نیروها در جهان کاملا به سود امپریالیسم بود. تنها در سال ۱۹۶۵ یعنی پس از آن که پیشرفت‌های صنعتی، علمی و فنی در اتحاد شوروی به جایی رسید که از لحاظ نیروی نظامی و وسایل دیگر در این زمینه تعادلی برقرار شد، می‌شد گفت که دیگر سوسیالیسم شکست‌ناپذیر شده است تقریبا در همین سال کمونیسم جهانی توانست ادعا کند، و این جمله در ادبیات جهانی پیدا شد، که دیگر جهان سوسیالیسم شکست‌ناپذیر و بازگشت-ناپذیر گشته است. از آن تاریخ تا کنون، چند سال می‌گذرد؟ تنها ۱۵ سال. این مدت، از لحاظ جهانی و تاریخی و برای پیروزی مطلق سوسیالیسم، هنوز زمان خیلی کوتاهی است. درست است که در این ۱۵ سال تغییرات عظیمی در جهان به وقوع پیوسته است. اما این تغییرات عظیم هنوز به آن اندازه نیست که بتواند قدرت وحشتناک و جهنمی امپریالیسم را، با این همه امکانات صنعتی و مالی ناشی از غارت جهان، و نیز با وجود جهلی که هنوز میلیاردها جمعیت جهان را در قید و بند خود نگاه داشته است، چنان که غارتگری و ستمگری امپریالیسم را می‌پذیرند و تحمل می‌کنند، به آسانی بتوان از میان برد. خوب، پس از پیدایش انقلاب اکتبر، لنین این اندیشه^۶ اساسی را مطرح کرد که بهترین راه برای از میان بردن امپریالیسم، صلح جهانی است. در آن زمان، در این زمینه، دو نظر پیدا شد. یکی نظر چپ‌گرایان بود که تروتسکی در آن‌ها قرار داشت و معتقد

بود که تنها در صورتی می‌توان سوسیالیسم را در روسیه حفظ کرد که انقلاب صادر شود. یعنی از طریق نیروی نظامی جنگید تا در سایر کشورها نیز، و به ویژه در کشورهای اروپای غربی، سوسیالیسم به وجود آید. لنین این تز را رد کرد و تز "امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور واحد" را در برابر آن قرار داد و گفت انقلاب را نمی‌توان صادر کرد. در هر جامعه‌ای باید شرایط عینی انقلاب پیداشود، و تا این شرایط پدید نیامده‌اند، صدور انقلاب نه تنها اصلاً نتیجه بخش نیست، بلکه منجر به شکست خواهد شد و نتایج منفی به بار خواهد آورد. بر عکس، باید همزیستی مسالمت‌آمیز را در برابر سرمایه‌داری - که امروز نمی‌توان آن را شکست داد، زیرا انقلاب در جهان نیروی آن را ندارد، و آمادگی خلق‌ها هنوز به آن حدی نیست که بتوانند این کار را بکنند - قرار داد. در چارچوب همزیستی مسالمت‌آمیز است که امپریالیسم که دائماً خواهان جنگ است و سیاست خود را می‌خواهد از طریق جنگ تحمیل کند و در همه جا وسیلهء تحمیل سیاست آن، جنگ است، مدام تضعیف می‌شود و بزرگ‌ترین امکان تحمیل امپریالیستی، از جنگ آن خارج می‌گردد.

امپریالیسم برای تاءمین منافع خود وسایل و امکانات دیگری نیز در اختیار دارد. وسایل و امکانات اقتصادی، مالی، ایدئولوژیک و فرهنگی. امامم‌ترین وسیلهء استعمار امپریالیسم عبارت است از تحمیل سیاست‌های خود از طریق نظامی. یعنی همین کاری که هم اکنون در کره انجام می‌دهد و ۲۰ سال در ایران انجام داد. تز لنینی همزیستی مسالمت‌آمیز یعنی این که اگر بتوان صلح را به امپریالیسم تحمیل کرد، در این شرایط، امکان آن فراهم شده است که روند آزادی خلق‌ها آسان‌تر و کم‌دردتر انجام گیرد. امروز نیز همین مسئله اهمیت حیاتی دارد. اصلاً فرض کنیم که اگر جنگ اتمی درگیر شود، به احتمال قوی امپریالیسم نابود خواهد شد. حال باید دید که تلفات بشریت در یک جنگ اتمی برای نابودی امپریالیسم، در مقایسه با تلفات و خساراتی که در عرض ۵۰ سال خواهد داد تا به تدریج امپریالیسم

نابود شود، کدامیک بیشتر است؟ مسلم است که تلفات و خسارات ناشی از جنگ اتمی، بیشتر خواهد بود. ما امروز نتایج یک جنگ اتمی را به خوبی می‌دانیم. یعنی هر کسی که واقعا با الفبای قدرت نظامی اتمی و راکت‌های اتمی آشنا باشد، به خوبی می‌داند که هم اکنون ۱۶۰۰ راکت اتمی آماده در اتحاد شوروی، و ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ راکت اتمی لوبال، اینترکنینانتال در اختیار آمریکا است. هریک از این راکت‌ها، برای نابود کردن یک شهر ده میلیون نفری، مثل نیویورک، کافی است. تصور کنید که مجموعه‌ای ۳۰۰۰ راکت اتمی یک‌بار به هدف‌های خود شلیک شوند، در جهان چه چیزی باقی خواهد ماند؟ این تلفات و خسارات، به هیچ وجه نمی‌ارزد. چنان‌که ماروند انقلاب جهانی را می‌بینیم، آینده بانبروهای انقلابی جهان است. ما هم اکنون شاهد آن هستیم که کشورهای جهان یکی پس از دیگری آزاد می‌شوند. امپریالیسم روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شود، یعنی آن کارهایی را که در گذشته می‌توانست انجام دهد، امروز دیگر قادر به انجام آن‌ها نیست. فردا کمتر، پس فردا کمتر و پنج سال دیگر از این هم کمتر توانایی خواهد داشت. این روند انقلاب جهانی است. به این ترتیب، امکانات کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی برای کمک به کشورها و جنبش‌های دیگر، در این چارچوب است. یعنی در چارچوب دوری از دامن‌زدن به یک جنگ ویران‌ساز اتمی. اما در همین چارچوب نیز می‌بینیم هر کمکی که خلق‌ها بخواهند، در اختیار آن‌ها می‌گذارد. اتحاد شوروی در اعلامیه‌های خود، از جمله در قطعنامه رسمی کنگره بیست و پنجم حزب کمونیست شوروی اعلام کرده است که اتحاد شوروی آماده است به هر نیروی خلقی، در هر نقطه از جهان، که علیه امپریالیسم مبارزه می‌کند، از هیچ کمکی فروگذار نکند، حتی کمک‌های نظامی. این موضوع را رسماً اعلام داشته و یک تعهد رسمی جهانی است. در این قطعنامه، عین این جمله نوشته شده است. و این دیگر با خود خلق‌ها است که امر انقلاب را در دست گیرند و آن را به انجام رسانند. اتحاد شوروی در هیچ نقطه‌ای از جهان، انقلاب را صادر نمی‌کند. در جنگ

ویتنام ، دولت شوروی بارها به ویتنام اعلام کرد که هرگاه شما صلاح بدانی و از ما بخواهید صدها هزار داوطلب شوروی که برای نبرد در کنار شما ثبت نام کرده اند ، آماده اند تا به جبهه جنگ فرستاده شوند . و رفقای ویتنامی پاسخ داده اند که ما از لحاظ نفر به اندازه کافی نیرو داریم ، شما تنها به ما کمک نظامی بکنید . یعنی اسلحه ، مهمات و سلاح هایی که می توان با آن ها هواپیماهای " ب - ۵۲ " را سرنگون کرد ، به ما بدهید . به ما متخصص بدهید . رفقای ویتنامی همین را خواستند و اتحاد شوروی نیز همین کمک ها را به آن ها کرد . دوستان آنگولایی از رفقای کوبایی کمک خواستند و گفتند برای مانیروی کمکی و داوطلب بفرستید . آن ها هم فرستادند . در حقیقت ، این داوطلبان همیشه آماده اند که به یاری خلق ها بشتابند . انقلابیون اتیوپی نیز تقاضای فرستادن داوطلب و نیروی کمکی کردند ، و برایشان فرستاده شد . البته پس از این که حمله امپریالیست ها از چند طرف به کشورشان آغاز شد . به این ترتیب ، مسئله ، مسئله خود خلق ها است ، نه صدور انقلاب و گسیل داشتن سرباز از اینجا به آنجا . ما تصور می کنیم که خلق ها اکنون دارای چنان امکانات وسیعی هستند که حتی بدون این کمک ها - مگر در موارد استثنایی ، مانند افغانستان ، اتیوپی و آنگولا - می توانند نیروهای امپریالیستی را از بین ببرند . زیرا وجود قدرت بزرگ اتحاد شوروی مانع عمل امپریالیسم است . فیدل کاسترو گفته است همین وجود اتحاد شوروی مانع از این است که امپریالیسم آمریکا که حاضر است به هر کار جنون آمیزی دست بزند ، بتواند به کوبا حمله کند .

چند روز پیش ، نوشته ای از یک روزنامه اسلامی را در رادیو تهران می خواندند که نوشته بود تهدید اشغال کانال سوئز از سوی امپریالیست ها ، در برابر تهدید جنگ اتمی شوروی با شکست روبرو شد ، و امپریالیسم انگلیس ، فرانسه و اسرائیل ناگزیر شدند کانال سوئز را که در سال ۱۹۵۶ به آن حمله کرده بودند ، ترک کنند . ما می بینیم که کشورهای سوسیالیستی تا آن حدی که ممکن است ، برای کمک به جنبش های آزادیبخش ملی آماده اند . امروز

می‌توان در این زمینه آماری تهیه کرد. تقریباً نهم از تمام جنبش‌های آزادبیش ملی که در ۶۳ سال اخیر برپا شده‌است، از کمک مستقیم نخستین کشور سوسیالیستی جهان، و پس از جنگ دوم جهانی، از کمک مستقیم سایر کشورهای سوسیالیستی برخوردار شده‌اند. و لاقلاً اگر در یک لحظه تاریخی این کمک‌ها را دریافت نمی‌داشته‌اند، از لحظه دیگر، تمام موجودیت و ثبات آنها وابسته به کمک‌های کشورهای سوسیالیستی بوده‌است.

این مسائل را، در این چارچوب باید درک کرد. به همین جهت است که ما سیاست کشورهای سوسیالیستی را از لحاظ جهانی، پشتیبانی بی‌دریغ و بدون چشم داشت از جنبش‌های آزادبیش ملی می‌دانیم. امروز خبر کوچکی در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات چاپ شده‌است که به دوستان توصیه می‌کنم حتماً آن را بخوانند. در این خبر آمده است که هندوستان برای گرفتن اسلحه از شوروی با این کشور قراردادی بسته است. روشن است که هندوستان این جنگیدن با مثلاً آلمان دموکراتیک نمی‌خواهد. بلکه برای نبرد علیه آمریکا، انگلستان، فرانسه و علیه تجاوز چین و پاکستان می‌خواهد. یعنی برای دفاع از استقلال و حاکمیت ملی خود، یک میلیارد و ششصد میلیون دلار اسلحه خریداری کرده است و پول آن‌ها را ۱۷ ساله با نرخ ۲٪ سود - همان خرج کارمزد - می‌پردازد، که خیلی ناچیز است. شما می‌بینید که بانک ملی ایران در اقتصاد اسلامی، ۴٪ کارمزد می‌گیرد. یعنی می‌خواهم بگویم که این ۲٪ حتی خرج بانکی آن هم نمی‌شود، آن هم به مدت ۱۷ سال. و باید توجه داشت که در این مدت، در آنجا چقدر تورم در پیش خواهد بود. و تازه، ثلث قیمت آن‌ها در هفده سال آینده پرداخت خواهد شد. این کمکی است که اتحاد شوروی به کشور بزرگی مانند هندوستان داده‌است تا از استقلال خود در برابر تمام خطراتی که از سوی امپریالیست‌ها آن را تهدید می‌کند، به دفاع برخیزد. این گونه کمک‌ها، هر روز به کشورهای گوناگون داده می‌شود. دیروز نظیر همین قرارداد بین یمن جنوبی و شوروی بسته شده است. یمن جنوبی از سوی کشورهای

امپریالیستی در محاصره قرار دارد. اینها کمک‌هایی است که شوروی به این کشورها می‌کند. هم‌اکنون کارشناسان کشورهای سوسیالیستی در تمام این کشورها مشغول کمک و تلاش هستند. در همین ایران خودمان، یواشکی خواندیم که در حال حاضر ۱۴۴ واحد صنعتی به کمک اتحاد جماهیر شوروی دارد ساخته می‌شود یا در مرحله طرح است و این کار بی‌سروصدا و بدون هیچ‌گونه تبلیغاتی پیش می‌رود. اما شما ببینید که برای ایجاد یک واحد ژاپنی که هنوز هم همراه نیفتاده است، چقدر تبلیغات و سروصدا می‌کنند؟! به این ترتیب، ما معتقدیم و بر این موضعگیری حزب خود استوار ایستاده‌ایم که کشورهای سوسیالیستی بنا بر ماهیت اجتماعی خود که در آن از غارتگری و استثمار خبری نیست، یعنی در سیاست داخلی چنین هستند و در عرصه سیاست خارجی نیز نمی‌توانند جز این باشند، به جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، برای آزادی، استقلال و پیشرفت اجتماعی آنها کمک‌های بی‌دریغ و بدون چشمداشت می‌کنند.

درباره اوضاع داخلی آلبانی

س: لطفاً درباره اوضاع داخلی آلبانی و سیاست داخلی این کشور کمی توضیح دهید.

ج: راستش این است که ما از اوضاع داخلی آلبانی اطلاعات دقیقی نداریم. اگر دوستان به حزب دواشکوبه مراجعه کنند، آن‌ها حتماً اطلاعات بیشتری دارند. زیرا آن‌ها با آلبانی ارتباط دارند، حتماً به این کشور هم رفته‌اند، و می‌توانند اطلاعات دقیقی درباره اوضاع داخلی آلبانی در اختیارشان بگذارند.

آنچه ما می‌دانیم، این است که در آلبانی یک حکومت فردی متمرکز فوق‌العاده شدیدحاکم است و اثری از دموکراسی نه در داخل و خارج حزب،

و نه در هیچ جای دیگر، وجود ندارد. سیاست این کشور، سیاستی است نظیر سیاست مائوتسه تونگ در چین، با تمام گرایش‌های نادرست آن. سیاستی است فوق‌العاده خودبینانه. به این ترتیب که انورخوجه خود را یگانه‌پیرو مارکس پس از لنین می‌داند و پیروان او نیز همین عقیده را دارند. همچنان که پیروان آلبانی در ایران نیز معتقدند که سوسیالیسم در همه کشورهای با شکست روبرو شده و تنها کشور شکوفان سوسیالیستی جهان آلبانی است، که سرانجام بشریت را آزاد خواهد کرد و سوسیالیسم را به پیروزی خواهد رساند. خوب، این همان خودبینی‌هایی است که ما در جامعه خودمان نیز در میان گروهک‌های رنگارنگ مارکسیستی می‌بینیم. این سی و چند گروهک - الان دقیقاً نمی‌دانیم چند تا هستند، زیرا هر روز باید از آن‌ها آمار تازه گرفته شود، مانند بورس دلار که نرخ آن پایین و بالا می‌رود! - خود را مرکز کائنات جهان سوسیالیسم می‌دانند. یعنی هر یک از آن‌ها، هیچ کس و هیچ نیروی دیگری را قبول ندارد. نه تنها در عرصه جنبش داخلی، بلکه در جنبش جهانی هم کسی را قبول ندارند. در آلبانی هم وضع به همین شکل است. ما بیش از این اطلاعات دیگری نداریم که به شما بدهیم.

در سال‌های اخیر، آلبانی کوشیده است مناسبات اقتصادی خود را با سایر کشورهای سوسیالیستی تا اندازه‌ای بهبود بخشد. کشورهای سوسیالیستی نیز به ظرافت تمام با آلبانی رفتار می‌کنند، و اصولاً چنگ و دندان‌هایی را که این کشور نشان می‌دهد، نادیده می‌گیرند. به طور کلی آن را نادیده می‌گیرند، زیرا از لحاظ سیاست جهانی تاثیری بر آن‌ها ندارد و فکرمی‌کنند باید حوصله به خرج داد تا دوستان آلبانی، همچنان که بی‌برند مائوتسزم یک گرایش ارتجاعی و در جهت سازش با امپریالیسم است، خودشان به تدریج دریابند که سوسیالیسم واقعی در کجا است. این تجربه شخصی برای دوستان آلبانی لازم است. ما نیز امیدواریم که این تجربه شخصی، البته در مدت کوتاه‌تری، امکان بروز پیدا کند و به نتیجه مطلوب برسد.

جبهه متحد خلق و مسئله پیروزی و شکست انقلاب‌ها

س: لطفاً بفرمائید که تاکنون در چند کشور انقلابی، تشکیل جبهه متحد خلق باعث پیروزی انقلاب شده و در چه کشورهایی فقدان جبهه متحد خلق انقلاب را با شکست روبرو ساخته است؟

ج: ما در این زمینه نمی‌توانیم آماری به شما بدهیم. ما معتقدیم در هر جا که انقلاب با پیروزی روبرو شده، یعنی به سوی تحولات سوسیالیستی گام برداشته، حتماً جبهه متحد خلق به وجود آمده است. هیچ کشوری را نمی‌شناسیم که در آن انقلاب بدون این جبهه به پیروزی رسیده باشد. منتها، ممکن است این جبهه در آغاز بدون هم‌مونی طبقه کارگر وجود آمده و بعداً در جریان مبارزه، این هم‌مونی تأمین شده باشد. یا این‌که از همان آغاز با سرکردگی طبقه کارگر و رهبری حزب طبقه کارگر شکل گرفته باشد. اینها پدیده‌هایی است که هم‌اکنون در جهان شاهد آن‌ها هستیم. در این جریان، پیروزی و شکست نیز هست. ما حتی اگر این پدیده جدید راه رشد غیرسرمایه‌داری در ده‌جا نیز با شکست روبرو شود، آنرا دلیل نادرستی این راه نمی‌دانیم. این پدیده می‌تواند ده‌بار در تاریخ با شکست مواجه شود، اما در درستی آن نمی‌توان تردید داشت. در دوران جنبش‌های ضد فئودالی در جهان، صدها جنبش با شکست روبرو شده است. در دوران بردگی، صدها جنبش ضد بردگی شکست خورده است. جنبش‌های ضد سرمایه‌داری در ده‌ها کشور با شکست مواجه شده‌اند، اما این دلیل نادرستی راه این جنبش‌ها و برنامه‌هایی که داشته‌اند، نیست. انقلاب کبیر فرانسه با آن محتوای خود، پس از انقلاب با شکست بزرگی روبرو شد. یعنی پس از پیروزی از خط خود منحرف شد. انقلاب ۱۸۴۸، انقلاب ۱۸۷۰ و کمون پاریس نیز شکست خورد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه با شکست روبرو شد. انقلاب

۱۹۱۷ (فوریه) به طور نیم بند به پیروزی رسید و سرانجام در اکتبر سال ۱۹۱۷ انقلاب سوسیالیستی پیروز گشت. انقلاب سوسیالیستی در هنگری (مجارستان) به پیروزی رسید و مدت چند ماه استقرار یافت، اما بعد به دنبال حمله ارتش‌های اروپای سرمایه‌داری و در رأس آن‌ها انگلیس و فرانسه سرنگون شد. انقلاب دموکراتیک آلمان در سال ۱۹۱۸ با شکست روبرو شد. بسیاری از انقلاب‌ها در جهان با شکست مواجه شده‌اند. اما تاریخ، صحت محتوای تاریخی آنها را تأیید کرده است. انقلاب‌های کشورهای "جهان سوم" نیز در بسیاری از موارد ممکن است به طور نیم بند پیروز شوند و بعد شکست بخورند و به عکس خود تبدیل شوند. اما در درستی تحلیل مارکسیستی از این انقلاب‌ها و موضع‌گیری نیروهای مترقی در قبال این انقلاب‌ها، تردید نمی‌توان داشت. انقلاب سوسیالیستی که مارکس و انگلس آن را به سال ۱۸۴۸ در مانیفست پیش‌بینی کردند، چقدر طول کشید تا تحقق یابد؟ حدود ۷۰ سال طول کشید تا این انقلاب در اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه به پیروزی رسید. خوب، انقلاب‌های "جهان سوم"، که از روزهای پس از جنگ دوم جهانی آغاز شده‌اند، چیزی از عمرشان نمی‌گذرد. این مدت کوتاه، برای تحقق پیروزی آنها کافی نیست. اگر عمر نمونه انقلاب مصر را - که شاید نخستین نمونه از این شکل، یعنی انقلاب‌هایی است که نیروهای بینابینی در رأس آن قرار داشته‌اند، ده - پانزده سال بگیریم، درمی‌یابیم که این مدت خیلی کم است. ما در اینجا از نمونه انقلاب چین سخن نمی‌گوئیم، زیرا طبقه کارگر در رأس آن بوده و ما آن را در شمار این انقلاب‌ها به حساب نمی‌آوریم. اما انقلاب قلی چین به رهبری سون یاتسن نوعی از همین انقلاب‌های "جهان سوم"، نظیر انقلاب مصر، بوده است. یعنی دموکراسی انقلابی در رأس آن قرار داشته که بعد شکست خورده است. تجربیات پس از انقلاب اکتبر در پاره - ای از کشورها شکست خورد. بعد در همان کشورها، نشانه‌هایی بروز کرد که انقلاب می‌تواند به پیروزی برسد.

به این جهت ، ما به این گونه آمارها توجهی نداریم و با تحلیل علمی
به مساله برخورد می کنیم .

آیا سیاست و نگرش حزب توده ایران غیر طبقاتی است ؟

س : آقای کیانوری ! آیا دید و نگرشی که فارغ از تحلیل طبقاتی ، همه
چیز را با سیاست های جهانی توضیح دهد ، هنگامی که حرکات و گرایشهای
طبقات و حکومت ها را با حرکت سرانگشتان امپریالیسم و جزئیات طرح های
بین المللی توضیح دهد ، قادر خواهد بود سیاست خود را از درون مبارزه
طبقاتی استنتاج کند و برای این که در قبال حکومت وقت موضع گیری کند
چشم به عرصه جهانی نخواهد دوخت ؟ و آیا سیاست حزب شما چنین
راهی را دنبال نمی کند ؟

یک دانشجوی هوادار " راه کارگر "

ج : دانشجوی عزیز ! - البته شما به ما گفتید آقا ، اما ما به شما می گوئیم
رفیق - رفیق عزیز ! این سوال شما جدی است ، اما شما در ارزیابی خود
نسبت به سیاست حزب توده ایران و مسائل جهانی اشتباه می کنید . زیرا
نه مسائل سیاست جهانی ، و نه مسائل سیاسی در داخل ایران ، هیچ کدام
از محتوای یک مبارزه طبقاتی آشتی ناپذیر دوران گذار از سرمایه داری به
سوسیالیسم ، تهی نیست . سرتاسر مبارزه ای که هم اکنون در صحنه جهانی
درگیر است ، یک مبارزه طبقاتی است . در این مبارزه اساسی جهانی ، دو
جبهه جهانی در برابر یکدیگر قرار گرفته اند ، جبهه امپریالیسم و جبهه
نیروهای ضد امپریالیست که متکی به طبقات زحمتکش و پیشرو ، یعنی طبقاتی
که آینده بشریت در دست آنهاست ، هستند . این جبهه متحد ضد امپریالیستی ،
از کدام نیروها تشکیل شده است ؟ یکی از این نیروها کشورهای سوسیالیستی است .
کشورهای سوسیالیستی محتوای طبقاتی دارند ، یعنی کشورهای

هستند که در آنها طبقه کارگر قدرت دولتی را در دست گرفته و با اعمال سیاست قدرت دولتی پرولتاریا - یعنی دیکتاتوری پرولتاریا - بورژوازی را در کشور خود از میان برده و برای نابود کردن آن در سراسر جهان مبارزه می کند. پس مبارزه کشورهای سوسیالیستی با امپریالیسم، به معنای کامل کلمه، یک مبارزه طبقاتی است. اگر ما یک مساله سیاسی را در چارچوب این نبرد طبقاتی در نظر بگیریم و بگوئیم که محتوای طبقاتی ندارد، درک نکردن مساله سیاست جهانی، به عنوان یک نبرد طبقاتی است.

عصر دوم جنبه مبارزه ضد امپریالیستی، عنصر نهضت کارگری کشور - های رشد یافته سرمایه داری است. این هم جنبه کاملا طبقاتی دارد. نهضت - های کارگری پیشرفته این کشورها، برای استقرار سوسیالیسم در کشورهای خود، یعنی در کشورهای امپریالیستی، و از میان بردن امپریالیسم یا همان انحصارهای سرمایه داری مبارزه می کنند. این مبارزه با تمام شدت و ابعاد خود، مبارزه طبقه کارگر علیه امپریالیسم و سرمایه داری جهانی است.

عصر سوم این جنبه ضد امپریالیستی، جنبش های آزادی بخش ملی هستند. جنبش های آزادی بخش ملی نیز، مانند جنبش آزادی بخش ملی کنونی ایران، دارای محتوای کاملا طبقاتی است. طبقات ضد امپریالیستی، طبقات ملی و خلقی در این گونه کشورها، برای از میان بردن تسلط امپریالیسم که عبارت است از تسلط انحصارهای سرمایه داری جهانی، به نبرد برخاسته اند و در این نبرد خونین زندگی و مرگ در سرتاسر جهان دارند امپریالیسم را می کوبند. برخورد بچگانه به مسائل، یعنی برداشت این چنینی از مبارزه سیاست جهانی و گرفتن جنبه طبقاتی از آن، دل خوش کردن به این که اگر از صبح تا شب بگوئیم "طبقات، طبقات!" کار ما مبارزه طبقاتی است، درست ندیدن مبارزه طبقاتی در تمام ابعاد آن است و به این جهت، سیاست حزب نوده ایران و تمام برداشت های آن، برداشت های طبقاتی است، یعنی چه؟ یعنی مادر تحلیلی که در آخرین پلنوم کمیته مرکزی حزب در باره انقلاب ایران به عمل

آوردیم ، و یک تحلیل طبقاتی بود ، روشن ساختیم که از لحاظ طبقاتی چه نیروهایی در انقلاب ایران شرکت دارند : دهقانان ، کارگران ، زحمتکشان شهری ، قشرهای خرده‌بورژوازی ، قشرهای گوناگون بینابینی و بخشی از سرمایه‌داری ملی ایران که در مرحله اول انقلاب یعنی انقلاب ضدامپریالیستی و ضداستبدادی شرکت کردند . ما در این تحلیل گفتیم که پس از انقلاب ، بخشی از این نیروها ، یعنی بورژوازی لیبرال ، از لحاظ طبقاتی از نیروهای انقلاب جدا خواهند شد . زیرا بورژوازی لیبرال می‌خواهد انقلاب را در چارچوب حفظ سرمایه‌داری نگاه دارد ، اما سایر نیروهای انقلابی طبقاتی ، یعنی کارگران ، دهقانان ، خرده‌بورژوازی و زحمتکشان می‌خواهند انقلاب را هرچه بیشتر عمیق‌تر و خلقی‌تر کنند . می‌خواهند بر ضد سرمایه‌داری مبارزه کنند . و به این ترتیب ، جبهه متحد خلق تشکیل می‌شود . ما عناصر تشکیل‌دهنده این جبهه را که طرفدار خلقی کردن و توده‌ای کردن انقلاب هستند ، مشخص کردیم . بعد از لحاظ سیاسی ، وابستگی‌ها را نشان دادیم . ما گفتیم که در انقلاب ایران از لحاظ سیاسی ، و طبق آنچه در ظاهر می‌بینیم ، دو نیرو حضور دارند : نیروهای اسلامی و نیروهایی که اسلامی نیستند ، یعنی متعهد اسلامی نیستند ، مثل مارکسیست‌ها و غیره . ما روشن ساختیم که هر یک از این نیروها ، از لحاظ طبقاتی همگون نیستند . یعنی مثلا در میان نیروهای اسلامی هم آیت‌الله روحانی را می‌بینیم که از سرمایه‌داری و مالکیت بزرگ دفاع می‌کند و هم پاسداران را می‌بینیم که علیه فتوای آنها می‌جنگند و اراضی را میان دهقانان تقسیم می‌کنند و جدا طرفدار این هستند که کارخانه‌ها از دست سرمایه‌داران خارج شود . و بسیاری دیگر از روحانیون نیز از همین جهت‌گیری دفاع می‌کنند . یعنی چه؟ یعنی ما نیروهای اسلامی را نیز از لحاظ طبقاتی تقسیم کردیم . گفتیم این نیروها متفاوت هستند و در میان تمام طبقات و اقشار انعکاس دارند . نیروهای غیراسلامی ، یعنی غیرمتعهد اسلامی را نیز تقسیم کردیم . گفتیم یک بورژوازی لیبرال هست که جبهه ملی

هوادر آن است و اینها طرفدار سازش با امپریالیسم هستند. گفتیم که در این جا نیروهای دموکرات انقلابی وجود دارند که هوادار یک مبارزه^۴ ضد امپریالیستی هستند. نیروهای خلقی را نیز مشخص کردیم و گفتیم اینها یا کمونیست‌ها هستند، در درجه اول کمونیست‌های راستین و سالم، و یا مجاهدین خلق از نظر اسلامی. ما تمام اینها را از لحاظ طبقاتی بررسی کرده‌ایم و همه موضع‌گیری‌های سیاسی ما بر پایه این ترکیب طبقاتی انقلاب است. به این ترتیب، گفتن این‌که ما تنها با سرانگشتان امپریالیسم و یا نیروهای دیگر جهانی مسائل سیاسی را درک می‌کنیم، تنها می‌تواند ناشی از درک نکردن مسائل باشد. اولاً تمام مسائل سیاسی جهانی و برخوردهایی که اکنون در جهان وجود دارد، دارای محتوای جنگ طبقاتی جهانی است. ثانیاً نسبت دادن این خصوصیت به حزب توده ایران که گویا سیاست خود را تنها بر اساس فرمول‌های سیاسی معین می‌کند، نه فرمول‌های طبقاتی، نشان می‌دهد که نسبت‌دهنده^۵ این خصوصیت، حتی یک سطر از تمام نشریات حزب ما را نخوانده است. امیدواریم که این دانشجوی هوادار "راه‌کارگر" با این توضیحات ما، به نادرستی ارزیابی و برداشت یک‌جانبه خود پی برده باشد.

چرا حزب توده ایران نتوانست سهم مهمی از انقلاب بگیرد؟

س: همه ما به خوبی می‌دانیم که چه قبل و چه بعد از شهریور ۱۳۲۰ و حتی در دوران سیاه اختناق و تاریکی، تنها حزب کمونیست و پس از آن حزب توده ایران بود که برای مردم روشنگری می‌کرد و تمام نهضت‌های ملی و گروه‌های سیاسی دیگر میراث‌خوار حزب ما بوده و هستند. در این رابطه سؤالی دارم که چرا در این مدت زمان طولانی حزب توده ایران نتوانست تمام گرایش‌های مردم را در برگیرد و لااقل حق مسلم خود را از انقلاب بگیرد؟

ج: خوب، رفیق گرامی! اولاً هیچ جنبشی به هیچ وجه نسبت به انقلاب حق مسلم ندارد. انقلابیون تنها وظیفهٔ انسانی و تاریخی خود را انجام می‌دهند و هیچ انتظاری از انقلاب ندارند. امید آنها این است که انقلاب پیروز شود و خلقها بتوانند ادارهٔ امور میهن خود را خود به دست گیرند و از انقلابیون نیز باید تا آخر عمرشان کار بکشند. من روزی به یکی از رفقا می‌گفتم کسانی که برای آزادی می‌جنگند، واقعا هیچ لحظه‌ای در زندگی خود آزاد نیستند، زیرا دائماً در کوران مبارزه قرار دارند. حتی اگر پیروز شوند و آزادی نیز به دست آید، باز هم باید نبردهای تازه‌ای را آغاز کنند. خود آنها واقعا آزادی ندارند، اما برای دیگران آزادی فراهم می‌کنند. به این ترتیب، ما برای خودمان طلبی از انقلاب قائل نیستیم.

و اما چرا حزب توده ایران با این همه پیگیری و پشتکار و فداکاری - های عظیم در زندگی سیاسی و مبارزاتی خود، هنوز نتوانسته در جامعهٔ ایران آن موقعیتی را که باید داشته باشد، به دست آورد؟ این در مجموعهٔ تاریخ، نمونه‌های فراوانی دارد. تنها حزب ما نیست که دارای چنین شرایطی است. شما ببینید، کمونیست‌های آمریکا، که تقریباً هم‌زمان با ما نبرد خود را آغاز کردند - ۶۰ سال پیش - اکنون در چه وضعی هستند؟ در کشوری که ۳۰ میلیون سیاه‌پوست هنوز در شرایطی سخت و محرومیت‌هایی به مراتب بدتر از کشورهای دیگر اروپایی و حتی ایران، زندگی می‌کنند، - تبعیض نژادی در بخش‌های بزرگی از آمریکا بسیار شدید است و حتماً همین روزها خوانده‌اید که در آنجا بر اثر همین تبعیض نژادی چه خونریزی‌هایی برپا شده است - با این وجود حزب کمونیست آمریکا حتی در میان این توده سیاه‌پوست نیز هنوز نتوانسته است نفوذ وسیعی پیدا کند. چرا؟ زیرا دشمن هنوز فوق‌العاده نیرومند است. دشمن از لحاظ اقتصادی، و سایل تبلیغاتی، نیروهای خرابکار، استفاده از سنت‌ها و امکاناتی که در طول تاریخ برای گمراه کردن توده‌ها در اختیار داشته و دارد، بسیار بسیار نیرومند است و این نیرومندی را تماماً در جهت کوبیدن جنبش‌های اصیل انقلابی

به‌کار می‌برد. ما نباید از این موضوع تعجب کنیم. برعکس تعجب ما باید از این باشد که چگونه در چنین شرایط وحشتناک و دشوار تاریخی، کمونیسم توانسته است تنها در عرض ۳۰ سال، این پیروزی‌های عظیم را در جهان به‌دست آورد. شما فکر کنید، که تا ۶۰ یا ۶۵ سال پیش نیروی کمونیسم چقدر بود؟ گروه‌های کوچک و متفرقی بودند که در اینجا و آنجا به‌طور مخفیانه مبارزه می‌کردند. بعد انقلاب اکتبر به پیروزی رسید. اما خود انقلاب اکتبر مگر چه بود؟ پس از پیروزی، زمانی فرا رسید که انقلاب به سه‌یا چهار تا کوجه مسکو محدود شد. خود لنین در محاصره قرار گرفت. اس‌ارها رئیس امنیت او را در ۶ ژوئن گرفتند و به‌زندان انداختند. شهر مسکو هم دیگر در حقیقت در دست انقلابیون نبود. پس از این‌هم که نیروهای ارتجاعی در مسکو قلع و قمع شدند، خود شهر از طرف شرق و غرب و جنوب و شمال در محاصره تنگ نیروهای ضد انقلاب که به‌طرف آن پیشروی می‌کردند، قرار داشت. کمونیست‌ها علی‌رغم این دشواری‌ها پیروز شدند. انقلاب نه‌تنها پیروز شد، بلکه جنگ داخلی را از سر گذراند، ارتش‌های تجاوزگر خارجی را درهم شکست، و با وجود بحران عجیبی که در نتیجه محاصره اقتصادی چندین ساله - از سال ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۴۰ - دامن‌گیر آن بود، توانست تمام عقب‌افتادگی‌های اقتصادی خود را جبران کند، صنایع کلیدی ایجاد کند، پاره‌ای چیزها را اصلاً از اول بسازد و دست به اکتشاف و اختراع بزند. سوسیالیسم و کمونیسم توانسته‌است به‌همه این پیروزی‌ها دست یابد. این است که تعجب دارد. و اما این که در اینجا یا آنجا بر اثر شرایط عینی جامعه که عوامل گوناگونی می‌توانند از داخل و خارج در آن تاثیر داشته باشند، کمونیسم نتواند با سرعتی که مثلاً در کوبا یا کشور - های دیگر پیشرفت کرده‌است، جلو برود، یک امر بسیار طبیعی است. این امر، به‌شرایط تاریخی هر جامعه بستگی دارد. ما می‌بینیم که شرایط و زندگی در کوبا، با آرژانتین، ونزوئلا، برزیل و شیلی تفاوتی نداشته‌است.

اما شرایط عینی در یکجا متمرکز شده و این تمرکز نشان داده است که انقلاب می‌تواند در کوبا پیروز شود و این پیروزی درخشان تاریخی را حفظ کند . اما در کشورهای دیگر به این آسانی نمی‌تواند به پیروزی برسد و سال‌های دراز وقت لازم دارد . کمونیست‌های این کشورها ، هنوز ناگزیرند در گروه‌های کوچک مبارزه کنند و نمی‌توانند از حالت زیرزمینی بیرون بیایند ، این وضع ممکن است ده یا پانزده سال دیگر هم طول بکشد ، البته ما امیدواریم که ۲۰ سال آینده ، سال‌های آزادی وسیع خلق‌ها و کارگری شدن انقلاب‌ها در جهان باشد .

به این ترتیب ، مسأله این‌که حزبی نتواند به این زودی‌ها موفق شود و یا اصلا موقعیت خود را از دست بدهد ، مسأله‌ای است که باید آن را کاملاً در شرایط تاریخی خود ، و با دقت فراوان مورد بررسی قرار داد .

ما بسیار خوشحال هستیم که در شماره ۵۸ نشریه "کار" مقاله‌ای چاپ شده است - در عین این‌که بسیار زننده و در سطح نازلی است و گردانندگان این نشریه نباید اجازه چاپ چنین مطالبی را می‌دادند - که در آخر آن ، سرانجام شناخت درستی برای نویسنده یا نویسندگان آن پیدا شده مبنی بر این‌که باید مسائل تاریخی جنبش انقلابی ایران را مجدداً مورد ارزیابی قرار داد . زیرا ، بسیار روشن است که بسیاری از این اطلاعات و آگاهی‌هایی که در اختیار مبارزان سیاسی کنونی قرار گرفته ، همه آن چیزهایی است که ساواک و امپریالیسم در دوران ۳۰ سال پیش آن‌ها را کهنه کرده اند و مدام به مغزها کوبیده و در آن‌ها فرو کرده بودند ، در شرایط کنونی وظیفه همه مبارزان انقلابی است که بکوشند - البته به کمک ما که سعی می‌کنیم این چیزها را از ذهن‌ها بیرون بکشیم تا شناخت‌های نادرست به تدریج از مغز آن‌ها خارج شود - خود را از شر این لاپلا - ثلاث و سموم تبلیغاتی ساواک و سیا ، رها سازند .

باز هم دشنامی از سر عصبانیت

س: آقای کیانوری، خیانت مجدد خود را به جنبش مارکسیستی ایران چگونه توجیه می‌کنید؟ چگونه ایجاد تفرقه در صفوف به هم فشرده سازمان پرافتخار و خونین پرچم چریک‌های فدایی خلق را، آن‌هم تنها به‌خاطر این‌که تعداد بیشتری را به منجلاب رویزونیسم بکشید، برای خلق قهرمانان میهنمان توضیح می‌دهید؟ به‌زودی خواهیم دید که تاریخ پاسخ تو را خواهد داد.

ج: این باز از همان دشنام‌ها است! چنین طرز تفکری، یامی‌تواند نشانه عصبانیت کودکانه و یا از سوی یک عنصر ساواکی ضد انقلاب باشد که برای تحریک و توهین و از این قبیل دسیسه‌های کهنه‌مطرح شده باشد. هر دو امکان دارد. اما واقعا ناشی از عصبانیت کودکانه هم می‌تواند باشد. خوب، جمله آخر این پرسش، مثل این‌که تنها قسمت درست آن باشد. اگر واقعا سیاست حزب ما این تاثیر را داشته است که در درون سازمان چریک‌های فدایی خلق این روند شناخت درست را تقویت کرده باشد، ما به‌داشتن این سیاست و دامنه تاثیر آن در تاریخ جنبش کمونیستی ایران خواهیم بالید. یعنی سیاست درست ما به این جریان کمک کرده است. وگرنه، یک سازمان "پرافتخار" و "خونین پرچم" با "صفوف به هم فشرده" را، چگونه یک عده می‌توانند بگیرند و به منجلاب رویزونیسم بکشانند؟

چریک‌های فدایی و جنبش کمونیستی جهان

س: گویا در محافل سازمان چریک‌های فدایی خلق و از سوی هواداران نشان چنین شایع شده که در جبهه کمونیستی جهانی شکاف افتاده و بعضی از

کشورها مطرح کرده‌اند که باید سازمان چریک‌های فدایی خلق را به‌جای حزب توده ایران، نماینده طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر ایران شناخت، آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج: خوب، ما انتشار این نظریات را، برعکس آنچه این جوانها و پخش کنندگان آن تصور می‌کنند، مثبت تلقی می‌کنیم. این موضوع نشان می‌دهد که دوستان چریک و هواداران آنها به این مساله اهمیت می‌دهند. یعنی به موقعیتی که حزب توده ایران در میان خانوادهٔ احزاب برادر دارد، رشک می‌برند. این هر دو مساله، مثبت است. اولاً این امر واقعیت دارد که حزب توده ایران دارای چنین موضعی است و آنها این را رسمیت می‌شناسند، دوم این که به این مساله فوق‌العاده رشک می‌برند و بسیار ناراحتند و یا تمام نیرو می‌خواهند چنین وانمود کنند که ممکن است به چنین هدفی دست یابند. البته ما تصور می‌کنیم که این مساله از سوی رهبری سازمان چریک‌ها جدی تلقی نمی‌شود. این نظیر نسخه‌ای است که پزشکان سال اول دانشکدهٔ پزشکی، یا همان شاگردان کلاس اول مدرسه طب برای معالجهٔ بیماران می‌نویسند و معمولاً هم نسخه‌هایی کج و کوله است. این جوانان وابسته به "پیشگام"، تنها برای بحث‌ها و گفتگوهای رده‌های پایین خود و برای این که رقیبان جوان نظیر خود را متزلزل کنند، این لاطائلات را پخش می‌کنند، مافکر می‌کنیم که تمام اینها خیالی‌بافی است. مثل شایعه دیگری که براساس آن، گویا رفیق کشتگر و رفیق طبری، برای مذاکرات مهم سیاسی با مقامات اتحاد جماهیر شوروی، به مسکو رفته بودند.

اردیبهشت ماه ۱۳۵۹